فاروق یکم

ترجمه

از عربی

کتابفروشی وچاپخانهٔ مرکزی

کتابفروشی و چاپخانهٔ مرکزی

تقدیم دانشمند معظم آقای نفیسی کرد

[illegible]

۱۷/۵/۲

چون اصل عربی این کتاب ، در مصر ، بپیشگاه اعلیحضرت ملك فاروق تقدیم شده است ترجمهٔ پارسی آن ، در ایران ، نیز بپیشگاه شاهنشاهزادهٔ جوانبخت والاحضرت ولایت عهد تقدیم میشود .

فاروق

یکم

یاد آوری :

چون این ترجمه بپارسی سره نگارش یافته بی مناسبت نیست که برای اطلاع خوانندگان محترم مطالب ذیل یاد آوری گردد :

۱- بعضی از لغات ، اصطلاح خود نویسنده است (مانند «پاسنما» بجای ساعت فلزی و «گسترده» بجای فرش و «آموخته» بجای درس و «رهنورد» بجای اتومبیل و «شبنما» بجای سینما و «دم» بجای دقیقه و بسیاری از این قبیل که بر خوانندگان دانشمند پوشیده نخواهد ماند) که اختیار رد و قبول آنها بسته بذوق دارندگان آن است

۲ - برخی از لغات است که شاید در کتب لغت نباشد و نویسنده هم آنرا اصطلاح قرار نداده (مانند لفظ «چُخْت» بجای سقف ولفظ «بود» بجای تمام و «چکّه» بجای قطره و «نسار» بجای جنوب و امثال اینها) لیکن چون در پاره‌ئی از شهر ها جزء زبان عمومی بوده است آنرا معتبر دانسته و در اینجا بکار برده است

۳-بعضی از لغات با اینکه لفظ پارسی بجای آن بنظر میرسید (مانند لفظ اعلیحضرت و علیاحضرت و والاحضرت ومعدود دیگری از این قبیل) برای اینکه اصطلاح شده بهمان حال خود استعمال شد .

۴ ـ لفظ دین و وزیر و تاریخ چون بقولی پارسی است گاهی خود آنها و گاهی کیش و آئین و دستور و سالمه بجای آنها بکار برده شده.

۵ ـ چون این ترجمه با استعجال هرچه تمامتر نگارش یافته شاید یکی دو مورد لفظ غیر فارسی آورده شده باشد لیکن بیگمان بجای همان لفظ در جاي دیگری ، پارسی آ ن استعمال شده است .

در خاتمه یاد آوری میشود که بهترین طریقهٔ ترجمه این است که مفـاد مطلب اصل، بهر زبانی که ترجمه بآن منظور است، آ ورده شود نه لفظ بجای لفظ در این ترجمه هم مترجم همان طریق را منظور و معمول داشته لیکن در عین حال برای اینکه مسئول مطالب و اسلوب آن مؤلف محترمش باشد مقید شده که حتی الامکان مفاد هر جمله ئی را بفـارسی در آورد نه اینـکه مفاد هر قسمتی ازمطلب را ، وازاینجا باید دانسته شود که کمتر موردی است که مترجم در اضافه یا اسقاط القـاب و اوصاف دخل و تصرف کرده باشد بلکـه غالباً اسامی اشخاص (از حیث ذکر و حذف القـاب) همانطور است که خود مؤلف خواسته و آورده است .

فاروق یکم :

اندکی از زندگانی فرخنده اش

* در آغاز شب چهارشنبه ۲۱ جمادی نخست از سال ۱۳۳۸ ه (۱۱ فوریه از سال ۱۹۲۰ م) بدین جهان آمده است .

* در ۱۳ آوریل از سال ۱۹۲۲ فرمان همایونی بجانشین بودن وی در آمده است .

* با آئین آزادیخواهی و بی آلایشی بار آمده و بزرگ شده و دارای پرورش دینی و شهری (مَدَنی) هست .

* چنانکه دانشهای دیگری دارد در دانستن نُبی پاك زبردست است

* در ۱۷ آوریل سال ۱۹۳۲ م برای نخستین بار بجشن آیینی (رسمی) که جشن بانوان رهنما (پیش آهنگان) بوده رفته است .

* در ۲۶ آوریل ۱۹۳۳ م بپیشوائی پیش آهنگان برگزیده شده است .

* در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۳ م نشان « شهزادهٔ صعید » بوی داده شده

* در ۲۳ فوریه ۱۹۳٤ م بجای پدرش اعلیحضرت فؤاد یکم بجشن نیروی هوائی رفته است .

* در روز یکشنبه ٦ اکتبر از سال ۱۹۳٥ برای فرا گرفتن دانش بلندن رهسپار شده است .

* در ۲۸ آوریل ۱۹۳٦ م بشاهی مصر خوانده شده است .

* در ٦ مه از سال ۱۹۳٦ بیاری خدا بسوی میهن و تخت نیاکان بر گشته است .



اعلیحضرت فاروق یکم پادشاه مصر



پادشاه جوان

و پادشاهان جوان مصر

مایهٔ خوشبختی است که در آغاز روزگار نوین مصر پادشاهی جوان بر اورنگش جایگزین گردد زیرا جوانی بهار زندگانی و برجستگی هستی و شگفتگی آرزو و هنگام کوشش و کار است. نیازمندترین چیزی که هم اکنون کشور مصر بدان نیازمند میباشد نیروی جوانی و خواستن آهنین و سستی ناپذیر و کوشش پاینده و امید واری استواری بکامیابی و رستگاری خویش است.

جوانی، همیشه با زندگانی رود نیل چه در شهر نشینی (حضارت و تمدن) و چه در آبادی خاك وچه در سالمه کشورش همدوش بوده شهر نشینی پیشین مصر، شهر نشینی جوانی است که جوانی بخوبی و درستی از همه روی در آن هویدا و نمایان است و خرّمی و شادابی و تروتازگی جوانی در آن پدید و آشکار. آبادی خاك مصر نمونه ای است که بخوبی نیرومندی و زیبائی و سرشاری زندگانی را مینمایاند.

سرشت مردم مصر از همه روی و در همه کار سرشت جوانی است و در نهاد آنها دور بینی و آزادیخواهی نهاده شده و نیرومندی و بزرگی وجاودانی از چیزهائی است که همیشه مردم مصر دلباختهٔ آنند و گرنه بود این سرشت و خوی ومنش، هیچگاه پایهٔ این شهرنشینی بدین بلندی

نبوده است و این سرمایهٔ گرانبها، که مایهٔ سرافرازی است، از نیاکان برای فرزندانشان آماده نمیشد و زندگانی نخستین بزندگانی پسین پیوسته نمیگشت و همدوشی میان تن وروان در بجاماندن و نابود نشدن چنانکه گویا نابودی و مرگی درجهان نمیباشد پدیدنمیآمد پس پیدایش همه اینها از این رواست که چشم انداز ونشانه مردم این کشور دوست داشتن پایندگی وخواستن جاودانی بودن است که این دوستداری و خواستاری در نهاد آنان نهاده شده و این خوی و منش جوان و با نیرو با هستی آنها سرشته گردیده است.

جوان، هیچگاه بیاد مرگ نمی افتد زیرا ناتوانی وسستی پیری را در خود نمی یابد پس هماره در کوشش و کار است و پیوسته جویای نام بلند و همیشه خواهان سر افرازی و برتری است لیکن پیر نه چنین است پیر هر چه پیشش آید خوشش آید زندگانی نزد او خوار و بی مایه است و درنهاد پیری زد و خورد باسختی ها ونبرد با روز گار نهاده نشده است.

مردم کشور مصر در هیچ روزگاری برای خود پیری نشان ندارد و از آغاز زندگانی تا کنون جوانی خود را نگهداری کرده پس دربرابر سختیها سستی از خود نشان نداده بلکه بسوی آنها آهنگ کرده و دشواریها را آسان وسر کشهارا رام ساخته کوهها را از جای خود کنده وبرای نشان دادن بزرگی خود آنهارا بر پای داشته و سالمه زندگانی خود را برسنگها نگارش داده و پیشرفت و بزرگی خودرا در دانشها وهنرها ی گوناگون آشکار ساخته ونیروی فرمانروائی پهناور خود رادر دل سنگها و جز آن بیادگار گذاشته اند

مردم این کشور راه سرپیچی از فرمان بیگانگان و شورش بر آنهارا بخوبی دانسته اند و در روزگار گذشته براین شیوه کار کرده و پیش برده اند هنوز هم این خوی را که از نیاکان بآنها رسیده از دست نداده

و در برابر بیگانگان کوچکی و فروتنی نمیکنند مگر دشمن بر آنها چیرگی یافته و آنها دربرابر او بیچاره و درمانده شده باشند مانند شیری که بزندان بان خود فروتنی کند و همیشه باین اندیشه باشد که روزی آزادی خودرا بچنگ آورد و بند و زنجیر را پاره سازد و به زندان بان خویش بتازد و آب رفته بزرگواری خودرا بجوی بر گرداند .

چون سرشت مردم این کشور چنین است که گفتیم و نهاد روانشان بدین گونه است که نوشتیم پس شگفتی نخواهد بود که به بینیم همیشه در هر روزگاری از دل و جان ، شاهان جوان خودرا دوستدار بوده و بدامان آنها چنك زده و همه گونه با آنها همراهی کرده اند .

درخشنده ترین روز های این کشور همان روز هائی است که شاهان جوان ، زیب اورنگ شاهی آن بوده اند پس بزرگی پیشین این کشور را باید از شاهان جوان آن دانست و آنهارا در این زمینه سپاس گزاشت چه آنکه پایهٔ بزرگواری این آب و خاك را آنها نهاده و راه پیشرفت را آنان برویش گشاده و از لغزش و افتادگی نگاهش داشته اند .

شاهان جوان مصر در هرسوئی از زندگانی (آبادانی باشد یا دانشی یا جنگی) بکارهای بزرگی پرداخته و آنهارا انجام داده و ازپیش برده اند چنانکه ببیی (۱) دوم ، که یکی از شاهان خاندان ششم شاهان مصر است ، در شش سالگی بشاهی رسید و در دوازده سالگی جلو همه کار ها را بدست گرفت و در روزگار او کشور مصر جنبش بزرگی کرد و ببلندی و برجستگی

(۱) خود مصریها با ضبط میکنند لیکن ضبط اروپائی آن چنین است (pépi) واز این پس این گونه اسامی را بهمان تلفظ مصری خواهیم نوشت و برای اینکه تلفظ اروپائی یا ایرانی آن نیز معلوم شود میان علامت ( ) یکی از آنها است ضبط میکنیم .

شایسته‌ای رسید . این شاه جوان از راه تندی هوش و فرزانگی خود توانست همه شهر های کشور را باهم یگانه و هم‌آواز سازد و پراکندگی را که میان فرمانروایان و مردم پیداو مایهٔ جدائی شده بود براندازد و همه را با هم دوست و مهربان کند و میانه روی در فرمان را میان مردم کشور، از راه فراهم ساختن دستورهای خوب و آیینهای درست، بپادارد . روزگار زرفام ودرخشانی که از دیگر روزهای پیشین این کشور پیش است روزگاری‌است که خوفو (khoqho) سازنده‌هرم(گنبد) بزرگ‌وخفرع (khephren) سازنده‌گنبددوم ودیگر پادشاهان جوان ، در این کشور فرمان‌فرمایی کرده اند .

شاهان پیشین مصر(فراعنه) بخوبی پی‌بردند‌که جوانی در ساختمان بزرگی و زندگی کشور و شاهی آن بسیار سودمند و بی اندازه کارگراست از این روی پسران خود را انباز شاهی خویش میساختند و درهنگام پیری‌ازاورنك‌شاهی فرودمیآمدندوشاهی‌را بفرزند خودوا گذارمینمودند این کار در همهٔ خاندان دوازدهم شاهان کشور پایدار شد و آغاز شاهی همهٔ کسانی که از این خانواده بشاهی رسیدند درهنگام جوانی بود (مانند پادشاه خودمان ، فاروق ،)وهمین پادشاهان‌جوان بودند‌که‌در روزگارخود پایه های آزادی و فرمانروائی مصر را استوار داشتند وهمهٔ مردم کشور را دوستدار خویش نمودند .

« سنوهی » دلاور ، در داستانش از پادشاه جوان سنوسرت نخست چنین آورده است :

« فرعون ، مردی است دلاور و شمشیر زن بر بررا با دلی سخت درهم میشکند. شیری است‌که با چنگال کارمیکند .

هرگز سازوبرگ جنگ خود را بدشمن نمیدهد. دل زیر دستان و مردم کشور خودرا ربوده و همه را از دل و جان دوست خویش نموده است مردم اورا بیش از خوددوست دارندوباو خوشنودتر وشادمانترندتابخدایان خوداو از روزهای کودکی پادشاه وفرمانروا گشته. مردی است یگانه وبی همال. دم خدائی در اودمیده شده است زمین زیرفرمان اوخرسند وشادمان است»

سنوسرت یکم روزی که بپادشاهی رسید از شانزده سال افزون نداشت و چون پدرش دست از کار کشید و شاهی را باو بخشید بدو گفت:

«فرزندم بشنو اکنون که بر کشورهای سه گانه (سوی نماز گزاری (وجه قبلی) و سوی دریائی و کشور نوبه) شاهی یافتی شایسته است که براهی بروی که نیاکانت رفته‌اند و از بهترین کارهای آنها پیروی کنی بدینگونه که میان مردم زیر دست خود میانه روی و دادجوئی نمائی تا دلها از تو رنجیده نشود وازآنها دوری و کناره گیری نکنی و خودپسند نباشی وبرتوانگران ونامداران در نشست و برخاست وهمدمی بسنده نسازی و ناداران و گمنامان را نیز همدم و یار گیری و کسی را که تازه بتوروی آورده تا اورا نیازمائی و خوبی و بدی اورا باز نشناسی بخویشتن نزدیکش نداری.

سنوسرت یکم چون به پیری رسید پسرخود امنمحیت (amenemhat) دوم را که در آغاز جوانی بود با خود درشاهی انبازساخت وپس ازاندکی کار را یك سره بدوش اوانداخت و او هم بخوبی کارهارا از پیش برد چنانکه روزگار وی آرام تر و آسوده ترین روزگار کشور بشمار میرود.

نیرومند ترین شاهان مصر (فراعنه) خاندان هیجدهم بشمار میرود این خانواده رادامنه فرمانروائی از دیگرخاندانهای مصر پهناورتر بوده است. و مایه و پایه این بزرگی جز جوان بودن شاهان این خاندان چیز دیگری نیست. سردودمان این خاندان احمس (ahmes) جوان بود و هموست

که بندبندگی از گردن کشور مصر برداشت و با هکسوس (héksos) جنگ کرد تا از خاك مصر بیرون نشان نمود و فلسطین و شام را گشود و بزرگی مصر را بدو باز گرداند .

تحتمس سیم (thoutmes) - یاناپلئون پیشین مصر - بزرگترین شاه جوانی است که در روزگار پیشین بر مصر فرمانروائی کرده هنوز بیست سال از زادش نگذشته بود که بشاهی رسید و مصر در روزگار او شاهنشاهی بزرگی شد که از دریای روم تا کشور نوبه (ازشمال بجنوب) و از برقه تا ایران (از باختر بخاور) دامنه و کرانه یافت و بیم و هراس سپاهیان خشکی و دریائی او در دل همهٔ شاهان همسایه افتاد .

تحتمس سیم پسر خود **آمنحیت دوم** را، با اینکه هنوز خردسال بود، با خود در فرمانروائی انباز نمود پس از آن **تحتمس چهارم** در آغاز جوانی بجایش نشست و از آن پس **امنحیت سیم** جانشین شد و این پادشاه مصری کسی است که پرستشگاه (معبد) اوقصر luxre را ساخته و از بزرگان شاهان کشور گشا بشمار میرود .

پس از پادشاهی این پادشاه پسرش **امنحیت چهارم** که به **خناتون** خوانده شده در دهسالگی بشاهی رسید این جوان؛ سالمه مصر را دگرگون ساخت و نخستین کسی است که اندیشه های فرز بودی (فلسفی) او را فراگرفت و نخستین کسی است که اندیشه اش در باره پرستش خدای یگانه بکار افتاده و مردم را ببرادری و برابری و خوشرفتاری خوانده است .

هنر مصری در روزگار پادشاه جوان **توت عنج آمون** به بالاترین پایه پیشرفت خود رسید، با اینکه وی در نه سالگی بشاهی رسید .

رعمسیس دوم **(رامسس)**- یا رعمسیس بزرگ - هنگامی که پدرش **سیتی یکم** (séti) او را با خود در فرمانروائی انباز ساخت بیش از ده سال نداشت پس کارهای بزرگ و دشوار را به بهترین روشی از پیش برد و آسان نمود در یکی از نوشته‌هائی که درسال سوم فرمانروائیش نگارش یافته چنین آمده است :

« توای پادشاه ، درآن دم که کودکی خردسال بودی و گیسو هایت فرو ریخته بود هیچ کاری بیخواست و فرمان توانجام نمییافت وچون بده سالگی رسیدی همه جا زیردست و همه کس فرمان پذیر تو بود و پایه همه کار را تومی‌نهادی »

رعمسیس (رامسس) توانست شاهنشاهی نیای خودرا نگهداری کند وبزورجوانی ونیروی کاردانی خویش همهٔ آب وخاك و دارائی ها از دست رفته را برگرداند وبرهمه فرمانروائی کند .

این است نامجوئی وپشتکار داری جوانی که پارهٔ ازشاهان جوان مصر دارای آن بوده و زنده کننده بزرگی مصر و مایه نایش وسر بلندی دیگر شاهان شده اند . آری جوانی نمونه برجسته‌ای است ازتوانائی تن ونیرومندی، وزندگی. جوانی روزگار آرزو و نامخواهی وکامجوئی است . شاهان مصر (فراعنه) نیرومندی و توانائی راستایش وپرستش میکردند باندازه‌ئی که نمونه و تندیسهٔ (مجسمه) همه خدایان خود را مانند جوانی ساختند و از این راه خواستند درستی و زیبائی و زندگی شاداب آنها را بنما یانند ، رع که یکی از خدایان آنها بوده است بتندیسهٔ (مجسمه) جوانی ریخته شده اوزیریس (osiris) وازیس (isis) که خدایان « زیبائی » هستند بتندیسه جوان ساخته شده اند الاتر آنکه برای خود « جوانی » خدائی ، انگاشته و آنرا بنام خنو بخوانده اند باری همه خدایانی را که پرستیده و همه چیز هائی را که

ستایش کرده و پاکیزه دانسته‌اند همه جوانانی بوده اند سرشار از نیرومندی و شاداب از زندگانی و زیبائی :

در شاهان کشورهای دیگر نیز جوانان بهرهٔ بزرگی داشته وزیبائی و آبادی هائی ازخود بیادگار گذاشته اند. اسکندر در بیست سالگی یا در هفده سالگی بر اورنگ شاهی نشست (چنانکه فاروق یکم نیز در هفده سالگی بشاهی رسید) و به سی سالگی نرسیده شاهنشاهی پهناوری که از دور ترین مرز های یونان تا هند بود پدید آورد

یولیوسزار که در آغاز جوانی شاهی را بدست آورد در زیرکی و دلاوری و پیشرفت سرآمد شاهان شد.

ناپلئون بناپارت هنگامی که ستاره بزرگیش در آسمان درخشیدن گرفت هنوز جوان بود که جهان را از پیشرفت و بر ازندگی خویش بشگفتی انداخت .

جوانی رابزرگی و کامجوئی همدوش است که رستگاری جوان هنگامی که اورنگ نشین گردد و کارهای زندگی را بدست گیرد بخوبی در آن هویدا و نمایان است . از این روی پیغمبر اسلام (ص) برای سپهداری و سرکردگی سپاه ، جوانان کاردان را برمی گزید و آنهارا بربسیاری از پیران ومیانه مردان ، پیش میداشت خدا هم این آئین پاك را بنیروی جوانان یاری کرد وگرامی ساخت .

یکی از پیشینیان گفته است :

« جوانی نو باوه و نو بر زندگانی است و پاکیزه ترین روز های زندگانی روز های نخستین آن و هنگام جوانی است چنانکه بهترین میوه ها ، نوباوه های آن است

خداوند ، در بارهٔ یحیی پسر زکریا فرموده است«**و آتیناه الحکم صبیا**» در هنگام کودکیش فرمان روائی بخشیدیم .

فاروق ، دانائی و فرمان روائی را ، باهم ، بهنگام کودکی از خدا گرفته است ، و خواست خدا چنین بوده که وی مانند دیگر شاهان نامجو و برازنده در آغاز زندگانی بشاهی رسد و بر اورنگ خسروی نشیند. آری برازندگی و برجستگی در هوش بگذشتن سالهای بیشمار بسته نیست زیرا برجستگی بخشش و دهش خدائی است که اگر در آغاز جوانی بکسی بخشیده شد نشان این است که پیشرفت نمودن و سرآمد شدن با آن همدوش است .

بزرگترین برجستگی درشاه جوان

از نیاکان بوی رسیده و خانوادگی است

پیشرفت پادشاه جوان با پیشرفت کنونی مردم کشور مصر در این که هردو تازه ونوباوه است و در اینکه هردو ازپدران ونیاکان رسیده است بهم مانده و یکسانند

اعلیحضرت . فاروق درچندسالی که شماره اش افزون ازشانزده نیست ؛ چنان برتری ازخودنشانداده و پیشرفتی کرده که همهٔ کس و کاروپرورنده وآموزگارشرا سرگشته ساخته و بشگفتی انداخته است چنانکه این پیشرفت را بی مانند دانسته و تنها مردان برازنده و برجسته بیهمال را از چنین پیشرفتی بهره ور میدانند .

در این هیجده سالی که جنبش میهن خواهی در این کشور تازه شده ، تا کنون ، مردم این کشور راپیشرفتی بهره شده که برای دیگر مردم در ده ها سال چنین پیشرفتی پیش نمی آید . این پیشرفت در همه چیز این کشور (خواه علمی باشد یا اقتصادی یا سیاسی) هویدا و نمایان است .

برجستگی و پیشرفت مردم این کشوراز پیش بوده واز پیشینیان بآنها رسیده است بویژه که آب و خاك مصر نیز باین برازندگی و برجستگی و پیشرفت یاری و همراهی میکنند . مردم این کشور در روزگار های پیشین برای داشتن همین گوهر پیشرفت خواهی و بلندی جوئی پیش رفته و کامیاب شده اند .

اعلیحضرت فاروق که درچنین آب و خاکی پرورش یافته بزرگی ونامجوئی را که در پیشینیانش از کودکی باخودداشته وپشت درپشت برای او گذاشته اند نیز داراشده وبرآنچه بایستهٔ آب وخاك و پرورش بوده افزوده است. محمدعلی و ابراهیم واسماعیل وفؤادازهمان آغازجوانی برازنده و سرآمد بودند وازجوانان بیهمال بشمار میرفتند گرچه محمدعلی پاشا درسی وشش سالگی بفرمان روائی مصر رسید لیکن نمی توان گفت بااین که بی سرپرست بزرگ شده و پدر و مادرش در چهارده سالگی او در گذشته اند جززیرکی وبرجستگی که درنهادخودداشته واز روزهای کودکی باوی همراه و رو بفزایش و بالش بوده است چیز دیگري اورا بفرمانروائی رسانده باشد چنانکه از همهٔ همدوشان پیش افتد و دردمان کوتاهی دشواری ها را از جلو راه خود بدور سازد و درهنگام نیرومندی جوانی بر اورنگ خدیوی جای گزین گردد.

آری محمد علی پاشا در کودکی و جوانی آماده بود در اسب دوانی از دیگر همسران پیش ودر زیرکی و هوش یگانه و بی مانند بود از این راه همه آشنایان و بستگانش اورا دوستدار بودند ودرسپاه از همه یاران وهمراهان پیش افتاد.

ابراهیم پاشا نیز پخته و برازنده بود برازندگی و هوش و پختگی وی هنگامی که« میانه مرد » بود جهان را بشگفتی انداخت آنچه را من میخواهم بگویم این پختگی نیست بلکه آن برازندگی و پختگی است که پیش از بیست سالگی برای او بود چنانکه از همان آغاز کودکی نشانه هاي برجستگی در وی پدیدار بود در ۱۷ سالگی بود که مردم این کشوراو رابنمایندگی ازطرف خود بآستانه گسیل داشتند تا دربارهٔ برجای

گذاشتن محمدعلی بر فرمانروائی مصر گفتگو کنند و حسین پاشا و کسانش را که از آستانه برای بیرون کردن محمدعلی از مصر آمده بود برگرداند ابراهیم پاشا این کار را بخوبی انجام داد و آرزوی خود و مصریان را بر آورد و با پیروزی بمصر باز گشت .

ابراهیم پاشا در ۱۸ سالگی دفتردار گردید که دفتر داری آن روز بجای دیوان خواسته خواهی (وزارت مالیه) امروز بشمار میرود.

محمدعلی پاشادر فرزند خود این برازندگی و برجستگی را دریافت و از اینرو پیش از آن که ابراهیم بیست ساله شود فرمانروائی «صعید» را بدو واگذاشت . نخستین باری که هوشمندی و برازندگی ابراهیم در جنگجوئی نمایان شد در جنگ باو هابیها بود که ابراهیم ۲۲ ساله وفرمانده سپاهی بود که از مصریان برای سرکوبی و هابیها برگزیده بود و در این جنگ چیره و پیروز شد.

ابراهیم از آغاز جوانی در راه زنده کردن تازیگری(ملیت عربي) کار کرد و خود را تازی مصری میخواند بابا رون لبوي کنت در میان گفتگو چنین گفته است :

« من ترك نیستم من از کودکی بمصر آمدم و از همان روز آفتاب مصر مرا مصری ساخت وخون مرا برگرداند وخون مصری کرد »

اسماعیل پاشاهم در کودکی مانند دمان میانه مردی خود پخته و برازنده و هوشمند بود باندازه ئی که پیش ازرسیدن به بیست سالگی فرمان پاشائی باو داده شده ودر آستانه برای جایگاه دستور و فرمانها ' یاانجمن آیین گزاری ، (مجلس احکام) پذیرفته شده و یکی از کار کنان آنجا بشمار بوده است . و چون از آستانه بر گشت سعید پاشا اورا برای سالاری (رئاست) جایگاه دستور

و فرمانهای (مجلس احکام) مصر برگزید، با اینکه هنوز ۲٤ ساله بود، و در ۲۵ سالگی او را بدربار ناپلئون سیم بفرانسه فرستاد تا ناپلئون را همراه سازد که با وی در آزادی مصر یاری وهمراهی کند.

اسماعیل درآغاز جوانی بسرکردگی ۱٤ هزار سپاهی برگزیده‌شد تا شورش سودانیان را فرو نشاند پس از آن سعید پاشا او را سردار همه سپاهیان مصر ساخت و دوبار او را در فرمانروائی کشور بجای خویش بپاداشت با اینکه همهٔ این کار ها در آغاز جوانی بود.

اعلیحضرت فؤاد نیز از هنگام کودکی برجسته وبرازنده بود وبهر کاری‌که درجوانی میپرداخت توانائی‌برجسته و بسندگی (کفایت) وکاردانی خویش را که برازنده نوادهٔ بزرگ ابراهیم بود آشکارمیساخت.

در ایتالیا و در آستانه و در خود مصر نمونهٔ برجسته ئی ازپختگی و برجستگی بشمار میرفت. این کار دانی خود را در راه پیشرفت دانش بکار انداخت و بکارهای نمایانی در جنبش و پیشرفت مردم این کشور پرداخت که دیگر جوانان نتوانستند.

بی‌گمان برجستگی وکار دانی و برازندگی از پدران و نیاکان بفرزندان آنها میرسدپس چنانکه نیا وپدرش کار دان وبرجسته بودند او نیز نمونه ئی بزرگ از هوشمندی و پختگی بودکه این پختگی و برازندگی وبرجستگی از وی بفرزندش اعلیحضرت فاروق رسید پس این سرشت ومنش، که از نیا کان دارد، از سوئی و این روش پرورش که در زیر سایهٔپدرش (که همواره می خواست جانشین آیندهٔ خودرا ازهمه

روی آراسته و پیراسته سازد و بدرستی و هوشمندی و پاکیزه خوئی بارش آرد) بدست آورده بود ازدیگر سوو خوبی این شهرزیبا و فراوانی همه چیز خوب درآنجا که همیشه مایه پیداشدن برجستگان و بزرگان بوده است از سوی سیم ، همه این ها مایهٔ این شده است که پادشاه جوان ، خوی های پاکی را که شایستهٔ او است دارا گردد و از همه روی چنانکه باید آراسته شود .

آزادی خواهی و سادگی

در نهاد محمد علی و جانشینان او

پیش از محمد علی پاشای بزرگ ، در مصر از آزادیخواهی (دموکراتي) نامی نبود بلکه در هنگامی که کشور مصر آزادی داشت وزیر فرمان بیگانگان نبود کارهای کشور سرخودانه و بدلخواه فرمانروا انجام می یافت و درهنگامی که زیر فرمان روائی دیگران بود بهر گونه دستور و فرمان داده می شد مردم سرفرمان بری خم میداشتند پس در روز فرمانروائی فراعنه ، پادشاه ، پسر خدا بشمار می رفت و هرچه می خواست میکرد و در دیگر روزکار ها پادشاه دست نشاندهٔ خدا و دستور او دستور آسمانی بود و درهردودمان مردمرا از خود خواستی نبود و از پیش خود به هیچ کاری نمی توانستند بپردازند.

در روزگاری که سخن از آزادی و پشتیبانی از رنجبران درجهان بمیان آمد نخستین کسی که درخاور آنرا پذیرفته محمد علی پاشا بود پس فرمانش برخواست و دلخواه مردم استوار شد و آنچه را مردم می خواستند او می خواست و می پذیرفت و شاید نخستین کسی باشد که در این کشور بدلخواه مردم و برگزیدن آنها فرمانروا گشته است .

محمد علی پاشا برای داشتن این خوی پاك روز بروز بمردم کشور نزدیك میشد و از روزیکه درمصر سردار سپاه آلبانی شد بکار های مردم

رسیدگی میکرد ودل مردم را بسوی خود میکشید تا شورش مصریان در برابر « خورشید پاشا » استاندار مصر بمیان آمد در این هنگام همه‌چشمها بسوی محمد علی گشوده بود و پیشوایان مردم تنها باو دیده دوخته بودند واورا برای فرمان‌روائی مصر برازنده و شایسته میدیدند پس او را به فرمان روائی خود برگزیدند .

هنگامی که این پیش آمد را که‌مایهٔ دگرگون شدن مصر شد ، از جلو دیده بگذرانی در مییابی که چگونه محمد علی پاشا فرمانروائی خود رابر تازه ترین روشی، که در این کار پیدا شده بار کرده است چه آنکه مردم مصر بدلخواه خود او را فرمانروا و استاندار خود خواندند و سر بزیر فرمانش بردند و پیشوایان مردم نیز با آنان هم آواز شدندو درستی او را پسندیده وبسنده داشتندو همه باهم فریاد میکردند « ما خورشید پاشا را بفرمانروائی خود نمی پذیریم» دراین‌دم‌محمد علی‌پاشا سر از کاخ خود بر آورده گفت :

« پس که را میخواهید »؟ همه گفتند :

« ما جز تو را نمیخواهیم »

محمد علی پاشا از مردم پوزش خواست ازاین‌کارسرباز زد لیکن مردم دست از او برنداشتند تا اینکه درپایان ، تن بپذیرفتن‌خواهش‌مردم در داد . پیشوایان جامهٔ فرمان روائی آماده کرده بر او پوشاندند و آستانه هم‌خواهی نخواهی فرمانروائی محمد علی را پذیرفت ودر برابر خواهش‌وجنبش‌مردم سر فرودآورد .

از این پیش آمد بخوبی دانسته میشود که فرمانروائی محمد علی



محمد علی پاشا سر دودمان خاندان سلطنت کنونی مصر



پاشا را خود مردم خواسته و باو داده اند نه اینکه بزور وفشار فرمانروا شده باشد بلکه محمد علی میدانست که پایدار بودن فرمانروائیش بسته بپایدار ماندن این خواستن وهمراهی کردن مردم است. از این روی نخستین کسی که در مصر جایگاه نمایندگان (مجلس شوری) را که نخستین هستهٔ آزادی است (و هم اکنون بیشتر کشورها از آن بر خوردارند) بپاداشت محمد علی بود. محمد علی پاشا در سال ۱۸۲۹ مسیحی جایگاهی برای گفتگو در پیرامن کارهای کشور (مجلس شورای ملی) آماده کرد و ۱۵۶ تن از دانشمندان و بزرگان را فراهم آورد و ابراهیم پاشای دلاور را بر آنها سر (رئیس) و سرور ساخت. این روشی که محمد علی پاشا در بارهٔ نمایندگی برگزید راست تر و درست تر است از آنچه ناپلئون بناپارت بنام «دیوان» از بزرگان، تنهای «قاهره» در مصر، فراهم آورد.

این بود اندکی از روش سادگی و آزادیخواهی محمد علی پاشا دربارهٔ فرمانروائی خویش. محمدعلی پاشادر کارهای زندگانی خودنیز بسادگی میزیسته، درپوشاك ساده بوده‌ازنازیدن (مباهات) وخود نمائی وبزرگی فروشی دوری می‌جسته‌در درخانه‌اش بیش‌از یك تن پاسبان نداشته و تنها چیزی که خوش داشته است از آن سخن براند این‌بوده است که به پایمردی و کوشش وپشت کارداری خود پیشرفت کرده و بآنجا که خواسته رسیده است و این هم شاید از این راه بوده است که دیگران پند گیرند و او را نمونهٔ کار خود سازند و از وی پیروی نمایند.

ابراهیم پاشا نیز مانند پدرش ساده و بی آلایش ودوستدار آزادی

مردم بوده و، ماچنانکه گفتیم ، نخستین کسی است که در جایگاه نمایندگان در مصر ، سروسرور شده است . ابراهیم پاشا در زندگانی سپاهیگری خود هم هرچه برزیردستان میخواسته خود نیز همانگونه رفتار میکرده و از نشست و برخاست باسپاهیان وافسران دریغ نمینموده و در خوشی و بدی و سختی و آسودگی با آنها انبازمیشده و شیفتهٔ سادگی در خوراك و پوشاك بوده است و مانند سربازان خود راه های دور و دراز را پیاده میسپرده است و از خودستائی و بزرگی فروشی بدش میآمده و ازآنها دوری میجسته است . بزرگترین آرزویش این بوده که این خوی پاك و این روش پسندیده در خاور ریشه دواند و همه جا پراکنده شود . و برای همین سادگی و بی آلایشی همهٔ مردم ، از کس وکار و سپاهی و شهری او رادوست میداشتندو درراه او جان میباختند و اوهم ازاین جان فشانی درپیشرفت و کشور کشائی خود بهره مند و برخوردار میشد .

***

اسماعیل پاشا نیز مانند پدر و نیای خود در زندگانی خودی و دیوانی خویش ساده و بی آلایش بود و چنانکه شایستهٔ روز گار او بود دامنهٔ آزادی مردم و انباز ساختن آنهارا در کارهای کشوری ، که از پیش پایه وریشه گرفته بود ، پهناورتر ساخت باینگونه که درهرشهری که دیوانخانه ئی (مرکزاداری) بود دوجایگاه بپاداشت یکی دیوانی و دیگری شهری تا مردم با دیوانیان در کارهای کشوری همراهی کنند و رهنمای یکدیگر باشند و خودشرا جیره خور وماهیانه بگیر ساخت .

مصر دردمان وی بی آنکه هیچ آشوبی پدید آید یا ازکسی چکه خونی ریزد باین پایه آزادی و برابری رسید ، با اینکه این کار در کشورهای دیگر

بآسانی و بی خون‌ریزی پیش نرفته است .

اسمعیل پاشاشیوه های‌خشك درباری را ناپسند داشت و اگر کسی برای دیدارش بارمییافت اورا به‌آرامش ونترسی ، وهراس‌نداشتن‌وادار میساخت‌و هیچگاه بستایش خویش و نمایش بزرگی فرّوشکوه خود نمیپرداخت ، مگرهنگامی که از روی بایستگی های درباری وپادشاهی باید بآن بپردازد .

اسماعیل پاشا هنگام بیکاری با جامه‌ئی‌بسیار ساده (بگفتهٔ یکی‌از مردم آن زمان جامهٔ اسلامبولی ساده وکلاه فینهٔ سرخی‌بوده) و با نوکران و همراهانی کم ، بگردش میرفت .

***

همه‌می گویند اعلیحضرت فؤاد یکم‌آزادی‌خواه بوده چه ، درزندگانی خود و چه در فرمان روائی ، آری آنچه ازوی مانده است بهترین گواه این گفته است و بخوبی میرساند که تاچه اندازه دوستدار مردم کشور خود بوده و در خوشی و ناخوشی و سختی و آسودگی آنها با آنان انباز بوده و مانند همه بهره مند میشده . جایگاه آیین گذاری (پارلمان) مصر بهترین نمونه ای است ازبزرگواری . این راد مرد زندگانی‌خودرا در راه استوار ساختن آسال و پایهٔ آزادی‌مصر‌بپایان‌رساند. ما سخنگزاری در پیرامون آزادیخواهی‌اورا بدوش خامهٔ «ما جور بولس نویمان» می‌افکنیم و آنچه را اودر گرد آوردهٔ خود که نامش‌را « بریطانیادر مصر»نهاده یادکرده است در اینجا میآوریم ، گفته است :

«اعلیحضرت‌فؤادپادشاهی‌است‌دارای‌پرورش درست و آگاهی‌و دانشی پهناور .آزمند بپیشرفت دانش و ورزش و هنر های زیبا . با همهٔ

اینهاپادشاه کشوری‌است که در پیشرفت وشهری بودن (حضارت) ریشه‌دار و استوار است »

« اعلیحضرت فؤاد بهترین نمونه‌ئی‌است برای پادشاهی که‌دوستدار مردم کشور خویش و کارکن در راه پیشرفت میهن است و بزرگترین کار های او برای مردم کوشش اواست در راه نیکی بآنها و بلند کردن پایه زندگانیشان؛ از این روی در روزگار او مصر بهوده و بهره های فراوانی رسیده است .

« قاهره در زیر سایهٔ وی از بهترین شهرها و بزرگترین پایتختها بشمار میرود ، چنان با مردم جوشش‌وآمیزش میکند و بآنها بستگی دارد که خودش در همه‌انجمنهای دانشی و ورزشی میرود و بدست خود کسی را که شایسته بخشش (جائزه) است بخشش ونوازش میدهد .

« هرکس نزد او میرود باو با مهربانی برخورد می‌کند و از خود سازی وخود آرائی‌وی ، که شیوهٔ برخی ازکسان ، ویژه چاپلوسان‌است‌و اعلیحضرت فؤادآن‌رادشمن‌می‌دارد و ناپسند می شمارد؛ جلوگیری می کند و باراستگی‌وروشنی‌سخن میراند و از گفتار پرپیچ و خم‌دوری می‌کند .

« گواهی نامه و دانش‌نامه هائی، که‌از چندین دانشکده ،بدست‌آورده همه را از روی برازندگی و شایستگی گرفته و چون دانشور و کار کرده و رنج برده بوده است باین پایه رسیده نه‌این که ازراه شاهی . رفتار این شاه در بهبودی و پیشرفت کشورش رفتاری خردمندانه بوده و در همه جا و همه کار بفرزانگی‌گام برداشته و پیش رفته است .

« اعلیحضرت فؤاد از راه فراوانی دانش وپهناوری آن و از روی آزادي خواهي که درجان اوریشه گذاشته است‌شایسته وبرازنده است که

بیگانگان از او در شگفت باشند و باوسرافراز .

« من هنگامی که کار های برجستهٔ اعلیحضرت فؤاد را ، که در راه پیشرفت میهن و آسودگی مردم کشور انجام داده ، یکان یکان ازجلو دیده میگذرانم از آن سوی‌هم میدانم که انجام این کارهابا چه دشواری ها و سختی هائی روبرو بوده و بر خورد می کرده و چه بازیها که بیگانگان برای جلوگیری از آنها می کرده اند و با همه این ها فؤاد پیش میبرده است شیفتهٔ هوش و دلاوری و خردمندی و خوش بینی و امیدواری این بزرگ مرد میشوم و بسیار بشگفت می افتم . چندین بار من با وی روبرو شده و گفتگو کرده‌ام هیچگاه ، گرچه درتنگاترین کارها بوده است ، تنگدل و نا امیدش ندیده ام بلکه همواره می گفت : پشتکار داشتن بابردباری‌وآرامی وامیدواری بخدا ، بیگمان مایهٔ رستگاری و پیروزی مرداست »

اینها چیزهائی « است که ما جورنو یمان » از آزادی‌خواهی‌پادشاه پیش ، و دوستداری‌مردم وکارگزاری او بکشور نوشته است .

خود اعلیحضرت فؤاد هنگامی که باروپا رهسپار بوده است بیکی از فرانسویها چنین گفته است :

«شاه بودن ، چیزی نیست سودمند بودن همه چیز است »

این سخنی است که جز از دهان شاهی آزادیخواه که مردم کشورخود را دوستدار استو برای نیکبختی آنها در کوشش وکاربیرون نیاید . شاید رساتر نمونه‌ئی برای آزاد یخواهی این شاه‌سخنانی باشد که در روز ۲۲ ژانویه سال ۱۹۳۶ بچند تن ، که از کارکنان انجمن میهنی

(اعضاء جبههٔ وطنی) بوده و بدیدارش سرافراز آمده‌اند ، گفته است .
نخست آنهارا بنشستن فرمان داده آنگاه گفته است :

«میان ما بزرگ و کوچك نیست باید همه بنشینیم ، من هم مانند شما و یکی از شما هستم من در این دم می دانم که ، با این که همه ما مصری و همه بایستی در راه میهن و دوستی بآن کار کنیم ، همه‌از یك خاندان هستیم وهمه دارای یك اندیشه و یك آرزو » . !

این است نمونهٔ از آزادي خواهی پیشنیان و نیاکان پادشاه جوان « فاروق یکم » واین است نهاد وسرشتی که بر آن سرشته شده و پرورش یافته‌اند و درزندگانی خود بر آن رفته اند و در کارهای خود آنرا پیشوا ساخته و از آن پیروی کرده اند پس بیجا و دور نیست که اعلیحضرت‌فاروق را بهترین نمونهٔ این آزادی خواهی درست ، به بینیم و این‌خوی وسرشت پاکرا در وی نمایان یابیم .

پادشاه آزادیخواه

فرزند رازنهان پدر است ونهفتهٔ پدر دروی نمایان و روشن آنچه . در پدراست به پسر میرسد زیرادست خدادرکار است و خوی پدر را بپسر می رساند پس هرگاه پدری آزادیخواه باشدپسرش چنین خواهدبود و هرگاه نیاکان کسی آزادیخواه باشند بیگمان آزادیخواهی در همهٔ نژاد آنها گردش خواهد داشت و بسی سخت و دشوار است (اگر نگوئیم نا روا می باشد) که کسی خود سر باشد و فرزندانش آزادیخواه مگر اینکه برای پیشرفت کار خود آزادیخواهی رابخود بندد و برای رسیدن بچیزی که نشانه خود ساخته و دیده بآن دوخته اند بخود سازی خود را آزادیخواه نمایش دهندچه آنکه هرچیز که درنهاد کسی باشد وازپدران باو رسیده باشدپاینده است وهرچیزي که زائیدهٔ سرشت کسی نباشدوبخودسازی خودرا برآن وادارسازد ، روزی سرشتش اورابسوی خود میکشدوازآن چیزش برمیگرداند،هرچندپرورش وی هم بروشی باشدکه آن چیزرابخواهد ،لیکن هرگاه سرشت کسی با روش و پرورش آب و خاك وزندگانی او یکسان و بهم مانند باشد و هردو بسوی یك چیز کشش داشته و نشان هردو یك کار باشدچنانکه درخاندان محمد علی پاشا بوده است تاگزیر به برازندگی و درستی و آراستگی چنانکه بایسته وشایسته است ، میرسد .

کشور مصر کشوری است آزاد بخواه‌ازاین راه با سرشت و نهاد محمدعلی پاشا و جانشینان وی میسازد. مردم مصر بیشتر از همه چیز دوستدار آزادی هستندو خود کشورهم از کشورهائی است که گویاآب وخاکش به‌آزادی سرشته شده و آزادی در آنجا بهتر و بیشتر از خودسری (استبداد) پیش میرود وبالش میبابد از این روی آزادیخواهی اعلیحضرت فاروق و سادگی وی در کارهانمایندهٔ رستگاری‌و پیش آهنگ پیروزی‌است و مایه این شده که مردم مصر از دل و جان او رادوستدار باشند و مانند پروانه در پیرامن فروغ وی بگردند ودر راه همراهی باو جانرا بهیچ شمرند،

اعلیحضرت فؤاد یکم از راه‌دوراندیشی‌و پیش بینی کم مانندی که داشت میخواست که این خوی در فرزندش استوار و پایدار گردد چنانکه بهیچگونه فریفتهٔ بزرگی و شاهی و دلباختهٔ گرامی داشتنها ی در باری نگردد از این روی از هنگام کودکی این خوی رادر فاروق پرورش و بالش میداد چنانکه به للهٔ او و به پزشکش فرمان داده بود که والاحضرت او را به «آقای ما» یا «والاحضرت» و مانند اینها درروبرو، آواز ندهند بلکه در رو برویش بس بنام «فاروق» بخوانند آنها هم بفرمان اعلیحضرت فؤاد رفتار میکردند و شاهزاده آزاده هم این روش ساده و زیبارا بسیار پسند داشت و خوشش میامد،

از چیز هائی که میرساند تا چه اندازه پادشاه گذشته بسادگی فرزندش دلبستگی داشته و این خوی پاك را در او پرورش میداده این است که روزی یکی از شاهزادگان بدیدار پادشاه سر افراز شده بود پس فاروق که شش ساله بود بر آنها در آمد شاهزادهٔ نامبرده



ابراهيم پاشا



از راه شوخی، از نام وی پرسش کرد پاسخ داد.

— نامم شاهزاده فاروق..

پس اعلیحضرت فؤاد گفت :

ـ چه ؟..

شاهزادهٔ آزاده دریافت که خوب نگفته و برخورد که چه باید بگوید پس گفت :

ـ فاروق.. فاروق :

این پیش آمد ساده بخوبی میرساند که شاهزاده در چه جائی وباچه کسانی وباچه روشی پرورش یافته وچگونه پدربزرگوارش اورابسادگی و آزادگی پرورانده است که امروز، میوهٔ شاداب و رسیده اش در زندگی پادشاه جوان به بهترین نمونه و نیکو ترین روشی نمایان شده است.

در یکی از روزها که هنوز پادشاه گذشته، زنده وفاروق ده ساله بود فاروق سواره بیرون رفت تا در یکی از کشتزار های کاخ «قبّه» (درقاهره) گردش کند دستهٔ از کودکان در میان راه بازی میکردند وبا خود سر گرم بودند پیشکار وی خواست راه را باز کند پس کودکانرا براند و پراکنده شان ساخت شاهزاده از این کار بر پیشکار خود خورده گرفت و گفت نبایستی دوباره چنین کاری کند آنگاه چنین گفت :

« اینها هم کودکانی هستند همچون من. و چنانکه من دوست ندارم که کسی بازی و خوشیمرا بهم نزند همچنین نمیخواهم بازی این کودکان بهم خورد و شادی و خوشیشان از آنها گرفته شود. راه هم گشاد است و بروی همه باز »!

یکی از نمونه های آزادی خواهی وسادگی اعلیحضرت فاروق

این است که دیگران را گرامی میشمرد و بر ناداران مهر میورزد و هر کس با او برابر گردد از همراهی و مهربانی وی بهره مند و برخوردار میشود. اگر لله یا دیگری از کس و کارش بدیدارش سر افراز گردد از تندرستی و چگونگی کارش می پرسد و میگوید:

ـ چگونه هستی. شاید خوب و خوش باشی؟

پس بسپاس گزاری و ستایش ازاین پرسش و مهربانی پاسخش میدهند

***

در هنگام شاهزادگی روزی بکشتزار کاخ رفت کشاورز گدائی را دید که جامهٔ کهنه پوشیده و کنار نهر نشسته است، از چگونگی او پرسش کرد کشاورز خدایرا ستایش نمود و برمهربانی شاهزاده سپاس گزاشت شاهزاده از نژندی و ژولیدگی و پریشانی او اندوهناك شد و نخواست از آنجا بگذرد مگر اینکه خویش را خرسند وشاد سازد پس هر چه اززرو سیم باخود داشت بوی بخشید.

مرد کشاورز دستهارا بسوی آسمان فرا داشته و گفت:

ـ سپاس خدایرا که مایهٔ زندگانی رسید.

شاهزاده دریافت که دیدهٔ آزمردك باز است و دست نیازش دراز پس خندید و گفت:

ـ تنها مایهٔ زندگی! نه‌ای یار من (صاحب، رفیق) تومیتوانی از این پول باقلاواهم بخری و بخوری..!

ازاین روش سخنگزاری، ویژه در واژهٔ (کلمه) «ای یار» بخوبی سادگی و آزادگی گوینده دانسته میشود. آری اعلیحضرت فاروق بر این روش پرورش یافته ودر همه کار بسادگی و بی

پیرایـگی رفتار میکـنند .

***

باز در بارهٔ سادگی و بی پیرایگی اعلیحضرت فاروق گفته اند ، هنگامی که ملـکهٔ بلجیك با شوهرش « البرت » بمصر آمده بود علیا حضرت ملـکهٔ مصر اورا در کاخ «قبّه» میهمان نمود و پس از آشامیدن چائی ، هر دو ملـکه برای گردش در باغ بیرون آمدند والاحضرت فاروق و خواهر ها یش نیز با آنها بودند شاهزاده از ملـکه بلجیك خواهش کرد که در ناو کوچك وی بنشینند تا تندیسه ئی (عـکس) از او بر گیرد و یا دگاری برای خود نگهدارد ملـکه آن خواهش را پذیرفت ، پس از چند گامی که ازآنجـا دور شدند و در میان گلها ی زیبای رنگـا رنـگ و شکوفه هـای خندان و قشنـگ اندر شدند شاهزاده فاروق گلی زیبا بچید و ساده و بی پیرایه بملـکه بلجیك پیشکش نمود ملـکه را این خوی خوش و رفتار ساده بسیار خوش آمد و براین مهربانی سپاسگـزاری کرد .

یکی از چیزهائی که آزادی فاروق از آن نمایان است سادگی پوشاك و خوراك اواست چه آنکه بز ربافی وسیم دوزی و دیگـر آرایشهای جامه دلبستگی ندارد و همین اندازه میخواهد که جامه اش پاکیزه ورسا وخوش آیند و چنان که بایستهٔ بهداشت است باشد در خوراك و ورزش نیز ساده و آزاد است فاروق تا نا گزیر نشود و بایستگیهای در باری و شـاهی ناچارش نسازد دست از سادگی و بی پیرایگی خود بر نمیدارد

***

آزادی در زندگانی دارای قشنگی و زیبائی است و این زیبائی هنگامی

در بهترین جامه و نمونه خود پدیدار و نمایان میگردد که از مردی بزرگ پدیدار آید و نمایش آن هنگامی به بلندترین پایهٔ دلربائی میرسد و همه را شیفته و فریفته میسازد که از شاهی بزرگوار هویدا و آشکار گردد. زیرا از دیگر مردم چشمداشت و امید آنکه در داد و ستد و سرشت و نهاد خود آزاد و ساده باشند نیست و اگر از آنها دیده شود شگفت انگیز نخواهد بود چه آنکه دیگران برای نداشتن ابزار کار از آزادی و سادگی ناچارند و خواهی نخواهی بایستی چنین باشند لیکن اگر بزرگی یا شاهنشاهی دلباخته و شیفتهٔ آزادی باشد و این کار دراو خوی پایدار شده باشد و مردم پی برند باینکه کسی که پیشوا، و نگهبان خوبی و خوشی آنها است چنان زندگانی میکنند که آنها زندگی میکنند و هیچگونه برتری وفزونی در زندگی خویش ندارد نا گزیر فریفتهٔ او میگردند و در دوستی او از خود میگذرند.

فاروق باین آزادی و سادگی خود دل مردم کشور خویش را ربوده و مهر و ستایش و شگفتی همه را بدست آورده است، هنگامی که بر اورنگ خسروی نشست چنان رفتار کرد که بخاندانش برازنده و بمردم کشورش در خور وشایسته بود، همان راهی را پیمود که پدر و نیاکانش پیموده بودند. از مردم دوری نکرد و باآنها بمزگتها (مساجد) و انجمنهای دانشی و هنری و ورزشی در آمد و مانند پیشوایان آئین و رهبران نخستین (خلفاء راشدین) و فرمانروایان کنونی کشور های برجسته با تودهٔ مردم آمیزش کرد و خود را از آنها برتر نشمرد.

اعلیحضرت فاروق در خوی و کردار و خوراك و پوشاك چنان زندگانی و رفتار میکند که یکی ازجوانان گرامی مصر و درهیچ چیز از

چیزهای زندگی خود را از آنها جدا نشمرده و از همه روی مانند آنها زندگی میکند . بزرگ دانستن خود و پست دیدن مردم و بنده شمردن آنها از چیزهائی است که یکسره از خوی خوش و سرشت پاك پادشاه جوان بدور است . فاروق مانند پدران بزرگوار خود آزادیخواه ودوستدار مردم کشوراست . پس آزادیخواهی است پدیدار از آزادیخو اوبزرگی است زاییده از بزرگوار (ذرية بعضها من بعض) و نشانه و نمونه ای است از پدر گرام آری آنکس که پدر را مانند باشد ستمکار نیست . (وَمَن يُشابِه اَبَهُ فما ظَلَمَ)

سال زایچه (تولد)

۱۹۳۰

سال هزار و نهصد و بیست در روزگار مصر نو ، سالی بود که آتش جنبشهای میهن دوستی بر افروخته شده و مردم این کشور میخواستند خود را از زیر بار بیگانگان رها سازند و آسوده و آزاد زندگی کنند.

در آن هنگام گیتی دچار شورشهائی بود که از جنگ جهانگیر زائیده شده و سراسر جهان را فرو گرفته و همهٔ کشور ها را بویرانی و ناداری و از میان بردن مردم گرفتار ساخته بود . در آلمان شورش و آشوب بود روسیه را جنگهای خانه ویران کن فرا گرفته بود در ترکیه کشمکش و زدو خورد بود و در میان بسیاری از مردم اروپا و آسیا دشمنی و آشوب فرمانروائی میکرد . از هنگامی که آتش خانمانسوز جنگ بی‌مانند برافروخته شده بود هنوز مردم آسوده و آرام نشده بودند که سال ۱۹۲۰ (همان سالی که فاروق بدین جهان آمد) آغاز شد در این سال ابرهای تیرهٔ سختیها و دشواریها رو بگذشتن گذاشت و آسمان ، درخشیدن گرفت و آرامش و آسودگی بجنبش آمد و باروپا راه یافت مصر هم در کوشش آزادیخواهی خود بکار افتاد و پیشوایان گروه « وفد » (حزب وفد) که در آن روزها سعد زغلول بزرگ وسر آنها بود و در اروپا نمایندگی مردم مصر را داشتند خواستند که در انجمن

جهانیان « مجمع بین الملل » در بارهٔ آزادی مصر گفتگو کنند چون این گفتگو در اروپا بیهوده ماند و بهره‌ئی از آن بدست نیامد بمصر برگشته و در خود مصر از کار خویش دنبال کردند و این در خواست داد خواهی خود را در اروپا پراکنده ساخته و همه جا گوشزد میکردند .

درسال ۱۹۱۹ م دسته‌ئی بسرکردگی «مالنر» برای رسیدگی بکار مصر و دلجوئی از مصریان از انگلستان رهسپار شده و بمصر آمدند و برای فریب مصریان نامه پراکنده ساختند لیکن بیشتر باین چشم دوخته بودند که پایه پشتیبانی خود را برای مصر، بهمراهی خود مصریان ، استوارسازند . چون سال ۱۹۲۰ درآمد نا امید شدند و دانستند که کاری از پیش نخواهند برد در همین سال شاهزادگان مصر، نیز با برادران مصری خود همراه شده و در این جنبش و کوشش، پشتیبان و یار آنها گردیدند و نامهٔ ئی در میان مردم پراکنده ساختند که در آن چنین نوشته بودند :

« خدای بر ما بایسته ساخته است که مصر و برادران مصری خود را یاری و همراهی کنیم و آرزوی بلند نیای خویش (محمد علی) را پیروی کنیم و کارهای سودمند او را که برای کشور میخواسته بانجام رسانیم و آنچه شایسته مصر و مصریها است بخواهیم و بدست آریم ... »

روزی که شاهزاده ها نامهٔ نامبرده را پراکنده ساختند در همان روز هم یادداشتی برای نمایندگان انگلیسی فرستادند و در آن یادداشت چنین نوشته بودند :

« ما شاهزادگان که از تبار محمد علی هستیم بشما یادآوری میکنیم که :

« چون مردم کشور مصر از کوچك و بزرگ و دارا و نادار و زن و مرد دوستدار میهن خویشند و آرزو دارند که از همه روی آزادی کشور خود را بدست آرند

« و چون این میهن دوستی را جز پاك نهادی مردم مصر مایه و پایهئی نیست و هیچکس نمیتواند بگوید از روی فریب دیگران باین کار پرداخته اند و دیگری آنها را وادار کرده است بلکه این جنبش بس زائیدهٔ اندیشهٔ میهن پرستی و تراویده از دل و جان کسانی میباشد که شیفتهٔ آزادی کشور خویشند ازاین روی بی پرده میگوئیم که ما نه تنها با همه درخواستهای برادران مصری خود انباز و همراهیم بلکه ما با آنها یکی هستیم و آزادی درست مصر را بسختی خواستاریم ... » .

***

پیشرفت مصر در سال ۱۹۲۰، که تاکنون هم دنباله یافته است در بارهٔ آزادیخواهی و جنبش میهن‌دوستی (حریت سیاسی) که همهٔ مصریان باهم انباز و در خواستاری آن‌هم آواز بود ماند چنان است که یاد کردیم در بارهٔ آزادی‌داد وستدو میانه روی در کارهای خرید وفروش وبردن و آوردن کالا (امور اقتصادی) نیز مردم کشور مصر سال ۱۹۲۰ را سال فرخندهٔ میدانند وآیندهٔ آنرا درخشنده میبینند چه آنکه ازاین سال کارهای نامبرده رو به بهبودي گذاشت و در این‌سال اعلیحضرت فؤاد بنگاه میانه روی (مؤسسهٔ اقتصادی) راکه همان بانك مصر باشد پایه وبنداد نهاد ودرهمین سال از آنهائیکه که برای دست اندازي بکار های کشوری سزاوار زندان شده بودند در گذشته و رها ساخت و نیز در همین سال دستهٔ پیشاهنگان مصر بفرمان شاه فراهم آمده و از آن پس این دسته که زیر پرچم

پیشاهنگی بودند بپیشوائی و سروری اعلیحضرت فاروق سرافراز آمدند .

درسال ۱۹۲۰ جنبش میهن خواهی، مردم کشور رابجوش وخروش آورد واندیشهٔ آزادی در همه دلها جای گرفت چه آنکه شورش ۱۹۱۹ م این اندیشه رادر دل مردم میافکند وآنهارا بجنبش وادار میساخت ویژه دهاتیها که هنوز رنجهای فراوان جنگ جهانگیر را که از دست خودسری سپاهیان کشیده و زیر فشارهای گوناگون آنها (مانند بردن، دسترنج کشت وکار شان وسرباز کردن فرزندانشان) درآمده، فراموش نکرده وسخت خشمگین بودند با بدبینی و خشمناکی بپای خاستند و در برابر این خود سری و زور گوئی شورش کرده و داد خواستند . در سال ۱۹۲۰ همهٔ مردم مصر، از کوچك و بزرگ پیر و برنا و پست و بلند و نادان ودانا، دیده بسوی آزادی کشوردوخته وهمه راآرزو این بود که روزی این دلبر رادر آغوش جان کشند وبدیدا رش خرسند وشادان گردند تااینکه اکنون، در روزگار اعلیحضرت فاروق (که در همان سالزاد، سال آرامش، سال کوشش در راه این آرزو، سالی که نخستین سنگ پایهٔ آزادی درست مصر نهاده شد) مردم باین آرزوی دیرین خود رسیده و کشور مصر ازز یر بار فرمانروائی بیگانگان رهائی یافت .

خوشبختی مصر

بزایچهٔ (میلاد) فاروق

« امیدوارم که‌مایهٔ خوشبختی کشور باشد و خدا در روزگار او مصر را از انگلستان جدا سازد »

اعلیحضرت فؤاد یکم روز ۲۱ جمادی نخست ۱۳۳۸ ﻫ (۱۱ فوریه ۱۹۲۰ م) که جانشینش، فاروق، بدین جهان آمده سخنان بالا را گفته است .

اعلیحضرت فؤاد از حرف «فا» که در آغاز نام‌خودش (فؤاد) و نام علیاحضرت مادرش (فریال خانم) ودر آغاز واژه‌های «فأل» و «فوز» و «فتح» (ومانند اینها ازواژه‌های زیبائی که با «فأ» آغاز میشود) هست خوشش میآمد وآنرا فرخنده میگرفت ورستگاری وگشایش و پیشرفت آینده را در آینهٔ آنها میدید

پیش از اینکه فاروق یکم بدین جهان آید اعلیحضرت فؤاد ۲۵ نام تازی که برخی شایستهٔ پسران و برخی دیگر درخور دختران بود و همهٔ آنها از « فا » آغاز میشد فراهم آورد همین که مژده زائیده شدن فاروق بوی داده شد این نام « فاروق » را برگزید چنانکه هنگامی که کار بر پیغمبر (ص) سخت و کشمکش میان او ودشمنانش در گیر بود عمر بوی گرویدو آئین پاك را پذیرفت پیغمبر اورا بنام فاروق خواند باین امید که خداوند عمر را مایهٔ جدائی درست و نادرست (تفریق حق و باطل) سازد و این آئین را باو پشتیبانی و یاری

کنند و پیشرفت دهد.

ز گفتهٔ پیغمبر (ص) است که:

«خدا درست (حق) را بر دل وزبان عمر نهاده و او است جدا کننده (فاروق) که خداوند درست را از نادرست باو از هم بر کنار و جدا ساخته است»

هنگامی که از علی (ع) از چگونگی عمر پرسیدند گفت:

«عمر مردی است که خداوند او را جدا کننده (فاروق) نام نهاده و درست و نادرست را باو ازهم جدا ساخته است. از پیغمبر (ص) شنیدم که میگفت: خدایا آئین مرا بعمر فرّهی بخش و گرامی دار»

پیش بینی های خوب (تفأّل) که در پیرامن نام چیزی یا کسی میشود کاری است که از روزگار های پیشین میان مردم بوده است. پیغمبر نام نیك و روی نیك را خوش میدانست و بآنها خوبیرا پیش بینی میکرد چنانکه هنگامی که بشهر «مدینه» اندر شد بخانه مردی از «انصار» فرود آمد آن مرد دو تن از بندگان خودرا که یکی را نام «سالم» و دیگریرا نام «یسار» بود بخواند پیغمبر (ص) از شنیدن این دو نام پیش بینی کرده و گفت:

«این شهر بآسانی سر فرود آورد و از ما شد (سلمت لنا الدار فی یسر)

***

از این پیش دانستی که چگونه میان مصریها و انگلیسیها در

هنگام پیدایش « فاروق » کشمکش بود و چگونه سال ۱۹۲۰ م که فروغ ستارهٔ فرخندهٔ فاروق در آن تابیدن گرفت مصر بهارابروز گاری نوین وآینده‌ئی درخشان مژده ونوید میداد .

گویا در آن هنگام اعلیحضرت فؤاد از زبان سروش سخن میراند که چنانکه پیش بینی کرده بود چنان شد و هنگامی که فاروق بدین جهان آمد همهٔ شهرهای این کشور باو خرسند شدند و پیدایش اورا خجسته و فرخنده گرفتند و خوشی خودرا پیش بینی کردندو از این پیش آمد بزرگ و فرخنده همهٔ پسران رود نیل و مردم کشور مصر را دل ، شاد و خرم گردید .

هنگامی که این مژده به اعلیحضرت فؤاد یکم داده شد فرمان همایونی در این باره بسر وزیران (رئیس الوزراء) فرستاد که در آن فرمان نوشته بود :

جناب مهین وزیر (مهین وزیر یا مهین دستور یا سر وزیران یا وزیران سر یا وزیر بزرگ بجای رئیس الوزراء است) سپاس خدایرا که درپاس ده و نیم از شب فرخندهٔ چهار شنبه ۲۱ جمادي الاولی از سال ۱۳۳۸ (۱۱ فوریه ۱۹۲۰) بما پسری بخشید که اورا « فاروق » نام نهادیم اکنون چنان دانستیم که شمارا آگهی دهیم تا بدیگر دیوانیان و وزیران مژده داده شود و در سراسر کشور این آگهی فرخنده و مژدهٔ خجسته پراکنده گردد و آنچهٔ بایسته یا شایسته است که در این باره بجا آید چنان شود و از خداوند توانا خواهانم که پیدایش این فرزند را بر همه مصریان فرخنده سازد وهمه را باو

خوشبخت فرماید.
«فواد»

چون این فرمان بوزیران رسید بهمهٔ دیوانخانه ها (ادارات) و بجناب فیلد مارشال لنبی که در آن هنگام نمایندهٔ انگلستان در مصر (مندوب سامی) بود و بدیوان کشور های بیرونی (وزارت خارجه) انگلستان مژده و آگهی داده شد و ۲۱ توپ در قاهره و اسکندریه انداختند و بزرگان برای خوش گوئي (تهنئت) بسوی کاخ «عابدین» پیاپی روانه و رهسپار شدند

اعلیحضرت فؤاد ده هزار لیره بگدایان مصر و ۱۶۰ لیره بانجمنهاي نیکو کاری (جمعیتهای خیریه) داد و هشتصد لیره برای خریدن گاو و گوسفند و مانند اینها داد تا خریده و کشته شوند و گوشت آنها میان گدایان پراکنده و بخش گردد.

وهم فرمان همایونی رسید که کسانی که ازداد گاه های کشوری بپاداش گناهی که کرده اند زندانی شده و سه چهارم دمانی راکه دادگاه در بارهٔ آنها دیده و فرمان داده بر گزار نموده اند آزاد و رها گردند.شمارهٔ این آزادشدگان به ۳۳۰ تن رسید.

روزی که فاروق بدین جهان آمد در سراسر کشور جشن بپاشد و همه دیوانخانه ها آنروز را بپاس خوشی و خرمی دست از کار باز داشتند وبشادی پرداختند همان شادی بود که خرمی و شادي آزادی مصر را در پی داشت.

فاروق جانشین (ولیعهد)

در روزگار فرعونها (فراعنه) که مصر آزاد بود جانشینی (ولایت عهد) بر اورنگ خسروی از پدران بپسران آنها میرسید ودر رشتهٔ فرزندان شاه

پایدار بود و به برادر یا برادر زادهٔ وی نمیرسید مگر که او را فرزندی نباشد . در میان فرعونها چنانکه پسر جانشین پدر میشد و پس از وی بشاهی میرسید همچنین اگرشاهی را پسری نبود یا پسرش شایستگی برای شاهی نداشت دخترش جانشین میشد و پس از پدر بر اورنگ شاهی مینشست .

شاهان پیشین (فراعنه) ، را شیوه‌وآئین چنین بوده است که چون فرزندی که نامزد جانشینی بود خدا بآنها میداد در همه جا جشن میگرفتند و انجمنهای سور و خرسندی برپای میداشتند وکاهنها و شاهزادگان بآنجا میامدند و برای خدایان کشتار ها (برخیها=قربانیها) میکردند و چنین میپنداشتند که همانم که این فرزند بدین جهان میاید هفت تن از خدایان (که هریك رابنام « هاتور » میخواندند)این تازه آمده را بدست میگیرند واورا همایونی میدهند وبراو نام مینهند ، ودرازی زندگانی وی و پهناوری کشورش را مژده و امیدواری میدهند . از برخی نگارشها که بدست آمده چنین بر میاید که کاهنها نزد شاه میرفتند و او را بجانشین آینده اش مژده میدادند ونامیرا که خدایان هفتگانه برای وی برگزیده‌اند باو میگفتند و از این که اینفرزند راآینده‌ئی‌درخشان و بهره‌ئی فراوان و روزگاری خندان است آگاهش میساختند .

در آئین « اسلام » نخستین باری که برگزیدن جانشین بمیان آمده درروزگار معاویه سر دودمان خاندان امویها بوده است چه آنکه جانشینان پیغمبر (ص) هیچکدام کارمسلمانانرا بفرزندان

خویش واگذار نکردند لیکن چون کار بدست معاویه افتاد و آمیزش با ایران وروم پیدانمود رفتار آنهارا پیروی کرد وشاهی رادر فرزندان خویش استوار ساخت و پسرش یزیدرا بجانشینی خود برگزید و برای او از مردم پیمان گرفت و از آن‌پس دیگران بجز عمرعبدالعزیز همه از این راه رفتند و این رفتار را پیروی کردند

جانشینی (ولایت عهد) همیشه‌ویژهٔ‌پسر بزرگ نبود بلکه‌گاهی بدیگر پسران یا برادران نیز داده میشد چنانکه یزید عبدالملك برای برادرش هشام پیمان گرفت لیکن با وی پیمان بست که پس از خویش پسرش ولیدراکه در آن هنگام کوچك بود جانشین سازد .

شیوه چنین بودکه هر جانشینی (خلیفه) برای کسی که پس‌از خود گزیده میداشت پیمان نامهٔ که بنام « پیمان » (عهد) یا« پیمان نامه »(کتاب عهد) خوانده میشد مینوشت و مهر خود ودیگر کسان را که از خاندانش بودند بر آن‌میزد و آن نامه را بجانشین خویش (ولیعهد) یا بپیشکار وی میسپرد تاآنرا در دیوانخانه و دربار یا در یکی ازمزگتهای (مساجد) بزرگ یا ، چنانکه هرون نمود ؛ در خانهٔ خدا (کعبه) نگهداری‌کنند .

در کشور های اسلامی کار جانشینی بهمین روش که نوشتیم تاروزگار ما، برجاماند چنانکه درآغاز شاهی خاندان محمد علی‌پاشا جانشینی (ولایت عهد) بس برای بزرگترین پسراز فرزندان سردودمان این خاندان بود خواه اینکه پسر شاه آن دمان‌باشد یا اینکه پسروی نباشد لیکن هنگامی‌که خدیو اسماعیل پاشا بشاهی رسید بهتر چنین

دیدکه بس پسران آن شاهی که اورنگ نشین است بتوانند جانشین او گردند و دیگری از این دودمان را نرسد که جانشین آن شاه شود پس در انجام این کار کوشش کرد و به آنچه میخواست رسید.

در ۱۳ آوریل ۱۹۲۲ که مصر از آزادی برخوردار شده بود اعلیحضرت فؤاد یکم در بارهٔ «جانشینی» فرمان همایونی زیرین را داد

« ما پادشاه مصر

« چون میبینیم که خوشی خاندان شاهی و درستی و خوبی کار کشور باین بسته است که برای جانشینی دستوری درمیان باشد از این روی چنین فرمان میدهیم :

۱ ـ شاهی و آنچه پیرو و بستهٔ آن است در خاندان نیای ما (محمد علی) پایدار باشد.

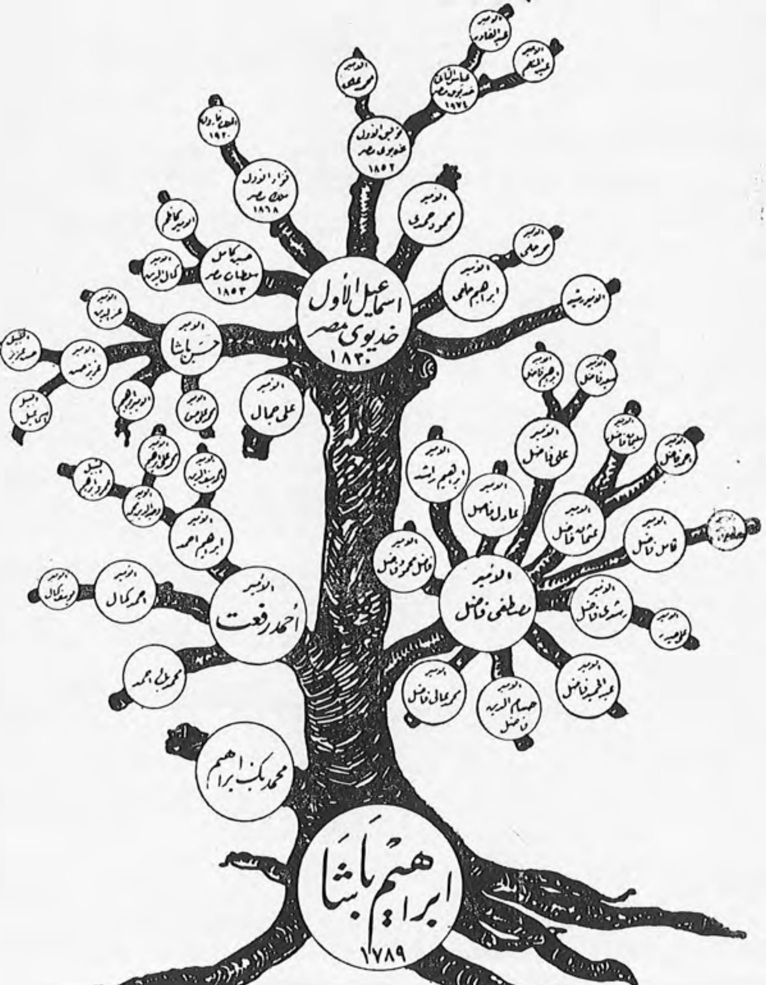
۲ ـ شاهی از شاه پیش ببزرگترین پسرش برسد و پس از وی ببزرگترین پسر او، وهمچنین،

« اگر پسر مهین، پیش از اینکه شاهی بدو رسد درگذرد پسر بزرگ وی جانشین خواهد شد ـ گرچه برای او برادرانی هم باشد ـ و بایستی این جانشین از زن آیینی (شرعی) شاه باشد

از این روی، شاهی پس ما از آن فرزند گرامی ما شاهزاده فاروق است»

***

چون این فرمان همایونی، درآمد والاحضرت فاروق شاه آیندهٔ کشور و دهمین جانشین از خاندان محمد علی پاشا گردید، زیرا نخستین آنها نیای مهینش ابراهیم تاسال ۱۸۴۷ بود و پس از وی عباس یکم پسر شاهزاده طوسون که در آن هنگام بزرگترین کس از خاندان محمد علی بود



شجره نامهٔ خاندان ابراهیم پاشا

جانشین ابراهیم شد .

هنگامی که عباس یکم بشاهی رسید محمدسعیدپاشاجانشین وی بود و چون عباس در گذشت و سعید پاشا خدیوی یافت احمد رفعت پاشا جانشین او گردید لیکن احمد رفعت پیش از آنکه بشاهی رسد بمرد و جانشینی باسماعیل اشا رسید .

این روش ازروی آئین و دستور پیش بود (که باید بزرگترین پسر از خاندان محمد علی ، جانشین و شاه گردد خواه پسر شاه گذشته باشد یا برادر او) و از اسماعیل پاشا باین سوی آئین نو بکار افتاد از اینروی محمد توفیق پاشا بجانشینی برگزیده شد و پس از او عباس حلمی دوم که مهتر از دو پسرش بود جانشین شد و از آن پس شاهزاده عبدالمنعم که باز بزرگترین دو پسر وی بود بجانشینی رسید آنگاه جنگ ، آغاز شد و پیش آمدهای مصر بمیان آمد و حسین کامل فرمانروا شد و جانشینی بفرزندش شاهزاده کمال الدین حسین رسیدلیکن کمال الدین پس از اینکه پدرش در گذشت از اورنگ خسروی بزبرآمدو آنرا که شایسته و وابستهٔ فواد یکم بود و از پدران وی میرسید بوي وا گذاشت و جانشین فواد یکم اعلیحضرت فاروق یکم گردید .

کاخ «عابدین»

جائی که فاروق در آنجا زاده است

اعلیحضرت فاروق، نخستین شاهی است که در کاخ «عابدین» بدین جهان آمده است و این کاخ نخستین کاخی است که پس از آزادی (استقلال) کشور باورنگ شاهی، زیب و آرایش یافته است.

شادروان، خدیو اسمعیل این کاخ را ساخت تا جایگاه اورنگ و دربارشاهی وی باشد و پیش از ساختن این کاخ دربار شاهی در کاخ «جوهره» که محمد علی پاشا آنرا ساخته بود میبود. گویا اسماعیل پاشا بدور اندیشی خود دریافت که اورنگ شاهی مصر باهمه پیش آمدهای نا گواری که در پیش داشت، واگذراند، بیاری خدا برجای خواهدماند از اینروی این کاخ را که رازی است از بزرگی مصریان ونمونه‌ئی است از بزرگواری آنان در میان پایتخت کشور، بساخت.

فرمانروایان مصر در آغاز «اسلام» خانه‌های نشیمن خودرا جای فرمانروائی و کار گزاری مردم و بزبان امروز دربارخودمیساختند عمرو عاص ودیگر کسانی که پس ازوی تاسال ٧٦ هـ بفرمانروائی مصر رسیدند خانۀ خودرا دیوانخانه ساخته و کارهای مردمرا در همان جا پرداخته اند.

درسال ٧٦ که عمرعبدالعزیزفرمانرواشد کاخی ساخت وآنراجایگاه فرمانگزاری وویژۀ رسیدگی بکارهای مردم نمودوچون این کاخ را بسیار بزرگ وپهناورساخت نام شهر (المدینه) بدان داد و پوشهائی زیبا که بزر آرایش یافته بود بر آن بنهاد نخستین کاخی که پس از اسلام در شهر «فسطاط» برای

کارهای نامبرده ساخته شده همین کاخ است

چون روزگار خاندان عباس رسید شهری بنام « عسکر » در شمال خاوری (شمال شرقی ، در خراسان بجای کلمهٔ شرق ، بنو - بتاب - آفتاب بر آمد و خاور بکار میبرند و بجای « مغرب » روز نشست و باختر و مانند اینها را استعمال میکنند و بجای « جنوب » نسار و ناسار و نسر میگویند لیکن برای کلمهٔ شمال یا لفظی فعلا ندارند و یا من بیاد ندارم باین جهت خود لفظ شمال را آوردیم) فسطاط پدید آوردند و در آنجا سرائی برای فرمانروائی ساختند و نام آنرا « دارالاماره » نهادند و استانداری که از سوی عباسیان بمصر میآمد بآنجا فرود میآمد و در آنجا زندگانی میکرد . چون احمد طولون بمصر اندر شد بدان سرای فرود آمد لیکن چون کار مصر را خود بدست گرفت آنجا را برای کارهای دیوانی کوچك دید پس در شهر قطائع (۱) نزدیك مزکت بزرگ آن (که بجامع ابن طولون مشهور است) کاخی بزرگ ساخت و زمینی که زیر این کاخ است بزرگ و پهناور گرفت و درهای بسیاری برای آن باز گذاشت و بوستانی شاداب و دلکش گرداگرد آن پدیدار آورد . چون خمارویه ، پور احمد طولون برجای پدر نشست بر آن بوستان بیفزود و آرایش آنرا بیش از پیش کرد مانند اینکه تنهٔ درختان خرمایش را بپرده و پوشی از سیم پوشانده و چکامه هائی از گلها و گیاههای رنگارنگ بر زمین بوستان نویسانده بودند . در این کاخ خانه ئی ساخته بودند که کنیزکان و دلبران « خمارویه » را بهمان اندازه

(۱) شهری است که احمد طولون میان فسطاط و مقطم ساخته و چون آنرا بچندین بخش کرده و هر بخشی را بدستهٔ از سردارن خودداده نام « قطائع » برآن نهاده است (مؤلف)

که اندام آنها است بر دیوارهای آن نگارش داده و این نگش و نگارها را بزر و سیم آراسته بودند .

چون محمد پورسلیمان از سوی « مکتفی بالله » عباسی بمصر آمد این کاخ را ویران کرد وبجایش کاخ دیگري برای کارهای دیوانی خود ساخت و چون روزگار آخشیدیها رسید آنهابه « دارالاماره » که درشهر « عسکر » بود برگشتند و آنجا را دربار وجایگاه نشیمن خویش نمودند .

هنگامی که جوهر صقلی (سیسیلی) از سوی فاطمیها بمصر آمد و آنجارا بگشود شهری بنام « قاهره » پدید آورد و در آن دوکاخ بساخت یکیرا « کاخ بزرگ » یا « بهین کاخ » (القصر الکبیر) و دیگریرا « کاخ کوچك » یا « کهین کاخ » (القصر الصغیر) نام نهاد .

(معزّلدین الله) نخست از این دوکاخرا دربار ودومشرا نشیمن خویش ساخت اکنون جای این دوکاخ در (بیت القاضی) درنجا بنا است .

فاطمیها چند کاخ ساخته اند که بنام کاخهای درخشان (القصور الزاهره) خوانده میشود .

صلاح الدین ایوبی ، هنگامی که بر مصر فرمانروا شد « قلعه » را ساخت و آنرا دربار ونشیمن خویش نمود و چون فرمانروائی بشاه درستکار ، ایوب ، (الملك الصالح) رسید دراداك « روضه » (جزیره روضه) باروئی (قلعه ئی) ساخت و در آن جا کاخی درست کرد و آنجا را دربار خویش نمود . در روزگار بندگان (چند تن بوده اند که در مصر فرمانروائی نموده و بنام « ممالیك » شهرت یافته اند) دربار دوباره بهمان « قلعه » که صلاح الدینش ساخته بود برگشت

و چنین بود تا اینکه محمد علی پاشا فرمانروای مصرشد و کاخ گوهر (القصر الجوهره) و « دارملجس الاحکام » را در آنجا بساخت .

در بار محمد علی پاشا وجانشینان او ، تا اسماعیل پاشا در همان (قلعه) بود لیکن خدیو اسماعیل پاشا چندین کاخ بزرگ که برهمه کاخ های پیشین برتری داشت بساخت . ازهمه برتر کاخ « عابدین » است که در سال ۱۸۷٤ مسیحی بفرمان خدیو ساخته شد و چون جای این کاخ پیشتر خانه ئی بوداز آن یکی از بندگان (ممالیك) بنام « عابدین بك » که پس از اینکه آنها از میان رفتند بدست خاندان علوی (خانواده محمدعلی پاشا)افتاد از این روی آنرا باین نام خواندند اسماعیل پاشا چون خواست این کاخرا بسازد زمینها و خانه هائی را که در گرداگرد سراي عابدین بك بود بخرید و آنرابزرگ کرد و چنین کاخی زیبا و درخوردربارشاهی بساخت وبدرباری خویشش برگزید

جراند بك درهمان روزها برای این کاخ ، نگشه ئی (نقشه) کشیده و یکایك جاهای آنرا روشن ساخته که هرکسی آنرابیبیند بخوبی برچگونگی کنونی آن آگاه میشود وپی میبرد که هرجائی از آن اینك چه کاری را آماده و ویژه (مخصوص) گشته است .

هزینهٔ ساختمان این کاخ نزدیك ٦٦٥٥٧٠ لیرهٔ مصری شده با اینکه چیز های گرانبهائی که در این کاخ فراهم آمده(مانند پردهای پربها که یکی از آن هزارلیره ارزش دارد و مانندگسترده (فرش)ها و کناره های کمیاب ومانندتختهای زرین وآینه های بلورین وصندلیهای زیبا که بلؤلؤو مرجان آرایش یافته و مانند اورنگهای سیمین)در میان هزینهٔ ساختمان بشمار نگرفتیم .

روزگار اعلیحضرت فؤاد یکم روزگار آراستگی و پیراستگی و روزگار نوینی بود که کاخ « عابدین » نیز جامهٔ نوینی بخود گرفت وباپیشرفت روزگار پیش ، رفت و بخشهای آن افزوده شد وآرایش و روسازی آن (تصنّعات) کمی یافت وسادگی آن فزونی گرفت . چه آنکه فؤاد ازسادگی خوشش میآمد و آنچه را شهر نشینی (حضارت و تمدن) امروز پسندیده و برگزیده است پسندیده میداشت .



اعلیحضرت فؤاد

چگونه جانشین خویش را نمونهٔ خود ساخته

اعلیحضرت فؤاد در هر چیزی باریک‌بین بود (خواه در کارهای کشوری و خواه در کارهای مردم و بدست آوردن چیز های سودمند برای آنها و خواه در راهی که برای پیشرفت کشور ورساندن آن ببالاترین پایه‌ئی که در بلندی شایسته آن بود درپیش گرفته بود) واز همه بالاتر دربارهٔ پرورش جانشین خود، چه در فراگرفتن دانش و چه در پاکیزگی خوی ومنش وی، باریکبین بود.

چون پس از این در بارهٔ دانش آموزی او سخن خواهیم راند اینك از روش پرورش خوی ومنش وی گفتگو مینمائیم.

اعلیحضرت فاروق، بر سری (علاوه) از پاکی نژادو نیکی نهادکه از نیاگان و پدران خود یافته است از پرورش درست و نگهبانی استوار پدر بزرگوار خود بهره های فراوان برده است پدر بزرگوارش چنانکه در بارهٔ پسران خود پدری نیکوکار بوده همچنین در خوی پاك و شیوه و رفتار تابناك، جانشین خودرا بهترین پیشوابشمارمیرود.

اعلیحضرت فؤاد یکم در بارهٔ پرورش جانشین خود بتنهای گفتار و پند و اندرز بسنده نمیکرد بلکه او را ازروی کارهای نیك خود بکار نیك وشیوهٔ پسندیده‌وادار مینمود تا کم کم کارهای پسندیده پدر رابه‌بینند وبرای کردارو رفتار خودنمونه اش سازد. فؤاد یکم میهن دوستی را بدین گونه در جان ودل فاروق جای گزین میکرد که خود همیشه درراه

درستی کارها و پیشرفت آن کوشش میکرد و بیدارخوابی میکشید. نیکی و دستگیری راچنان بوی میآموخت که خود پیوسته بانجمنهای نیکوکار (جمعیتهای خیریه) همراهی و کمک میکرد و بگدایان و ناداران دستگیری مینمود و جا برای آنها میساخت و فرزندانشان را بدبستان میفرستاد ودانش میآموخت . اعلیحضرت فؤاد یکم بهره هائی را که از ورزش برای کشور بدست میامد بخوبی میدانست پس مردم را بآن وامیداشت و بسیار بجشنهای ورزشی میرفت و جانشین خودرا بهمراه میبرد تا دوست داشتن ورزش که نخستین پایهٔ پیشرفت مردم است در دل اوریشه دواند و از کودکی بر این شیوه بار آید .

اعلیحضرت فؤاد چنان پشتکار داربود که همه کس آوازهٔ آنرا شنیده است . شیوه اش چنین بود که پس از شام نمیخوابید و چنانکه همهٔ مردان بزرگ شب زنده دارند شب را بیدار میماند و برای آبادی و پیشرفت کشور، در راه دانش و هنر و زندگانی اندیشه و کار میکرد . این روش و شیوهٔ وی درکارها نمونهٔ برجسته وچراغ روشنی شد که فاروق از آن پیروی کند و زندگانی خودرا بدان روشن و درخشان سازد .

***

یکی از خویهای پسندیده که اعلیحضرت فواد بدان آراسته بود این بود که براستی همه چیز مصری را دوست میداشت و از همهٔ هنرهای زیبای مصر خوشش میآمد و بهرچه بزندگانی مردم مصر بستگی داشت دلبسته بود این خویهای پاك در زندگانی فاروق بخوبی راه یافت و اورا از کوچکی بهمین روش بار آورد چنانکه مانند پدرش بهمه چیز مصر فریفته و شیفته و دلبسته است .

فاروق ، باری ، بهنگامی که کودك بود ، بکتابخانه ئی که اعلیحضرت پدرش در کاخ داشت برفت یکی از بزرگان اندازه شناسان (مهندسان) آنجا بود و نگشه(نقشه)هائی راکه در پیرامن برخی از جاهای کاخ «قبّه» آماده ساخته بود می نمایاند تا یکی را بر گزینند و الاحضرت فاروق از پدرش درخواست کرد که بر آنها آگاهی یابد وچون آگاه شد گفت :

«چرا بجای نشان پیش، نشان مصریرا نگارش نمیدهند ؟ »

اعلیحضرت فؤاد را این پیشنهاد خوش ، آمد و فرمان داد آنجائی راکه آرایش و زرکاری آن خواسته شده بود از نشان مصری چیزی بر گزینند وبر آنجا نگش کنند این بود که سه ماه رو برو که سه ستاره در میان آنها باشد برای این کار برگزیده شد .

کسی که این پیش آمد را جلو دیده نهد ودر آن اندیشه کند اندازهٔ دوستداری فاروق را برای مصر آشنا میشود و نیز پی میبرد که تا چه اندازه پایهٔ اندیشه او درست و هوشش تند و خردش بیدار است وگرنه کدام کودك است که با نداشتن این پایه و مایه بتواند چنین پیشنهاد هائی بکند ؟ واگر پدرش او را بر دوستداری میهن ، بزرگ نکرده و نپرورانده باشد و با و یاد نداده بود که بهترین نشانی که بمصر و شاهان او برازنده است نشان مصری است از کجا میتوانست باین برتری وبهتری پی برد (بااینکه زیباتر و بهترین نگشه جلورویش نهاده شده)

اعلیحضرت فؤاد، مصری بودن و مصر خواهی را گرامی میداشت و این اندیشه را (حس میهن پرستی) در میان مردم پرا کنده میساخت از اینروی فاروق نیز میهن دوست و میهن‌پرست بار آمده و مصری بودن را مایهٔ نازیدن و بالیدن میشناسد چنانکه گفته است :

« هرگاه مردم کشورها ی دیگر بنژاد و تبار (قومیت ملّیت)-با اینکه شاید چندان برازنده هم نباشد — سر افرازی کنند آیا شایسته نیست که مردم مصر، ببزرگی وبرتری نژاد و تبار خود ببالند با اینکه در روزگارهای پیشین زیباتر وبرترین پایهٔ شهر نشینی را نهاده و بهمه جهان دانش وهنر آموخته است ؟ »

در زندگانی کودکی و جانشینی فاروق یکم نشانه و نمونه های فراوانی است براینکه شیفته ودلباخته مصر است چنانکه هم اکنون این دوستداری و شیفتگی وی در بارهٔ مردم این اب و خاك ، از همه راه، هویدا و نمایان است .

هشت سال پیش یکی ازجیره بگیرهای(مستخدم، نوکر) کاخرا دیدکه لیره ئی را در آستین خویش میگذارد پرسید : « این چه چیزاست که در آستین خویش مینهی ؟ ! ! »

پاسخ داد : « لیرهٔ بیگانگان است »

والاحضرت فاروق بوی گفت : « بسی دوست داشتم وخوشم میآمد که این لیرهٔ مصری باشد . . . ! »

***

اعلیحضرت فؤاد یکم در ایتالیا پرورش یافته و چندین زبان را وبخوبی آموخته بود با اینکه پرورش وی فرنگی بود بزبان وآیین اسلامی و هر چیزی که بآن بستگی دارد دلبسته بود و از آن نگهبانی میکرد . فاروق را نیز رفتار وکردار، مانند پدر است زبان تازی را بسی گرامی و ارجمند میداند وبآیین اسلام و نژاد تازی دلبستگی دارد و آنها را از دل

و جان خو استار است . در یکی از روزها که هنوز فاروق بشاهی نرسیده بود یکتن از کس و کار در باری با وی بزبان فرانسه سخن راند فـاروق خموش شد تا سخن وی بپایان آمد آنگاه بروشی زننده وجانگداز گفت :

ـ شاید نمیدانی که من زبان تازی را بخوبی میدانم !...

آن مرد پوزش خواست و دوبارهٔ جز بزبان تازی با فاروق سخن نراند

❀❀❀

مهربانی اعلیحضرت فؤاد در باره فاروق مهربانی پدری بود دلباخته بپسری شایسته و برازنـده و مهربانی فاروق بپـدر و مادر ، مهـربانی پسری بود نیکو کار و گرامی و بی آلایش چنانـکه مانند دیگر کودکان که با پدرو مادر سخن میرانند وآنها را میخوانند رفتار میکرد هیچگـاه بشیوه های خشك و روش در بـاری پابند نمیشد .

در هنگـامی که فاروق در انگلستان بود اعلیحضرت فؤاد نامه‌های خود را بوی چنین آغاز میکرد : « پسر مهربانم » (ولدی المحبوب) و فاروق بدین گونه : « پدر گرامیم » (والدی العزیز)

این گونه در آمد که از دو سوی بمیان میآمد بخوبی مهربانی پدری و پسری را آشکار و دوستی راست و درست را نمودار و زیبائی مهر و دلبستگی را آشکار میدارد.

پس پدر بزرگوارش پیشوا و رهنمائی بود برای پسر در خویهای پاکی که فرزند خود را بر آنهـا بار آورده و پرورش داده بود .

پسر هم بزرگـترین امید و آرزوی پدرو گرامی ترین اندوخته و ارجمند ترین جانشین وی بود پس شگفتی نیست که این پسر همه خویهای پاك خوب را دارا باشد و بخششهای کمیاب خدائی در او فراهم آید چنانـکه بهترین پدر را بهترین پسر باشد .

اعلیحضرت فؤاد یکم

از چیزهائی که شاهی اعلیحضرت فؤادرا از دیگران جداساخته و بر آنها برتری داده این است که در جنبش نوین مصر از همه روی ودر همه چیز (سیاسی ، علمی وعمرانی) کار کرده و نشان از خود گذاشته است لیکن پدران و پیشینیان وی گرچه پایهٔشاهی را آنان ریخته و راهرا آنها باز ساخته اند باهمهٔ اینها در روزگار ایشان جنبش مصر درهمه چیز و همه کار نشده و بس روزگار فؤاد است که در سراسر کارها جنبش بمیان آمده و مردم از همه راه رو بپیشرفت گذاشته اند

دهسان فرمانروائی فؤاد یکم گرچه نزدیك بیست سال بود و بدرازا کشید لیکن یگانه مایهٔ جنبش نامبرده و پیشرفت گفته شده را نبایستی این درازیزمان شاهی وی دانست بلکه دگرگون شدن روش مصر و پیش آمدهائی که پس از جنگ جهانگیر در پیرامن مصر پیدا شد و آنرا بیزرگ‌مردی درستکار (مصلح کبیر) و رهاننده ئی بزرگوار که از گرداب نابودیش برهاندو بجائی که در خورش هست برساند نیازمند ساخت همهٔ اینها باهم مایهٔ این شد که اعلیحضرت فؤاد کار های کشور را از همه سوی دیده دوخت و در همه کار ، جنبش نوینی ، پدید آورد .

هنگامی که فؤاد یکم براورنگ خسروی نشست باریك بینیهای بیشتري در کارها بایسته بود تا روزی که محمد علی پاشا بشاهی رسیده بود و فؤاد نا گزیربود از اینکه اورنگ خسرویرا که‌از نیاکان بدورسیده نگهبانی کند و پایهٔ شاهی را استوار سازد و ساختمان آنرا برای آینده

سخت و پایدار نماید و دشواریها را آسان کند و گرههائی را که در کار مردم مصر افتاده بود بگشاید و ناخوشیهائی بسیاری را که (مصر در سی و پنجسالی که دست بیگانگان روی آن بود) بدان گرفتار شده بدست توانای خویش چاره و درمان کند

اعلیحضرت فؤاد بایستی همهٔ این کارهای دشوار را انجام میداد در هنگامی که جهانرا آشوب و شورش فرا گرفته و جنگ جهانگیر هنوز پا بر جا است و مردم هیچ کشوری نمیدانند که پایان کار آنها بکجا خواهد کشید و آینده، برای آنها چه نهفته دارد .

اعلیحضرت فؤاد یکم در چنین دمانی بچنین کار هائی سترگ و دشوار پرداخت و چون دارای هوشی خدا داد و دانشی پهناور و گوناگون بود توانست همهٔ کارهای کشور را چنانکه میخواست بپردازد و از همه سوی و در همه کار کشور را بسوی درستی و پیشرفت، پیش برد.

پیشرفت در آزادی

چیزی که فواد یکم بیشتر از همه چیز نگران آن بود و همیشه در راه آن کار میکرد آزادی کشور مصر بود، فؤاد یکم در این باره چون پیشوائی فرزانه با اندیشهٔ رسا و دور بینی درست، بیدار و نگران بود که نخستین دمی که بتواند، آنچه را خود و مردم کشورش میخواهند بدست آورد. اگر برخی پیش آمدها خود را بمیان انداخته و کوشش فراوانی را که در راه خوشی مردم از فؤاد پدید آمده پرده پوشی کرده بسیاری از کارها است که بخوبی اندازهٔ رنج ویرا در راه آزادی مصر میرساند و گواهی میدهد که تا چه اندازه دست توانای وی در بارهٔ این کار گره گشائی کرده است .

نمیخواهیم در اینجا همهٔ کوششهائی را که فواد یکم در این راه برخود هموار ساخته است برشمریم لیکن یکی از آنها را که در هنگام آمدن دستهٔ همراهان مالنر (لجنهٔ مالنر) پیش آمده است یاد میکنیم .

لرد مالنر برای گفتگو در پیرامون کار مصر (المسئلة المصرية) بدیدار فواد سر افرازشد پس اعلیحضرت فؤاد بوی چنین گفت :

« مصر میخواهد بآزادی خود برسد و این خواهش او درست و بجا است ، من هم بسختی خواهان آنم و نخستین چیزیرا که بر خود بایسته میدانم این است که کوشش کنم تا کشور مرا بآنچه میخواهد برسانم »

از آنچه لرد لنبی در نامهٔ ای که باعلیحضرت فؤاد فرستاده و در آن نامه آگهی داده است که در بار انگلستان دست از پشتیبانی خود برداشته و مصر را بخود واگذاشته و آزادش ساخته است نوشته باز تا اندازه ئی بکوشش بسیار فؤاد در راه آزادي مصر آشنا میشویم در این نامه چنین نوشته است :

« اعلیحضرتا من اندیشه ئی را که در بارهٔ آن بسیار با شما گفتگو کرده ام (و آن پایان دادن بکار مصر است بروشی که آرزوهای مصر و مصریها را که اعلیحضرت شما نیز آن آرزوها را پشتیبانیدبخوبی بر آورده شود) بدر بار کشور خود رسانده و در این راه کوتاهی نکرده ام » .

این یکی از کارهای بزرگی است که فؤاد یکم در بارهٔ کشور خود انجام داده و دیگری فراهم ساختن گروه « وفد » (حزب وفد) است و دیگری پیمان مصر و انگلیس است و جز اینها ازکارهای بزرگ دیگری که انجام داده است .

پیشرفت در دانش

فؤاد یکم پیش از آنکه بشاهی رسد در بارهٔ پیشرفت دانش کوشش میکرد و دانایان را بکار وادار میساخت و گرامیشان میداشت .

از راه دور اندیشی و ژرف‌بینی که داشت بخوبی پی برد که مصر در جنبش خویش برستگاری نمیرسد مگر بر پایهٔ دانش بپا شود و دانش وخویهای پاك در سراسر کشور پراکنده گردد و هر دسته ئی که در این راه کار کنند دل داده شوندو بآنها همراهی شود اعلیحضرت فؤاد کوشش کرد که دانشگاهی در مصر بپا دارد ودر این کوشش بآنچه میخواست رسید و دانشگاهی (جامعه) ساخت و تا سال ۱۹۱۳ م خودش سری و سروری آنجا را بدست گرفت .

چون بشاهی رسید بیش از پیش در بارهٔ دانشگاه و پیشرفت آن دامن بکمر زد ، دانشگاه‌را از برترین دانشگاههای نوین کرد ساختمانی بزرگ که برازندهٔ آبادی و پیشرفت مصر باشد برای آن پدید آورد

بدسته هاو انجمنهائی که درراه دانش کار میکردند نیز نگریستن گرفت و آنها را همراهی میکرد و بکار وادار میساخت یکی از آنها انجمن جغرافی است (جمعیت جغرافیه) که با خرمی و شادمانی زندگانی از سر گرفته وبکار پرداختند چنانکه بهمراهی اعلیحضرت فؤاد توانستند چندین نامهٔ گرانبها فراهم آرند وبچاپ رسانند مانند نگشه ئی (اطلس ، نقشه) که « مسیو گاندیه » در بارهٔ آنچه از دورترین روزگار بر میناء اسکندریه رخ داده ، نوشته و مانند نامه ئی که « مسیو دیلا رونسییر » در بارهٔ « قاره افریقا » گرد آورده است .

اعلیحضرت فؤاد انجمن میانه روی در کارهای کشوری (اقتصادسیاسی) وآماروآئین گزاری (حقوق) را پدید آوردو بخششهای فراوانی بآنها کرد بانجمن پزشکی و انجمن کشتمانی (فلاحت) و انجمن حشره (جانورریزهٔ زمینی) شناسی نیز همراهی و کمکهای شایانی کرد.

دیگری از کارهای بزرگ وی پدید آوردن موزهٔ بهداشت و دیگری آموزشگاهی است که در آنجا بس در پیرامن بیابانهائی که از همه سوی گرداگرد مصر را فرا گرفته کاوش و گفتگو میشود، دیگری موزهٔ کشتمانی است که این موزه بروش بهترین موزه‌های کشتمانی اروپا فراهم آمده است.

در بارهٔ بازیهای ورزشی و پیشرفت آن نیز کوشش کرد و جاهائی ویژهٔ این کار آماده ساخت.

اعلیحضرت فؤاد بهنرهای تازی، دلبستگی داشت و آموزشگاه موسیقی شاهی را پیشرفت داد و همچنین در بارهٔ ساختمان فرمان داد دو جایگاه برای اورنگ، یکی در کاخ «عابدین» و دیگری در کاخ «راس التین» بروش ساختمان تازی بسازند.

آموزگاری در روزگار وی گامهای تندی بسوی پیشرفت بر داشت چنانکه پس از ده سال ازشاهی او شمارهٔ دانشجویان و دانش آموزان به ۱۳ در صد بالا رفت. در سال ۱۹۱۷م دیوان دانشگستری (وزارت معارف) را سی دبستان و شش دبیرستان بیشتر نبود در روزگار همایون او شمارهٔ دبستانها ٤٨ شد (چند دبستان دیگر که خصوصی بود یا از اوقاف، اداره میشد بشمار نیامده) وشمارهٔ دبیرستانها به ۲۵ رسید.

دانش آموختن دختران در روزگار وی جنبش بزرگی کرد و با



اعلیحضرت ملك فؤاد یکم



و با پیشرفت زندگانی مصر پیش، رفت در آموزشگاههای دختران دستهٔ پیش آهنگان (مرشدات) فراهم آورد. باری مصر در دانش آموزی راهی را رفت که امروزه بهرهٔ آنرا میگیرد و نهالی را کاشت که امروز میوه‌اشرا میچینند.

پیشرفت در آبادانی

در روزگار فؤاد زندگانی میانه روی و آبادی (حیات اقتصادی وعمرانی) در کشور مصر رو بخوبی گذاشت چه آنکه اعلیحضرت او بپیشرفت هنرهای مصری دلبستگی داشت و میخواست همه چیزهائی که در کشورش ساخته میشود وجلو افتد از این‌رو دیوان ساخته کاری (وزارت صناعات) ودیوان‌داد و ستد (وزارت تجارت) را پدید آورد تا با آنها که در افزودن ساخته های (مصنوعات) میهنی رنج میبرند و دسترنج مردم کشور را پیشرفت میدهند کمك شود و کارگران دل، یابند و کم کم ساخته‌های خود کشور بدان پایه رسد که در دیگر کشورها رسیده‌است.

درروزگارفؤاد یکم چندین کارخانه باز وچندین انبازیهای (شرکت) در داد وستد آغازشد. و کار میانه روی (اقتصاد) چنان بالا گرفت که مایهٔ رشك دیگران و پایهٔ امیدواری فرخندگی ونیکبختی آینده گردید.

راه هادر روزگار فرخنده‌اش همواروپاك‌شد راههای آهن، بدرستی و خوبی گرائید، راههائی برای کشتزارها درست شد چندین پل ساخته شد و آبهای آشامیدنی رو ببهودی گذاشت. سیمهای تلفن و تلگراف در همه جای کشور پراکنده شد. مصر از راه تلفن بی‌سیم

بکشورهای دیگر پیوسته گشت کارهای چاپارخانه بخوبی پیشرفت کرد برای پیشرفت هوا پیمائی بنگاهی فراهم شد. دادگاه. برین دادگاه یا دادگاه پایانی (محکمه نقض و ابرام = دیوان عالی تمیز) بپاشد

کارهای بهداشت نیز بهبودی یافت و از دست بیگانگان گرفته و بمصریان سپرده شد. بهداری باندازه‌ئی در روزگار وی پهناور گردید که «دیوان» (وزارت) شدن را در خورشد.

پدید آوردن بانک کشتمانی (فلاحتی) که بکشاورزان پیشاپیش پول بدهد تا آن ها کشت و کار خودرا پیشرفت دهند بهترین گامی بود که اعلیحضرت فؤاد بری پیشرفت آن برداشت. کشتهای گوناگون مصری روبخوبی گذاشت دیوان کشتمانی (وزارت زراعت) کارهای بزرگی در باره برزیگران انجام داد. دسته ها و انجمنهائی برای یاری بکشاورزان فراهم آورد و این انجمنها نیز کمکهای ارجمندی بمردم برزیگر نمودند.

آنچه گفتیم اندکی است از کارهای بزرگ و نمایانی که شاه مهربان فؤاد یکم در جنبش نوین مصر انجام داده واز خود بیادگار گذاشته‌است آری کشور مصر در روزگار وی، چه در کوششهای کشوری (سیاسی) وچه در پیشرفت دانشی و چه در آبادانی بهره‌های فراوانی را دریافت و خدا چنین خواست که فرزند مهربانش فاروق یکم جانشین وی گردد تا کشور از این بهرهٔ گرانبها نیز برخوردار باشد.

آزادی مصر
میان فواد نخست و فاروق یکم

صدها سال بود که مصر ، آزادی خودرا ازدست داده بود تا دردمان خاندان اعلیحضرت فؤاد یکم بر آنچه میخواست پیروزی یافت وبآرزوی دیرین خود رسید . فؤاد یکم نخستین کسی است که در روزگار کنونی بر اورنگ شاهان (فراعنه) نشست .

آیا از خوشبختی این خاندان بود که در روزگارش کارهائی پیش آمد کنند که پایان آن آزادی مصر باشد یا اینکه خدا درسالهای دراز گذشته این خاندان را اندوخته ساخته تا روزی کشورمصر را بآرزوهای دیرین خود ، آزادی، برتری برسانند و دست بیگانگان را از روی آن بردارند .

دشوار است که همهٔ پیشرفتهائی را که دراین چندسال برای مصر در بیشتر از رشته هـای زندگانی پیش آمده و از این پیش یاد کردیم از تنهای پیش آمد بدانیم و بگوئیم این پیشرفت ها که بتندی شگفت انگیز و دردمان کوتاهی پدید آمده ، چنانکه گوئی دستی نیرومند آنهارا پس از سی و هشت سال آرامش و کندی بجنبش افکنده همه ازروی پیش آمدهائی که دراین روزگار ماندرود سر از بر گشته ازسوئی و بیداری مردم مصر از دیگر سوشده است باری مایه این پیش آمدها هرچه باشد وپایه بیداری مردمرا هرچه دانیم اگر بخواهیم ازروی داد ودرستی سخن رانیم نا گزیریم که بگوئیم نه آن پیش آمدها و نه آن بیداری ، یگانه پایه ومایهٔ این پیشرفتهای

بزرگ نشده زیرا چندین بار در روزگار های پیشین چنین پیش آمد ها شده و مصر بآرزوی دیرین خود نرسیده . درروزگار محمدعلی پاشا مانند این پیش آمد ها شد و مصریان محمد علی پاشا را بسپاهیان خود پشتیانی و کمك کردند ومحمدعلی پاشا چنانکه همه میدانند از مردان خوشبخت گیتی بشمار میرود وهم میخواست بپشتیبانی سپاهیان خویش مصر را از زیر بار فرمانروائی عثمانیها رها سازد و بزرگی وسروری روزگار پیشین آنرا بر گرداند و مصریانرا بآرزوی خود برساند لیکن خدا نخواست و آزادی بهره ورزی مصر نشد همچنین در روزگار اسماعیل ، مصر بآرزوی خود نرسید وپیرو زمندی بهره اش نشد مگر اندکی ، آزادی در کارهای درونی مصراستقلال داخلی و بتعبیر مولف ، (نظام حکم ذاتی)

از روزی که مصر دچارفرمانروائی انگلستان شد راه رهائی برای آن پیدا نشد و دشواری های پر پیچ و خم آن بیکسونگشت تا روزگار فواد یکم که آینده درخشانی رانشان داد وکشوردر راه پیشرفت افتاد و جنبش آزادی خواهی ، پشتیبان پادشاه ورهنمایان کشور شد تا اینکه پیش آمد ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۲ م بمیان آمد واعلیحضرت فؤاد که بیدار کار بود دمی را بیهوده نساخت و از پیش آمد بهره گرفت و در ۱۵ مارس ۱۹۲۲ م آزادی کشور خود را بنامه زیرین آگهی داد :

« بمردم گرامی مصر

خدای را از دل وجان ستایش میکنیم و سپاس میگزاریم که بدست ما آزادی مصررا بآن داد وآگهی میدهیم که کشور مصراز امروز کشوریست برخوردار ازسروری و آزادی . برای اینکه آئین بزرگی در باری ومایهٔ سر افرازی مردم باشد از امروز « اعلیحضرت همایونی پادشاه مصر »

نشان خویش میسازیم و خود را با آن میشناسانیم .

« ما خدا و مردمرا در این دم فرخنده گواه میگیریم که دمی از کوشش در راه پیشرفت میهن و خوشبختی مردم کشور فروگذار نکردیم آنچه در نیروی اندیشه و تن داشتیم بکار بردیم

«از خداوند خواهانیم که امروزرا آغازروزگارخوشبختی مصرسازد و بزرگی پیشین مصریانرا با آنها باز گرداند .

« فؤاد »

از آن روز که این نامه در آمد مصر کشوری شد آزاد و دارای سروری لیکن باز هم از همه راه آزاد نبود زیرا انگلستان در نامه ۲۸ فوریه چهار چیزرا برای خودنگهداشت و سازش در آنها را بگفتگوبهای آینده وا گذاشت آن چهار چیز بدین روش است :

۱ — راههای چاپاری و جزء آن برای انگلستان درمصر باشد .

۲ — اگر کشور بیگانه ئی (خودش یا بمیانه ساختن دیگری) بر مصر بتازد یا در کارهای او دست اندازی کند کشور انگلستان از آن جلوگیری نماید .

۳ ـ بیگانگانی که درمصرندیا دسته هائی که شمارهٔ آنها کم است (اقلیّتها) انگلستان از آنها پشتیبانی کند .

٤ ـ سودان

نامهٔ نامبرده این چهار چیز را برای انگلستان نگهداشت تا گفتگوها بپایان رسد و آنگاه سازش میان دو کشور در باره آنها پدید آید . اعلیحضرت فؤاد با آگهی « آزادی » بسنده نکرد بلکه بامید اینکه آرزوی کشور خود را از راه فراهم آوردن نمایندگان مردم

بر آورد بزودی فرمان داد که جایگاه نمایندگان (پارلمان) آماده شود تا آئین هائی که گذاشته میشود و بکار می افتد بنگهبانی آنها باشد و از این روی هنگامی که دمان گفتگو در پیرامن چهار چیز نامبرده فرا رسد مردم از این راه دادجوئی کنند و این جایگاه که بزبان مردم سخن میراند خواست آنها را آشکار میسازد و اندیشه آنهارا میرساند و از همهٔ راه نمایندهٔ آنها است در این باره کار کنند و آزادی درست مصر را که با گذشتهٔ درخشان وبزرگی پیشینش بسازد بدست آرد و اینکار را یکسره سازد .

اعلیحضرت فؤاد در ۱۹ آوریل ۱۹۲۳م دستور دیوانی (قانون اساسی) را آگهی داد که در آغاز آن چنین آورده شده است :

« مصر کشوری است دارای سروری و آزادی و کار آن با خودش هست (مستقل است) همه کار او با شاه خودش میباشد ودیگری را نمیرسد که درکار مصر دست اندازی داشته باشد شاهی آن پشت بپشت میرسد (موروثی است) فرمان روائی درآن بروش نمایندگی (مشروطیت) انجام میگردد »

پس از آن آئین برگزیدن نمایندگانرا فرمان داد ودر پی آن سعد زغلول پاشا که شماره برگزینندگانش بی اندازه بالا رفت و فزونی یافت بنمایندگی رسید و در نخستین باری که مصر از آزادی و دستور (قانون اساسی) بر خوردار شد دیوانخانه‌ها بخواست نمایندگان مردم فراهم آمد (وزارت شعبی = ملی شده) چنانکه در این روزگار فرخنده روزگار اعلیحضرت فاروق ، که ازهمه راه آزادی مصر با آن برگشته و دست دیگران از آن کوتاه شد نخستین بار دیوانخانه ها را نمایندگان

مردم برگزیده و خواسته اند .

***

هر کس برچگونگی پیش آمد هائی که در کشورهای گوناگون در بارهٔ کارهای بند و بستی (سیاسی) آنها رخ داده آگاه باشد میداند که این گونه کارها را روش بر این است که چندی بپاید و پختگی یابد و مردم میوه اش را بچینند و چون دمانش بسر آید سپری گردد. پس بدرازا کشیدن کار مصر از ۱۹۲۳ تا کنون، که یکسره آزادشده از روش و آئین این گونه کارها برکنارنیست و نباید از آن در شگفت بود .

کار آزادی مصر ازکارهای دشواری بود که ۱۳ سال از آغاز گفتگوی در پیرامن آن گذشت تا این که در فرجام روزگار اعلیحضرت فؤاد زمینه برای یکسره ساختن آن آماده شد و فؤاد یکم پیش از اینکه در گذرد با انگلستان بکنار آمد و این دشوار آسان شد و گفتگو ها بپایان رسیدلیکن فؤاد یکم پیش از اینکه بآرزوی خود برسد و مردم را بآنچه از دل و جان خواهان بودند برساند در گذشت و این بار را بدوش جانشینان خود ، فاروق ، گذاشت و خدا از همان آغاز شاهی فاروق ، وی را یاری کرد وچیزی نگذشت که آرزو های دیرین همه برآورده شدو کشور مصر پیروزی یافت و به آزادی درست خویش کامیاب و بهره مند گردید .

اعلیحضرت فؤاد

اندکی از سالمه زندگانیش

* فؤاد یکم در ۲۶ مارس سال ۱۸۶۸ م درکاخ « جیزه » بدین جهان آمده است .

* درده سالگی خدیو اسماعیل اورا بآموزشگاه « تردیگوم » در ژنو گذاشته‌است .

* در سال ۱۸۸۵ بدانشکده سپاهی « تورینو » درآمده ودررشتهٔ توپخانه و اندازه شناسی سپاهی (مهندسی نظام) گواهینامه گرفته‌است.

* در سال ۱۸۹۰ درشمارسپاهیان‌نمایندگی (سفارت‌ترکیه) درو ینه درآمده است .

* در سال ۱۸۹۲ در راه جنبش مصر و پیش بردن کار های دانشی بکار افتاد .

* در سال ۱۹۱۳ نامزد شاهی آلبانی شد لیکن نپذیرفت تا در کار کشور خود کوشش کند .

* در ۱۹ اکتبر از سال ۱۹۱۷ براورنك خسروی مصر نشست .

* در ۱۵ مارس از سال ۱۹۲۲ م بکوشش او کار های مصر بخود افتاد و آزاد شد . فؤاد سرای خود نشان (لقب) « اعلیحضرت همایونی شاه مصر » رابرگزید .

* در ۱۹ آوریل فرمان دستور دیوانی (قانون اساسی) مصر را داد .

* در ۱۵ مارس ۱۹۲٤ م برای نخستین بار پارلمان مصر را گشود

* در ۱۳ فوریه ۱۹۳٦ کسانی را که از دستهٔ « وفد » شناخت و آنهارا در این دسته پذیرفت فرمان همایونی دربارهٔ شناسائی آنها داد همین کسان بودند که پیمان مصر و انگلیس بدست آنها انجام یافت .

* در روز سه شنبه ۲۸ اوریل ۱۹۳٦ م از کران جهان بر کنار آمد و رخت از گیتی بر کشید .

پرورش و دانش آموزی (تعلیم و تربیت)

اعلیحضرت فؤاد یکم پیش از اینکه بشاهی رسد در کار پیشرفت دانش و پرورش، کوشش کم مانندی داشت و این جنبش دانشی که از آغاز سدهٔ (قرن) بیستم در مصر پیش آمد بیشتر بدست او شد پیش از شاهی، با مصریان در این جنبش کمك و یاری کرد و چون بشاهی رسید مردم را در پیش بردن دانش رهنما و پیشوا شد و هرچه را در اینراه سود مند میدانست انجام میداد.

چون والاحضرت فاروق را خدا بوی بخشید دانست که هم اکنون آنچه را بایستی انجام دهد تنها بخود او بسته نیست بلکه آرزو هایی را که مصریان در بارهٔ جانشین وی دارند نیز بایستی انجام دهد این بود که کوشش کرد تا والاحضرت فاروق را چنان پرورش دهد و دانش آموزد که آرزوهای مصریان برآورده گردد.

اعلیحضرت فؤاد بسی آزمند بود که پایهٔ پرورش فاروق را چنان بگذارد که با پیشرفت گیتی بسازد و چنان باشد که نهاد کشور مصر را بایسته و شایسته است و بالاتر آنکه چون کشور به پیشوائی نیازمند بود که دانشش پهناور و بر گذشته و کنون (حال حاضر) آگاه باشد و آنچه را مایهٔ پیشرفت است بداند و بتواند در راه بدست آوردن برتری و فزون ساختن نیروی فرمانروائی، کوشش و کار خویش را پایدار دارد پس بینیازی کشور را دست پروردهٔ چنان و دانشمندی چنین

باید از اینروی پایهٔ پرورش فاروق چنان گذاشته شد که آنچه در کشور های برجسته فرا گرفتنش بایسته بود فرا گیرد. تا پیش از جنگ بزرگ آنچه برای چنین ساختمانی پایه بود و فراگرفتنش بایسته سه چیز بود:

۱ ـ دانشهای دینی و آئینی

۲ ـ ،، مردم شناسی

۳ ـ ،، مَنشی یا نهادی (علوم الطبیعیات)

دانش نُبی پاك (قرآن مقدس) و آنچه بدان بسته است و همچنین دانشهای جغرافی ، و سالمه ، و شماره واندازه (حساب و هندسه) وزبان و فرهنگها (اداب) و شیمی (کیمیا) و جانورشناسی ، همه در سه گونه دانش نامبرده بشمار میرود.

چون روش پرورش نوین بمیان آمد چیز های دیگری بر سه پایهٔ نامبرده افزوده گشت مانند هنر های زیبا و بازیها ورزشی و آموختنیهای سپاهی (تعلیمات نظامی) و پرورشی که بدین آموختنیها مانده است و این پرورش همان است که هر کسی باید در راه خدا و میهن و شاه آنچه را بایسته است انجام دهد.

چون هر پیشوائی بایستی بر چگونگی سپاهیان خود آگاه باشد و زندگانی مردم را از همه سوی آن ، زیر دیدهٔ باریکبین خود آورده باشد و بر همهٔ آنها دانا باشد از این رو فؤاد یکم چنین اندیشید که جانشین خود را چنان پرورش دهد که برای همهٔ آنچه گفتیم آماده باشد و زندگانی او نمونه‌ئی از کوشش و کار و خرمی باشد و بهای دم (وقت) را بخوبی بشناسد و آنرا بیهوده تباه نسازد.

برنامه ئی که برای دانش آموزی فاروق در روزگار کودکی و کوچکی او آماده

و ساخته شد بهترین برنامه ئی است که بتواند آرزوی مردم کشور را در بارهٔ والاحضرت دیروز واعلیحضرت امروزشان بر آورد .

روش پرورش فاروق تا پیش از هفت سالگی ورزشی بود و آموختن نُبی (قرآن) و نویسندگی و دانشهای آغازی (مبادی علوم) در میان همین هفت سال شده است شبنما (سینما) و داستانهای سالمهی از پایه های این پرورش بوده است . همین که بهفت سالگی رسید دو تن از بهترین دانش آموزها را برای او بر گزیدند که یکی زبان تازی و دانشهای چندئی (ریاضی ، چون موضوع علوم ریاضی « کمّ » است متصل باشد یا منفصل ، و از کم بچندائی تعبیر میشود باینجهت در این جا لفظ « چندائی » راکه اعم از علوم حساب و هندسه و غیر اینها ، از علوم ریاضی میباشد ، بکار بردیم ۰ م ۰) را بوی بیاموزد و دیگري زبان انگلیسی .

اعلیحضرت فؤادمیخواست فاروق رادر دانش اندك اندك پیش بردو کم کم او را دانا سازدلیکن آمادگی نهادی (استعداد طبیعی) که در فاروق بود پدرش رادل دادو وادار کرد که برنامهٔ دانش آموزی وی را ازآنچه همزادان اورا درخوراست بیشتروبزرگتر کنند .

فاروق هنوز بسیزده سالگی نرسیده بود که شمارهٔ آنچه در یك هفته میآموخت بچهل و چهار رسید که برخی در بارهٔ زبان و برخی در بارهٔ دانشهای چندائی و سپاهی و جزاینهابود .

روشن است که آموختن این همه چیز در یك هفته از نیروی جوانانی که در این زادند افزون است چه آنکه کوشش ورنج تن و روان برای فراگرفتن آنها به اندازهایست که دیگرجوانها ، گرچه از خاندان شاهي هم باشند، تابآن را ندارند و نیروی آنهافرسوده و شکسته میگردد

لیکن فاروق که از همان آغاز پیدایش سر آمد و برجسته بود و نیروی آمادگیش توانائی داشت و از آن سوی هم درنهادوی سادگی و آزادگی پایدار و آشکار بود و برسری (علاوه) که اعلیحضرت پدرش نیز کوشش داشت که اورا از همه راه مانند خود پرورش دهد و نمونهٔ درست و درخشان برای خود بسازد همهٔ این چیز ها مایهٔ این شد که برنامهٔی باین دشواري بر فاروق آسان گشت .

در این برنامه پس از ورزشهای تنی بزبان تازی ودانشهای آن دیده دوخته شده بود باندازهٔی که هر هفته ده یا هیجده آموختهٔ (درس) آن دراین باره بود .

چون اعلیحضرت فؤادبکارهای دینی بسی دلبستگی داشت وبخوبی پی برده بود که دین درنگهبانی نژادی (قومیّت) ودرزندگانی کنونیشان بی اندازه بکار است و از آن سوی هم بنگهبانی نژادی و هرچیز بآئین اسلام بستگی دارد دلبسته بود ازاین روی دانشهای دینی ودانشهائی که در بارهٔ نبی است درمیان آموخته های (دروس) تازی فاروق گنجانده شده وبفرا گرفتن آنها وادار گردید .

***

برای آموختن کارهای سپاهیگری بفاروق ، یکی از افسران بزرگ را برگزید و اندکی بیش نگذشت که فاروق در سواری سرآمد شد چنانکه آموزگار خودرا از تندی و چالاکی و هنر مندی خویش بشگفتی افکند .

بازی (بولو) که از بازیهای دشوار است وجز سوارکاران پرکار که بخوبی میتوانند آنرا انجام دهند از دیگری ساخته نیست فاروق در

همان آغاز آموختن کار های سپاهیگری ، آنرا بخوبی آموخت و سخت در آن پیش افتاد .

در تاخت و تاز و پرش از روی بلندیها و دیگر چیزهائی که میان سوارکاران شیوه وآئین است فاروق باندازهٔ زبردست و هنرمند میباشد که برافسران بزرگ برتری یافته است استاد اسب سواری وی روزی بمن چنین گفت :

«اسب سواری و تاخت و تازو پرش آنرا من بفاروق آموخته ام لیکن باندازهٔ در این کار زبر دست وچالاك شده که از روی شایستگی با خودمن برابر است »

اعلیحضرت فاروق مانند پدرش کارهای سپاهی را دوست میداشت و در هنگامی که کارش آموختن آنها بود آنچه را پاسبانهای شاهی انجام میدهند (شاید مرادش کشیك دادن و پاس دادن باشد) انجام میداد و میان سپاهیان کشتی گرفتن و روبرو شدن و بهم بر آمدنرا راه میانداخت و بهر کسی در این نبرد پیروز و چیره میشد بخششهای (جایزه ها) گرانبهائی میداد .

اعلیحضرت فاروق بفراهم آوردن نامه ها (کتب) و نگاه کردن بآنها بسیار دلبستگی دارد . دارای کتابخانهٔ بزرگی است که چندین هزار نامه های (کتب) گرانبهارا در آنجا فراهم آورده است پدرش باین کار دلیرش میکرد و این دلبستگی و شیفتگی او را افزون میساخت بدینگونه که بیشتر چیزهائی را که بشیوهٔ بخشش (هدیه) برای او میفرستاد نامه های (کتب) گرانبها بود .

پدرش همواره وی را بر کوشش در راه دانش و فزون ساختن آگاهی

و بینش وادار و دلیر میساخت چنانکه هنگامی که باروپا میرفت و به برلین (برلن را مصریها مانند خود آلمانیها « برلین » میگویند وچون بنظر مترجم نیز بایستی الفاظ علمی چنان تلفظ شود که صاحبان آن بآن تلفظ میکنند باین جهت « برلین » ضبط شد)رسیددسته ئی از دانشجویان مصری که در آلمان زیست داشتند پیشکشی بنام والاحضرت فاروق آوردند و از اعلیحضرت فؤاد درخواست پذیرفتن آنرا نمودند ، پذیرفت و آنهارا خوش آمد گفت و پند و اندرزهای گرانبهائی بآنها داد وچون بمصر باز گشت فاروق را بخواند و پیشکش را بوي داد و چنین گفت:

«فرزندمن بایستی این پیشکشی ، برای تو یادگاری نیکو باشد باینکه بدانی بایستی در راه بدست آوردن دانش از خویشان دوری گزینی پس این یادگار را خوب نگهدار»

فاروق، دانشجوی برجسته (نابغه)

« بسیاری از دانشجویان را آموزگار بوده‌ام برخی از آنها را تندهوشی بدان پایه رسیده که بسر آمدی و برجستگی (نبوغ) نزدیك بود لیکن هیچ دانشجوئی را نیافتم که هوشش مانند فاروق باشد آری هوش فاروق کم مانند است و تندی و تیزی آن بسیار؛ با این که فاروق چهارده سال افزون ندارد دانش و بینش او مانند برجسته ترین جوانی است که بیست و پنجساله باشد »

این سخنان را سه سال پیش ازیکی ازاستادان اعلیحضرت فاروق شنیدم و از استادان دیگری که به آموزگاری وی سرافراز بودند نیز مانند این سخنان را درهمان هنگام، فراوان شنیده‌ام. همهٔ آموزگاران و پرورندگان وی ازآمادگی (استعداد) بی مانند و فراگرفتن خوب و درستش سرگشته و شگفت‌زده شده اند.

فاروق هرچه را میآموخت بیادش میماند و هرچه بوی گفته میشد بزودی وبخوبی آن را در مییافت و نهادش بآموختن دانش، کشش داشت (شوق فطری داشت) ازاین روی رنجهای دانشجوئی و دشواریهای آن بروی آسان بود و گرانی نمینمود.

در هفت سالگی آنچه از داستانهای گذشتگان یاچیزهای دیگر از آموزگاران خودمی‌شنید سخت بیادش میسپرد و هرگاه پدرش یا آموزگارش از وی میپرسیدند بزودی، چنانکه شنیده بود بی‌آنکه اندکی زیروروشود، فراپس میداد.

از چیزهائی که بر نیرومندی یاد(ذاکره ،حافظه)وبزرگ منشی وی گواه است این است که روزی برای گردش بر اسبی سوارشده بود واسب سرکشی کرد و لگام از دستش ربود و بزمینش افکند روز دیگر یکی از کس و کارش از تندرستی وی پرسش کرد پاسخ داد خوب است و این پیش آمد درخور یاد و بود نیست و آنگاه گفت :

«چرا من از اسب بزمین نیفتم بااینکه خودم شمرده ام که جانشین (ولیعهد)انگلستان نه بار ازاسب بزمین خورده است .اگرمن هرچیزیرا آزمایش نکنم چگونه آنرا خواهم آموخت ؟ »

***

فاروق بسی دوستدار است که بر رفتار دلاوران و بزرگان گذشته مانند جانشینان رهنما (خلفاء راشدین)وپیشوایان سپاهی و دانشی خوبی آگاهی داشته باشد . درزیبائی و درستی وخوبی پاسخ بسیار نیرومندو تواناست هر پرسشی راپاسخی بسنده میدهدوهرگاه استادش ازراه آزمایش چیزی از او بپرسد پاسخ را راست ودرست میدهد .

یکی از پرورانندگانش (مربی) برخورد که فاروق با هر کس درمیان بوستان کاخ روبرو میشود پیش از این که او چیزی بگوید خوش آمدش میگوید و از تندرستی و آسودگی وي میپرسد پس بفاروق گفت :

«والاحضرت نبایستی بخوش آمد دیگران آغاز کنند بلکه بس بایستی خوش آمد آنهارا پاسخ گویدو با کوچکترو پائینتر ازخودنبایستی گفتگو کنند . . شیوه و آئین شاهانه بااین کار سازش ندارد »

فاروق خندید ، و گفت :

– هرگز. اینکه تو میگوئی نه آن است که استاد دینی من بمن آموخته زیرا او بمن چنین گفت: که مردی از پیغمبر (ص) پرسید:

« چه چیز اسلام بهتر است »

پیغمبر (ص) گفت:

« بمردم خوراك بدهی و به هرکسی میرسی خواه بشناسی یا نه خوش آمد و درود (سلام) گوئی »

***

فاروق بدانشهای نهادی (طبیعی) بسیار آزمند بود و بهنگام بیکاری بیشتر در کارخانه یا موزه خود بسر میبرد و با آزمایشهای شیمی (کیمیاوی) میپرداخت. یکی از استادان وی در این رشته درباره برازندگی وخوبی فاروق چنین گفته است:

من هنگامیکه این دانشها را بفاروق میآموختم خود را دربرابر شاگردی نو آموز نمیدیدم بلکه در برابر دانشجوئی آگاه و دانای باین دانشها مییافتم هوش تند وی پیش از من چیزهائی را درمیافت. بسیار می شد که بیشتر از این که من بوی بیاموزم میدیدم خودش آن را چنان دریافته و درست کرده که رنج گفتن و آشکار ساختن را از پیش پای من بر داشته است. هیچگاه نه من و نه دیگر استادان فاروق در راه آموزگاری وی برنج دچار نشده و هرچیز باو آموخته ایم بآسودگی فرا گرفته است! »

***

فاروق را در فرا گرفتن زبان تازی و فرهنگ آن دستی توانا ونیروئی پابرجااست. فاروق نبی را دوستدار است و بسیاری از پارههای (سوره)

آنرا از بر کرده و همین کار مایه نیرومندی وی بر فراگرفتن زبان تازی شده چنانکه درمیان همزادان خود بیهمال بشمار میرود .

فاروق در سخنرانی نیز هنرمند است سخنانش شیوا و دلربا است، روزیکه بر اورنك پدران برنشست با مردم مصر با را دیو سخن راند این سخنگزاری نشانهای بزرگی (آثار عظیم) در دلها بجای گذاشت و همه را شیفته ساخت.

استاد زبان تازی وی چنین میگوید :

هنگامی که اعلیحضرت فاروق سخن میراند شنونده چنین میپندارد که فاروق در میان تازیان ناب زندگانی کرده است »

فاروق درهنگام دانشجوئی خودچون دیگر دانشجویان از آموخته هایش آزمایش می شد ، یك بار در نیمه سال و دیگری در پایان آن و چنان برای این کارخودرا آماده می ساخت که گوبا هزارها دانشجو باوی در آزمایش همدوشند و باید وی از آنها بهتر و برتر گردداز این روی همیشه و در همهٔ آزمایش ها از همه بالاتر بود و ببالاترین پایه می رسید .

***

از برداشتن و بیاد سپردن فاروق نُبی پاك (قرآن مقدس) راچنان است که مایهٔ شگفتی میباشد :

روزی استادش میخواست که در نُبی آزمایشش کند ، در آن هنگام فاروق نه ساله بود، بوی گفت هرچه می تواند از آن از بر بخواند پس بافروتنی بنشست و با گفتاری روان و روشی شیرین ودلچسب پاره ئی از آن برخواند آنگاه

استاد، دستور داد که از روی بخواند پس نُبی را، باپاس داشتن بزرگی وگرامی بودنش، بر گرفت و با درستی وروانی آغـازخواندن نمود وچون از آن بپرداخت بآموزگار خویش گفت:

« من زبان تازی را شیفته و فریفته ام و خوانـدن نُبی را از همـه چیز بیشتر دوست دارم »

***

فاروق در میان دانشها« سالمه » را بسیار دوست دارد ویژه آنچه بآئین پاك (اسلام) و مردم مصر بستگی دارد .

پدرش از کودکی گذشتهٔ درخشان نیاکانشرا بر وی فرو خوانده واز این روی فاروق دلباخته و شیفتهٔ بزرگی آنها و کار هائی که دربارهٔ مصر انجام داده اند شده است .

بسیار با پدر مینشست و در باره بزرگی محمد علی پاشا گفتگو میکرد و بر اینکه مصر نو پئی ساخته و پایه بزرگی آنرا نهاده است سپاسش میگزاشت از ابراهیم پاشا نیز سخن میراند واز رنجش در راه بر گرداندن بزرگی پیشین مصر گفتگومیکرد کارهای خدیو اسماعیل را که در بارهٔ آبادانی ودانش آموزی مصر انجام داده و مصر را بپایهٔ رسانده که در آن روزگارمانند اروپا پیش رفته یادمیکرد .

***

این آوازه در مصر پیچیده که فاروق از همان هنگام کـودکی با هر بزرگی مینشست بگفتار شیرین خود هوش از سر وی می ربود و او را شیفتهٔ بزرگ منشی خود مینمود و از هوش سرشار خویش بشگفتیش میانداخت.

هنگامی که فاروق بانگلستان رفت اعلیحضرت ژرژ پنجم او را بمهمانی خواندچون « شاهزادهٔ جوان» با شاهنشاه کهن ، شاه انگلستان ، شاهنشاه آنسوی دریاها (ماوراءبحار) بنشست ، چه پیش آمد ؟

چنین شدکه « شاهزادهٔ جوان » این شاهنشاهرا فریفتهٔ بزرگ منشی و زبردستی خود کرد چنانکه نامهٔی برای پدرش (فؤاد) نوشت و در آن نامه او را بچنین فرزند برجسته و برومندی خوشباش گفت و یادآور شدکه جانشین آیندهٔ مصر میان جوانان برجسته ، بیهمال وکم مانند است !

فاروق، ورزشکار نامدار

زیباترین چیزی که برای مرد امروز شایسته ودرخور است این است که ورزشکار باشد ویژه اگر دراین کار برتری یافته باشد چه آنکه چنین کسی از مردمان برازندهٔ امروز و بسیار درخورستایش است .

فاروق درورزش از همسران خویش پیش و برهمکاران برتری دارد و در بازیهای‌ورزشی از همه‌بهتر وکار آمدتراست .

مهتر وسرور (مدیر) دانشکدهٔ وولوتش‌در انگلستان، چون برتری فاروق را در ورزش دید چنین گفت :

« والا حضرت فاروق چنانکه بشهزادگی از دیگر مردم برتر و والاتر است همچنین بورزش از دیگران بالاتراست و من میدانم و می بینم که روزگار، در زندگانی وپیشرفت‌مردم، برای‌والاحضرت‌اوآیندهٔ درخشانی را اندوخته و زیر سر دارد و بزودي كشور وی بآنچه آرزو مند است ، در پرتو وي، خواهد رسید و یکی از کشور های بزرگ بشمار خواهد رفت »

در برنامهٔ فاروق ورزشهای تنی برترین‌پایه‌ومایهٔ پرورش‌خوی ومنش‌وی شده چنانکه دربسیاری‌ازکشورها نخستین‌چیزی‌را که‌پرورندگان (مربیان) و پیشوایان بآن دیده میافکنند ورزش است چه آنکه آزموده شده که ورزش تنی پایهٔ استوار و سختی است برای پرورش میهن دوستی،ودیگر خویهای خوب ،در مردم .

محمد علی پاشا، نیای بزرگ فاروق، چنانکه گفته اند ورزشکاری بوده‌است زبردست اسب سواری وشمشیر بازی‌را درست و خوب میدانسته و بازی بلیارد و داما را دوست‌داشته است‌از همین‌راه بوده که محمدعلی از همدوشان خود پیش افتاده و بجائی ازبزرگی و برتری رسیده که‌دست دیگران از او کوتاه مانده است .

فاروق‌براین روش ، پرورش یافت و هرچه بالش یافت و رو ببزرگی رفت بازیهای ورزشی را بیشتر فرا گرفت‌و بهتر میدانست بازیهای سوئدی را خوب میداند در جست و خیز ، چست و چالاك است بالارفتن از درختها و شنا کردن‌و بازی تنیس و مشت‌زنی‌و توپ بازی و (اسکو اش راکت) راخوب آموخته ودر آنهاورزیده است .

آموختن‌وکارهای‌سپاهی‌بوی(تعلیمات‌نظامی)نخست ازراه‌ورزش بود و چون در نهاد وی‌نیروی این کار نهاده‌بود‌بزودی‌پیشرفت‌نمود چنانکه دراسب سواری‌سرآمدسوارکاران شد و کار های سپاهیرا (از راه این که ورزش را آمادگی داشت و تنش بزودی بالش‌وفزایش یافت) باندازه‌ئی‌خوب فرا گرفت که دیگرهمسالان وی‌راتوانائی‌آن‌نیست در آغاز جوانی بر پرورش خوب، درست و برآگاهی پهناور وبر زبردستی در این کار پیروز گردید .

از بازیهای ورزشی که فاروق ، بخوبی آن‌را بازی‌میکنندشمشیر بازی (شیش) است و این بازی‌را در چهارده سالگی آموخت‌زیرا این بازی را آمادگی (استعداد) بیشتر در خور است . از این راه اعلیحضرت فؤادزودتر از چهارده‌سالگی‌اورا باین‌کار وادار نساخت لیکن چیزی نگذشت که در این بازی نیز برجستگی و آمادگی فاروق‌نمایان‌شد

و آموزگارانرا از زبردستی وهوشیاری و توانائی خویش بشگفتی افکند

***

هنگامی که فاروق در انگلستان بود همه کس از خوی پاك وورزش چست و چالاك وی بشگفت بود (با اینکه انگلستان یکی از کشور هائی است که ورزش در آنجا پیشرفت شایانی یافته است) . در اینجا آنچه را ل . ك . سکانبور (که بگفتهٔ روزنامهٔ « اکسلسیور » پاریسی از یاران وهمشاگردیهای شاه مصر بوده) در روز نامهٔ اکسلسیور نوشته است و « الاهرام » از آن روزنامه آورده است یاد میکنیم تا بر خوانندگان روشن گردد که فاروق هنگامی که در انگلستان بوده تا چه اندازه مردمان آن کشور از کارهای او اندازه میگرفته و بشگفت بوده اند . گفته است :

«چنانکه دیگر یاران خودرا میشناسم بهمان خوبی هم فاروق را میشناسم از ماه اکتبر در کاخ سفید (البیت الابیض) جایگزین شد تا اینکه سه سال برای فراگرفتن در آنجا بماند من باین کاخ خوب آشنا شدم .

«همهٔ مردم کانگیتون هیل او را بخوبی میشناسند .

با اینکه برترین استادان باو چیز میآموزند باز هم برای آموزشگاه (مدرسه) میرود و در آنجا بکاره میپردازد و چنان کوشش میکند که با برجسته ترین شاگردان آنجا برابری و همدوشی مینماید .

***

گرچه فاروق دانشجو و مانند دیگر یاران و دوستان من با من یار بود لیکن چیز هائی که از او در یاد دارم فراموش شدنی نیست



فاروق در لباس شمشیر بازی



آنها یادهائی است که از این شاهزادهٔ دوستدار ورزش دارم .

نخستین چیزی که بچشم خویش دیده‌ام و پایان آن پیروزی فاروق بوده است بر شما فرو میخوانم .

یك روز در کانکستون، اسبدوانی بمیان آمده و شهر داری جام سیمین بمیان گذاشته بود تا هر کسی پیش رفت این بخشش (جایزه) از آن وی گردد . در این اسبدوانی بهترین سوار کاران آموزشگاه (مدرسه) وبسیاری از جوانان گرامی که دیده باین بخشش دوخته بودند اندر آمدند . همین که سوارکاران اسب هارا جلوتر رها ساختند در میان آنها جوانی ناشناس بنام « ف » اسب رهاساخت رنگ این جوان که گندم گون بود اورا از دیگران جدامیساخت .بر اسبی کوچك اندام و سرخ رنگ برنشسته بود. چون اسبها رهاشدو بتاخت در آمدند جوان «ف» پیش افتاد واز همهٔ جلوگیرها (حواجز ، مانعها) که در جلوبلند کرده بودند درگذشت و هیچ لغزشی نیافت با این که دیگران که دنبال افتاده بودند همه دچار لغزش شدند پس جوان پیش از همه بنشان رسید و باندازهٔ ده کشش (اطوال) از آنها جلو بود .

من و یارانم آسمان‌را پرآواز ساختیم و داد میزدیم : « فاروق ، بپیش به پیش ! » بدین گونه جانشین شاهان مصر (فراعنه) چیره و پیرزو گشت و جام سیمین از آن وي شد و روزنامه های همه کشور ها در این پیش آمد سخن گزاری کردند و داد سخن دادند .

***

فاروق که در بازی توپ پائی (فوتبال) دیگران را بهترین یاور

وپشتیبان بودگاهی استادش او را در دانش پایه غرفة الدرس = کلاس)
نکه میداشت و دمانی را که ما در زمین بازی ببازی سرگرم بودیم
او میان نامه ها و دفترها بسر میبرد لیکن این دوربودن او از بازی
چندان خوش آیند وی نبود وهرگاه که از کاخ سفید بیرون وبسوی
زمین بازی میآمد مایهٔ پیروزی یاران میشد .

« فاروق بهتر از همه بازی میکرد و تنها دیگران را بجنبش
و کوشش وادار نمیکرد بلکه خودش بهترین یاور برای آنها بود وازاین
روی بسیارمیشد که اگر دروازه بانرا آسیبی میرسید فاروق بجانشینی
وی برگزیده میگردید .

« فاروق دمی از دمان خویش راتباه نمیساخت، بامداد زود ازخواب
برمیخاست . خانه خود را مانند مزکتی (مسجد) ساخته و تندیسهٔ
« عکس » پدر و مادر و پارهٔ از ساخته های گرانبها و نمونه های
هنر مصری را که تندیسهٔ (عکس . مجسمه) رامسس دوم شاه مصر نیز
در آن میان بود در آن خانه داشت ساز رسانندهٔ آواز (فونو گراف نقّال)
و پارهٔ ازابزار موسیقی نیزدرآنجابود . درپاس (ساعت) ۷ بامداد بپوشیدن
جامه آغاز میکرد ودرهفت ونیم ناهارمیشکست(صبحانه میخورد) و در آغاز
هشت استادانش میرسیدند .

***

«هنگامی که فاروق بآموزشگاه (مدرسه) در آمد آنها که بدانش چندائی
(علوم ریاضی) برازنده و انگشت نما بودند در برابر خود کسی را یافتند
که با آنها شانه بشانه میزد لیکن چیزی نگذشت که از همه جلو افتاد و
بر دیگر شاگردان برتری یافت .

« نا گزیر باید بگویم که فاروق نه تنها در دانش چندائی بلکه در دانشهای دیگر نیز نخستین پایگاه را میداشت در دانش فرزان منشی (فلسفهٔ طبیعی) و شیمی گرچه باین پایه نمیرسید لیکن بازدرآنها هم شماره (نمره) های خوبی میگرفت .

«در پایان گفته‌های خود میگویم که « شاهزادهٔ دوست ما » از موسیقی بسیار خوشش میآمد و هرگاه تنها بودخودش باین کارمیپرداخت.

« براستی میگویم فاروق دوست بزرگواری است گر چه هم اکنون فاروق یکم است . »

فاروق

شاهزاده و فرمانروای «صعید»

چون در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۳ م فرمان هما یونی درآمد که نشان (لقب) « امیرالصعید » بفاروق داده شده همهٔ مردم ازاین نشان خرسند و شادمان شدند . برخی از نو یسندگان چنین گمان بردند که فؤاد در این کار خویش از شاهان کنونی اروپا پیروی کرده است چه آنکه برخی از آنها جانشینان خود را بچنین نشا نها که بکشوری بستگی (نسبت) دارد سرافراز کرده‌اند (ما نند اینکه با دوارد هشتم پیش از اینکه شاه شود نشان « پرنس اُوف ویلز » داده شده بود) لیکن چون بگذشته بنگریم میبینیم این کار پیش از همه جا در مصر پدید آمده و شاهان پیشین مصر را شیوه و آئین این بوده وشاهان کنونی اروپا ازآنها یاد گرفته و پیروی کرده اند پس فؤ اد باین کا ر خود همان آئین پیشین مصر را، که در روزگار آزادی خود داشته است، زنده کرده نه اینکه از شاهان کنونی اروپا پیروی نموده باشد .

یکی از روشن تر ین نشانهائی که از پیشینیان بما رسیده نشان «حق ان ریس » است که توت عنخ آمون پیش ازشاهی بآن شناخته شده است و آ رش (معنی را ، در پارسی چم و آرش میگفته اند) آن «شاهزادهٔ شهرارمنت» میباشد همچنین « آ بی »که پیش‌ازتوت عنخ آمون شاهی مصر راداشته بنشان « نترانف آ بی حق نتراوس » که آ رش آن « فرمانروای پاك طیبه » میباشد خوانده میشده است .

محمد علی پاشا نیز بپیرو شاهان آزاد مصر شده و فرمانروائی سوی نمازگزاری (لوجه القبلی) رابجانشین خودداده و او رافرمانروای « صعید » ساخته که هر چه پدرش میخراسته و فرمان میداده وي بانجام میرسانده است .

نشان « جانشین » (ولیعهد) از نشانهائی است که شاهان مصر (فراعنه) در زندگی خود بجانشینان خویش میداده اند . سیتی نخست پسر خود را مسس بزرگ را بچندین نشان خوانده است یکی نشان « جانشین » که از داشتن این نشان میتوانسته است نام خود رادر « بیت حورس » (چیزی ـ لوحی ـ بوده است که شاهان، نام خود را بر آن مینوشته اند) بنگارد پس از آن برخی از نشانهای (لقب) شاهان بوی داده شده که از داشتن آنها میتوانسته است بانجمنهای دینی پایهٔ (درجهٔ) دوم در آید .

نامهای فراوان بر کس نهادن بزرگی آن کس را میرساند و این کار از پیش بوده است و در این روزگار ، نخستین کسی که آنرا زنده کرد فؤاد بود ونخستین باری که این کار شد در بارهٔ جانشین وی بود که نشانش را « فـاروق » گذاشت و آن نشانی است که پیغمبر (ص) عمر را بآن خوانده است .

***

نشان شاهزاده و فرمانروای صعید (امیرالصیعد) پنجمین نشانی است که فاروق پیش از شاهی دارا شده است. نخستین نشان « ولي العهد» و دومین آنها « ولی الملك » میباشد

***

فاروق از هنگامی که نشان دوم را یافت ، چنانکه شیوه و آئین است، بنشان « والاحضرت همایون شاهنشاهی » (حضرة صاحب السمو الملکی) خوانده میشد و این نشان جز بر او و شاهزاده خانمها ، خواهران وی، بر دیگری نباید گفته شود بلکه چنانکه در آیینی (مرسوم، قانون رسمی) که نشانهای شاهزادگان و بزرگان و دارندگان پایه های بلند (رتبه های رفیعه) درآن گفته شده ، آمده است این نشان ویژهٔ فاروق و خواهران وی میباشد و دیگر شاهزادگان این خاندان بنشان «والاحضرت» (حضرة صاحب السمو) خوانده میشوند جز فرزندان حسین کامل که « والاحضرت شاهی » (حضرت صاحب السمو السلطانی) در مرد و (حضرت صاحبة السمو السلطان) در زن بآنها گفته میشود .

نشان « مهین پیشاهنگ » (الکشاف الاعظم) نشانی است که در جشن ۲۸ آوریل ۱۹۳۳ بفاروق داده شده و از آن روز بسروری و سالاری پیشاهنگان مصر برگزیده وشناخته شد .

نشانهائی که گفتیم نشانهای آیینی (رسمی) است که باعلیحضرت فاروق درروزگار پدرش داده شده است . مردم مصر هم برای اینکه اندازه دوستی پاك وبی آلایش خود رابوی برسانند در دمان جانشینیش بنشان « شهزادهٔ دوست و مهربان » (الامیر المحبوب) میخواندند چنانکه اکنونش « شاه دوست و مهربان » میگویند و هم مردم مصر او را پیش از شاهی بنام « شهزاده جوان » خوانده اند و همهٔ این نشانها میرساند که فاروق تا چه اندازه در دلهای مردم جای دارد و تاچه اندازه مردمش دوست دارند و خود را باو خرسند میدارند و خوشبخت میدانند .

فاروق

پیشوای پیش آهنگان

ملتون چکامه سرای انگلیسی گفته است :

« پرورش خوب و درست آن است که مرد را هردمی برای همه کار، خواه در باره خودش باشد یا در باره دیگران، آماده سازد و آنچه را بر او بایسته است .با پشتیبانی بنیروی خویش (اعتماد بنفس) انجام دهد.واستواری و بزرگواری و بی آلایشی (امانت ، شرافت ، اخلاص) را رهنما و پیشوای خود سازد »

این گونه پرورش ، در پیش آهنگی نمایان است زیرا پیش آهنگی ورزشی است که تن و خردرا پرورش و بالش میدهد وبزرگ منشی را درجوانان زنده میکند دلاوری و پیشرفت و امید واری و پشتیبانی بخود و دوست داشتن مردم و سود رساندن بآنها و یاری کردنشان رادر نهادجوانان استوار میدارد . در کشور های اروپا بآزمایش رسیده که آئین پیش آهنگی از راست و استوار ترین آئینها است برای پرورش (تربیت) مرد .اعلیحضرت فؤاد هم این شیوه را پسندید و پیش آهنگی را بمصر آورد تا مردم را بیدار کند و بر میهن خواهی و مردم دوستی وادارشان سازد . نخستین دسته ئی که بفرمان همایونی در پیش آهنگی پیش قدم شدند دانشجویان یکی از دبیرستانها بود و کم کم پیش آهنگی رو بپیشرفت گذاشت تا اینکه همهٔ آموزشگاهها (مدارس) دارای پیش آهنگ شدند

و آنگاه دستهٔ پیش آهنگان‌شاهی پدید آمدو همهٔ دسته‌های پراکنده زیر پرچم آن درآمدند .

نخستین کسی که پیش آهنگی راپدید آورده است « سیررو برت بادن باول » بوده و نخستین دستهٔ را که فراهم آورد ، با خودش دوازده‌تن بودند . این دستهٔ کوچك در ادك (جزیرهٔ) « برون سی » نزدیك کنارهٔ « دورست » در نسار (جنوب) انگلستان فراهم آمدند و این نخستین دسته ئی بود برای پیش آهنگی ،که بزودی در همهٔ گیتی پراکنده گشت . « سرارثر پیر سون » در کار پیش آهنگی و پیشرفت آن به« بادن باول » کمك و یاری کرد.

مسز واید زن مستروایدکه یکی ازمهتران پیش آهنگان پیشین بشمار میرود نامه (کتاب) ای نوشته بنام « پیش آهنگی پس از بیست و یك سال » مادر این جا برای روشن شدن خوانندگان اندکی از آن نامه را یاد میکنیم :

بانوی نامبرده چنین گفته است :

بادن باول‌دوست میداشت که در جاهای دور از مردم زندگی کند وبشکارخو یش پردازد وهمین که‌شکاری‌بدست می آورد آتشی‌میافروخت و شکار خودرا بریان میکرد ومیخورد و چندی بهمین زندگانی بسر میبرد واز این گونه زندگی هنگامیکه در جنگ«بویر» بود چیزهائی آزمود پس در میان جنگ (هنگامی که در بارهٔ (حصار) « ما فکنج » بود . - ۱۸۹۹ م - ودسته ئی‌از جوانان را فراهم آورد که برخی‌نامه ها برسانند و برخی دشمنانرا بپایند و برخی دیگر کارهای دیگری انجام دهند) اندیشهٔ پیش آهنگی برای وی پدید آمد



فاروق در لباس پیش‌آهنگی

چون جنگ بپایان رسید و « باول » با نگلستان برگشت دسته ئی از جوانان را فراهم آورد که در هنگام آرامش در راه نیکی بمردم کار کنند در این هنگام روزی بمیهمانی « سیرارثر پیرسون » رفت و این اندیشهٔ خودرا بوی گفت و او پسندیدوباوی در این کاریارشد و بیاری هم از این کار دنبال کردند .

چون برای پیش آهنگان مهتر و پیشوائی بایسته است که در کارخوداز او پیروی کنند و اورا پیشوا سازند ازاینروی‌نشان «پیشوای پیش آهنگان» یا «مهین پیش آهنگ» (الکشاف الاعظم) بمیان آمد و در هر کشوری یکی از جوانان‌بزرگوار آنجابرای این کار بر گزیده شد

مهین پیش آهنگ ، در همهٔ خاك انگلستان سیر بادن پاول بود ودر تنهای « ویلز » « دوك اف‌ویلز » ،پیش از این که بشاهی رسد ، این نشان را داشت . در سوئد و روم‌هم جا نشینهاي آ ن دو کشور « مهین پیش آهنگ » بودند .

فاروق تاسال ۱۹۳۳ م که‌هنوززادش‌ازهفت‌سال‌نگذشته بودپیشوای شیر بچگان بود و از آن سال نشان مهین پیش‌آهنگ‌بوی داده‌شد .

در روز ۲۶ آوریل سال ۱۹۳۳ م در « الجزیره » جشن بزرگی برپا شد که در آ ن جشن اعلیحضرت فؤاد و علیا حضرت ملکه ووزیران ، و بزرگان ، ازمصری وبیگانه ، فراهم آمدندونزدیك ۱۵ هزار تن باین جشن خوانده شده بودند وسه هزارتن پیش‌آهنگ که جوانان ،درمیان وروندگان (جوّاله ، سیّاره) دردست راست و شیر بچگان از سوی چپ بودند برژه ایستاده و شهزاده فاروق، که جامهٔ پیش آهنگی پوشیده بود ، جلوایستاده و دستور دیوان دانشگستری

(وزیر معارف) و مهتر پیش آهنگان و نمایندهٔ آنها پیرامون ویرا گرفته بودند . این جشن برای این بود که نشان «مهین پیش آهنگی» به فاروق داده شود. فاروق نخست شیر بچگان راسان دید و نشان پیش آهنگی را که از زر ساخته شده بود و بوی پیشکش کردند گرفت از آن پس بجوانان نگریست و آنها را سان دید سپس پرچم مصر را بدست خویش گرفت و سوگند پیش آهنگی را آغاز کرد بی آنکه کسی بر وی فرو خواند سوگند وی بدین گونه گفته شد:

« من بزرگواری خودرا گواه میگیرم و نوید میدهم که کوشش کنم تا آنچه را در راه خدا و شاه و مردم کشور بر من بایسته است انجام دهم و دیگران را یاوري نمایم و بآئین پیش آهنگی رفتار کنم »

چون آئین سوگند بانجام آمد دستهٔ جوانان پرچم خود را بوی دادند آنگاه بسوی دستهٔ روند گان (جواله ، سیاره) رفت و آنهارا نیز سان دید آنها هم چوب دستی خودرا پیشکش کردند . پس از اینکه این کارها انجام یافت فاروق بمیان جایگاه جشن جلو روی همه ایستاد وآواز «زنده باد شهزاده فاروق مهین پیش آهنگ » سه مرتبه از همه بلند شد . خوشی مردم مصر در آن روز خرسندی و خوشی بود که پیرامون رودرا فرا گرفته بود .

فاروق روزگار نوین

اعلیحضرت فؤاد از فاروق، جانشین دوم، بسیار خوشش میآمد واندازهٔ ویرا ببزرگی میشناخت واز وی در دودستد اری ونگهبانی اسلام ومسلمانان وبیدار خوابی در راه پشرفتشان پیروی میکردو بیگمان نشان « فاروق » را که برای فرزند گرامی خود برگزیدبرای این بود که دوست داشت فرزندش در بزرگی و بزرگواری مانند اوشود و همه کس ویرا دوست داشته باشد و سپاس گوید آری چنانکه برخی ازروانشناسان میگویند : هرکسی راازنامش بهره ئی است»

اعلیحضرت فاروق ازکوچکی کارهای برجسته ئی که جانشین دوم انجام داده می شنید و بر دوستی اووشگفتی از رفتار پسندیده اش بزرگ میگشت وهرنامه ئی را که در باره این مرد بزرك نوشته شده ، خواه بتازی یافرانسه یاانگلیسی، در کتابخانهٔ خود گرد میآورد

یکی از چیز هائی که در باره جانشین دوم گفته شده این است که در فرمانروائی ودر داد وستد خود راست ودرست بوده و میانه روی (عدل) را هیچگاه فرونمیگذاشته است اعلیحضرت فاروق نیزاز کودکی چنین بوده است.

یك روز در باغ کاخ ورزش میکرده است بباغبانی بر خورده که با گریه واندوه بسوی در میرفته او را نگاهداشته و مایهٔ گریه اش را پرسیده باغبان گفته است بی آنکه گناهی کرده باشد اورا از باغبانی بیرون نموده اند پس اورا آرام کرده وپرسیدگی

نویدش داده و پس از رسیدگی چون راستی گفتار باغبان آشکار شده فرمان داده که باید درکار پیش خود پایدار باشد

از هنگامیکه بشاهی رسید فرمان داد هر کس داد خواهی (شکایت) داشته باشد نامهٔوی بکاخ فرستاده شود تاخود اعلیحضرتش در آن بنگرد و برچگونگی آن آ گاه شود

جانشین دوم نیز خودش بکارهای مردم (خواه کار کوچکی بود یا بزرك) رسیدگی میکرد و اگر کسی میخواست اندکی بجای او کار کند و رنج و یرا کم سازد میگفت : « آیا روز رستا خیز هم تو بار سنگین مرا برخواهی داشت ؟! »

جانشین دوم بزیر دستان خویش نیکی میکرد فاروق نیز چنین است وگواههای بسیاری است براینکه از روزی که جانشین بوده بناتوانان ونـاداران دستگیری و دست درازی کرده است

روزی ، هنگامی که بشاهی رسیده بود ، درکشتزارهای ادفینا میگشت دید هنوز بهیچیك از دو بیمارستان شاهی چراغ کهربائی (برق) آورده نشده فرمان داد در هریك از آنها (دینامو) بپادارندتابیماران از این راه آسوده وبهره ور باشند. در یکی از بیمارستانها کودکی رادید که پایش جدا شده فرمان داد برای او پائی بسازند. دسته‌های نیکوکاری (جمعیت خیریه) را پیوسته بنیکی وبخشش خویش فرا میگیرد

***

چنانکه اعلیحضرت فاروق بادانش سرشار خویش ورزش را نیز بخوبی میداند و بآن دلبستگی دارد فاروق، جانشین ، دوم

با دانش فراوانی که دارا بود ورزش را نیز دوست میداشت و مردم را بورزش وادار میساخت. در نامه‌ئی که بابوعبیده نوشته چنین دستور داده است :

« پسران خود را شنا بیاموزید وسپاهیان را تیر اندازی یاد دهید » . جانشین دوم بیش از دیگر جانشینان بآزادی وسادگی دلبسته بود وما از این پیش در بارهٔ آزادیخواهی وسادگی اعلیحضرت فاروق گواههائی گویا وروشن آوردیم . فروتنی که از روشنترین نمونه وگواههای آزادیخواهی است در هر دو فاروق بخوبی نمایان است وپیش آمدهای کم‌مانندی هست که بفروتنی آنان گواهی میدهد .

گفته‌اند هنگامی که بفرمانروای گروندگان « امیرالمؤمنین » ، عمر ، آگهی رسید که در یکی از جنگهای بزرگ ، سپاه دشمن افزونتر است ازسپاه اسلام پریشان گشت وخودش هربامدادازشهر«مدینه»بیرون میآمدکه شایدسواری ازاردو برسد پس چگونگی کارسپاه راببرسد وآگاه گردد همه‌روزه‌تاچاشتگاه‌دربیرون مدینه مینشست و آنگاه‌بخانه‌برمیگشت روزی پیکی‌رسید و مژده آوردکه مسلمانان پیروزی‌یافتند جانشین‌دوم‌بسوی‌وی تاختن گرفت و میگفت : « بنده خدا مرا آگهی ده »آن مردکه جانشین دوم رانمیشناخت‌پاسخ دادسپاه دشمن راخداشکست‌دادجانشین‌دوم‌پیاده‌با آن مرد که برشتر سوار بود براه افتاد و از او پرسش میکرد تا بشهر اندر شدندآن‌مرد دیدمردم بآنکس درود میفرستندو اورابنشان «امیرالمؤمنین» میخوانند پس گفت : « خدای تو را بیامرزد چرا بمن نگفتی که تو فرمانروای گروندگانی » جانشین دوم گفت« برادر من برتو باکی نیست »

شنیده شد که اعلیحضرت فاروق ، چنانکه اورا خوی است،روزی

درپیرامن کاخ قبّه میگشت پس بدبیر خانهٔ (مکتب، اطاق دفتر) یکی از کار کنان کاخ درآمد وی نبود و نوکرش باتلفون گفتگو میکرد چون از کار خود بپرداخت روباعلیحضرت فاروق (که چون چشمش کم سوبود اعلیحضرتش را نشناخت) کرده و گفت:

بکی کار دارید ؟

اعلیحضرت فاروق خندید و گفت« بفلانی »

نوکر گفت: بسیارخوب بفرما بنشین تا بیاید »

اعلیحضرت فاروق نخواست یکباره خودرا بشناساند لیکن آن مرد بندانی خود برخورد وبا لرز گفت: «سرورمن شاه... بخشش سرور من »

فاروق اورا آرام ساخت و دلداریش داد.

اعلیحضرت فاروق مانند همنام خویش بکار مردم بی‌اندازه دلبسته است و هماره بتندرستی‌و خوشی مردم آزمند میباشد . روزی برای دیدار یکی‌ازفرمانروایان خاندان شاهی میرفت چون بخیابان ملکه نازلی رسید یکی‌ازدوچرخه‌های‌آتشی(موتوسیکلت) ،که‌همیشه پیشاپیش اتوموبیل شاهی رەنو رد است ، بجوانی دهاتی ، که ازخیابان میگذشت ، برخورد واورا تنه زد اعلیحضرت فاروق که این‌پیش‌آمد را دیده بود چون بکاخ آن شهزاده رسید یکی از بزرگان کسان‌خودرا فرمان داد که چگونگی وتندرستی جوان را پرسش کرده وباوبگوید چون پرسش شد وتندرستی وی دانسته‌آمد فرمان‌داد کەاورا نوازش وبخشش نمایند

چنانکه جانشین دوم شبها « اسلم » را برمیداشت وباوی بگردش میرفت تابرچگونگی مردم آگاه گردد همچنین اعلیحضرت فاروق برای آگاهی از چگونگی مردم کشور خویش شبها می گردد .
گفته‌اند در یکی از شبها که جانشین دوم بشبگردی پرداخته بود خستگی براو چیره شد بدیواری پشت داده تا آسوده گردد پس شنید که زنی بدختر خود میگوید : « دختر من شیرها رابردار وبآب آمیخته ساز » دختر گفت : « مادرجان مگر ازاندیشه وفرمان «امیرالمؤمنین» آگهی نداری ؟ » مادر گفت : « آن اندیشه چیست ؟ » دختر پاسخ داد که : « فرمان داده است آب با شیر آمیخته نشود » مادر گفت : «مادر جان شیررا باآب بیا میز وآسوده باش که تودر جائی نیستی که عمرت بهبیند » دخترك بمادر خود گفت : «مادر ، من چنین نیستم که ویرا در آشکار ، فرمان برم ودر پنهانش نافرمانی وسرکشی کنم» پس جانشین دوم باسلم گفت : (اسلم ، دررا نشان گذار و این جا را بیاد سپار »
چون بامداد شد دخترك را بخواند و بپسر خویش ، عاصم ، بزنیش داد . اعلیحضرت فاروق شبی در اسکندریه بشبگردی پرداخت در هنگامی که بسوی کنارهٔ دریا میرفت خواست پاسبان (شرطه) را بیازماید که آنچه را بایسته است بخوبی انجام میدهد یااینکه در کار خویش سست ونادرست است پس رهنورد (سیاره ، اتوموبیل) خویش را بکنار راه کشید وچراغ آنرا خاموش ساخت ، پاسبان پیش آمد وگفت : « ببخشید سرور ، چراغ را روشن کنید» پس

چراغها را برافروخت پاسبان دیده بمیان رهنورد دوخت وشاه را شناخت پس باشتاب گفت :

« سرور من شاه . . دستهایت رابده تاببوسم »

اعلیحضرت دست همایونی خود را دراز کرد تا ببوسد .

***

فاروق ، شاهی است که همه او را دوست دارند چنانکه جانشین دومرا از راه خویهای پسندیده اش همه دو ستدار بودند صعصعه ، در پاسخ معاویه دربارهٔ جانشین دوم چنین گفته است :

« عمر مردم را بخوبی میشناخت ، در فرمانروائی خود داد میداد ، از بزرگفروشی وخودستائی بر کنار بود ، پوزش مردم رامیپذیرفت ودر دسترس مردم بود درستی را جویا و بناتوانان همراه بودنزدیکان و خویشانرا بیجا بخشش نمیکرد ودوران و بیگانگانرا ستم روانمیداشت »

بجانشین نخست پس از اینکه عمر را بجانشینی خویش برگزید گفته شد پاسخ پروردگار خود را در این کارچه خواهی داد گفت : میگویم خدایا بهترین کسان تو را جانشین خویش ساختم »

عبدالله مسعود گفته است : « من هیچگاه عمر را ندیدم مگر اینکه میان پیشانی وی فرشته ئی دیدم که او را نگهبانی میکند و براه راستش میکشاند »

شهزاده وفرمانروای « صعید »

مهراو در بارهٔ والاحضرت خواهرانش

اعلیحضرت فاروق پیشوای نیکی است در مهربانی خویشاوندان و نمونهٔ بزرگواری است برای دوستی دربارهٔ نزدیکان خود ازدمان کودکی خواهران خود را بسیار دوست میداشت و بخوشی و خرّمی آنها دلبسته و آزمند بود چنانکه هر پیشکشی که برای او میرسید با خواهران خودش بخش میکرد .

هنگامی راکه باعلیاحضرت مادر ووالاحضرتان خواهران خود، بسر میبرد از بهترین زندگانی خویش بشمار میگرفت، پیش ازرفتن بانگلستان هردم بیکار میشد در میان بستان کاخ با خواهران خود بازیو ورزش میکرد مانند (بازی تنیس یارهنورد سواری)وخواهران را نیز روش ورزش میآموخت و آنچه از استادان خود فرا گرفته بودبآنها یاد میداد و هیچ دمی را بیهوده وتباه نمیساخت بلکه همیشه از دانش خود بآنها بهره میرساند. اگر ازدرختی یا گلی میگذشت و دربارهٔ آنهاچیزی میدانست که خواهرانش نمیدانستند آنها را نگه میداشت و هر چه در بارهٔ آن درخت یاداشت بآنها میگفت .

اندکی پیش از رفتن بانگلستان برای دیدن بجای ماندههای باستانی (آثار مصری و تازی) رفت و والاحضرت فوزیه وفائزه را نیز باخود برد وچون بیکی از آن چیزها بر میخورد و چیز هائی

از چگونگی پیشین آنها میشنید بخواهران خویش مینگریست تا بداند آیا آنچه شنیدند بدان پی بردند یا نه آنگاه اگر میدید درست بآنچه گفته شده بر نخورده اند خودش برای آنها ، چنانکه ، باید گفته را روشن میساخت و یا بگزارش دهنده فرمان میداد که بروشنی سخن گوید و چون میدید که بر آنهانیز روشن شد از آنجا میگذشت چون برای دیدن گنبد های (اهرام) جیزه رفتند یکی از کار کنان بیگانهٔ آنجا آنچه را در باره یکی از بجامانده ها (آثار) باید بگوید بزبان فرانسه میگفت اعلیحضرت فاروق رو بیکی از کار کنان مصری کرده و گفت :

« گمان میکنم اگر بزبان تازی گفته شود سخنان روشن و پی بردن بآن بردو والاحضرت آسانتر خواهد بود»

با اینکه هردو والاحضرت زبان فرانسه و انگلیسی را بخوبی میدانند اعلیحضرت فاروق میگوید زبان تازی که زبان کشور است رساتر و روشنتر است ، براستی چنین است زیرا این زبان ، زبان پدرو مادری است هر کس پیکره های (بجای عکس ،که در زبان عربی بمعانی مختلفهٔ اصطلاحی ولغوی استعمال شده در پارسی فرتوروبر گشته وباژگونه وپیکره وتندیسه ومانند اینهارا ، با رعایت تناسب ، میتوان بکار بردو شاید اگر تندسه ویاتندیسه که بمعنی « تن مانند » میباشد بجای « مجسمه » بکار رود و فرتوریا برکشته یا پیکره بجای « عکس » ، بمعنی صورت که از آدمی گرفته میشود، بهتر باشد.م.)

اعلیحضرت فاروق را با دو والاحضرت در گردش نامبرده و یاباهمه خواهرانش در هنگام ورزش ببیند پی میبرد که تا چه اندازه بخواهران

خود مهربان و آنانرا زیر سایهٔ خود نگهبان است .

***

اعلیحضرت فاروق را پنج خواهر است: بزرگترازهمه والاحضرت فوقیّه است که‌ازشهزاده شیوکار دختر احمد پاشاپور رفعت پاشاپور ابراهیم پاشا زن نخست اعلیحضرت فؤاد میباشـد . شهزاده فوقیه در ۱۶ کتمبر سال ۱۸۹۷ م از مادر زاده و اکنون زن جناب محمود فخری پاشا نمایندهٔ مصر (سفیر) در پاریس است

والاحضرت ثانی که با فاروق از یك مـادرند چهار تنند که نـام آنها از بزرگ بکوچك بروش زیر است '

* شهزاده فوزّیه

* '' فائزه

* '' فائقه

* '' فتحیّه

شهزاده فوزّیه در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ م بدین جهان آمده و شهزاده فائزه در ۸ نوامبر ۱۹۲۳ م و شهزاده فائقه در ۸ (ژوئیه) ۱۹۲۶ م و شهزاده فتحیّه که از همه کوچکتر است در ۷ دسامبر ۱۹۳۰ م زاده اند .

اعلیحضرت فؤاد بپرورش والاحضرتان بسیار دلبستگی داشت وآنها را چنان بزرگ کردو پرورش دادکه در خوربزرگواری خودوشایستهٔ بزرگی خاندانش باشدبهترین پروردگان وبهترین آموزگارانرا برای‌آنهابرگزیدواز اینروی‌چنان‌پرورش یافته‌اند که‌هم اکنون‌بهترین نمونهٔ‌پرورش خوب وخوی

پاك و درستند و از اینراه دوستی آنها در دل مردم کشور جایگزین است وبسیاری از آموزشگاهها و دیگر بنگاههای کشور بنام آنها نامیده شده .

بیگمان آنها درخور و شایستهٔ این دوستی می‌باشند زیرا از خاندانی هستند که مردم مصر آنها را دوستدار و برتری و بزرگیشان راپاسدار و بر کارهای بزرگی که سردودمان این خاندان ، محمد علی پاشا ، پدیدآورندهٔ این شاهی ،ودیگر شاهان ازاین خاندان تا کنون برای کشور انجام داده اند ستایشگو و سپاسگزارند ،

در جشنهای آئینی (رسمی)

از چیزهائی که اعلیحضرت فؤاد بسیار بآن دلبستگی داشت این بود که هر شیوهٔ پسندیده ئی را که میان شاهان پیشین مصر بوده است زنده سازد . یکی از چیز هائی که در آن روزگار ها شیوه و آئین بوده است این بوده که جانشین ، بهمه جشنها و انجمنها میتوانسته است برود جز انجمنها وجشنهای دینی هنگامی که جانشین بآنجاها میتوانسته است برود که نشانهای ویژه ئی از شاه دارا میشده است بلکه جانشینها درروزگار شاهان پیشین (فراعنه) گاهی بجای شاه ببرخی از جشنها میرفته و سرداری سپاه میکرده اند این آئین را محمد علی پاشا زنده کرده و فرزند دلاور خود ابراهیم پاشا را در بسیاری از کار ها بجای خود میگماشت پس از وی محمد سعید پاشا و خدیو اسماعیل نیز از وی پیروی کردند .

شاهان اروپا هم در همین روزگار همین راهرا پیموده و جانشین خود را ببرخی از انجمنها و جشنها فرستادند و آنانرا هموا داشتند که با مردم آمیزش نمایند و در پارهٔ کارهای آنها کاوش کنند و در خوشی و شادی با آنها انباز شوند .

چون خداوند فاروق را بمصریان بخشید و آنان هم از دل و جان او را دوستدار و بدیدارش شیفته بودند اعلیحضرت فؤاد میخواست روزی برسد که مردم کشور بتوانند جانشین ویرا در جشنهای خویش ببینند

تا اینکه فاروق بدوازده سالگی رسید و جشن بانوان رهنما (المرشدات، پیش آهنگان) که در هفتم آوریل ۱۹۳۲ م بود پیش آمد اعلیحضرت فؤاد برای اینکه آرزوی مردم کشور برآورده شود و بدیدار نازنین جانشین کشور برخوردار آیند هنگام را شایسته و در خور یافت

پس چون سه پاس (ساعت) و چهل دم (دقیقه) از شام آنروز بگذشت علیا حضرت ملکه از کاخ « قبّه » بیرون آمد فاروق هم میان رهنورد پهلوی راست مادر نشسته و از میان مردم که زنده باد میگفتند گذشتند و بجائیکه جشن در آنجابود رسیدند پس از آن اعلیحضرت فؤاد رسیدوچون پانزده « دم» ازآمدن وی گذشت و داد و فریاد زنده باد خاموش گردیدآئین گشایش جشن آغاز شد و پس ازچهل« دم» شهزاده فاروق از نزد مادر بنزد پدر رفت و تا پایان جشن پهلوی پدر نشست .

***

این نخستین انجمن و نخستین مهرگانی است (جشن) که فاروق درروزگارجانشینی خود بدانجا رفته است و اعلیحضرت فؤاد میخواست که نخستین بارفاروق بانجمنی برودکه در بارهٔ جنبش نوین خانوادهٔ مصری و راه پیشرفت آن ، فراهم آمده باشد.

دومین مهرگانی که فاروق بدانجارفت جشن ۲۶ آوریل ۱۹۳۳ م است که برای پیشوا شدن وی پیش آهنگان مصریرا فراهم آمده بود چنانکه از این پیش گزارش آنرا یاد کردیم

در فوریه ۱۹۴۳ م اعلیحضرت فؤاد در خود سستی و ناتوانی دریافت پس بانجمنی که آنروز در بارهٔ کارهای هواپیمائی فراهم میآمد

فاروق را بجای خود وبنمایندگي خويش فرستاد

***

در آغاز فوریه سال ۱۹۳٤م والاحضرت فاروق بنمایندگی از پدر خوددهمین انجمن چاپار جهانی (مؤتمر البريدالدولي العاشر) را گشود بابنگونه که پاس یازدهم ازبامدادآن روزوالاحضرت فاروق بدانجارفت ووزیران وبزرگان و کار کنان انجمن پیشواز کردند و والاحضرت بزبان فرانسه بدانها چنین گفت

«بنام پدرم اعلیحضرت همایونی شما وهمهٔ کار کنان انجمنرا شاد باش میگویم و آرزو مندم که در کار خود رستگار شوید ودر مصربر شما خوش بگذرد»

آنگاه درجایگاه شاهی نشست و وزیر چاپار سخنرانی خود را درباره گشایش انجمن بانجام رساند پس مهتروسر انجمن پیش آمد و گفت :

«بنام کارکنان دهمین انجمن یگانه شدن چاپار جهان ازوالاحضرت در خواست میکنم که سپاسگزاری ما را بپیشگاه پدر بزرگوار تان، اعلیحضرت همایونی، برای اینکه شمارا بنمایندگی فرستاده و برما این بخشش را فرموده اند برسانید از خداوند خواهانیم که بزودی ایشانرا بهبودی بخشد...» باز گفت :

«خودراسرافرازمیدانم که ازوالاحضرت همایونی درخواست نمایم که این انجمن را بگشایند»

پس والاحضرت بایستاد ودیگران بپا خاستند آنگاه بزبان رسا بفرانسه گفت :

« بنام اعلیحضرت همایونی گشایش این انجمن را آگهی میدهم »

***

در روز ۲۸ ژانویه سال ۱۹۳۶ م که تودهٔ انگلیسی آئین سوگواری برای جرج پنجم بپای داشتند اعلیحضرت فؤاد، فاروق را بنمایندگی خویش برگزیدتا با دیگر شاهان و شهزادگان و فرمانروایانی که بلندن رفته بودند در این سوگواری انباز و همراه باشد . پیش از روزی که بایستی آئین پیروی مرده (تشییع جنازه) انجام پذیرد اعلیحضرت فؤاد نشان بزرگ محمد علی پاشا را بوی داد واو درآنروز خود را ببهترین روشی بدان آراست .



والاحضرت شاهزاده خانم فوزیه

فاروق

وديدن بجامانده‌های (آثار) باستانی

اعلیحضرت فؤاد هنگامی که میخواست فاروق‌را بارو پا فرستد تا بزندگانی آنجا آشنا شود و دانشهای آنجا را فرا گیرد چنین اندیشید که پیش از آن در خود مصر بگردشهای دانشی پردازد و بجا مانده های باستانی را با دیده باریك بین خود ببیند تا از همه راه بر چگونگی کشور خویش، و از گذشته و نو آگاه باشد. این‌بود که از آغاز تابستان سال ۱۹۳۵ م این گردشها آغازشد ونخست بادو والاحضرت فوزیه و فائزه برای دیدن بجاماندهای (آثار) تازی رفتند و همه چیز را بخوبی دیدند و افسرها و سنگهای زرنگاری‌شده وجز اینها از چیزهای گرانبها یکا یك بررسی شد وفاروق افسرهای اسلامی و بیزنطی را با هم میسنجیدودرآنچه آنها را بهم مانند یا از هم جدا ساخته مینگریست.

و چون بچیزی بر میخوردند که باید برای دو والاحضرت در پیرامن‌آن گفتگو شود تا آنرا بشناسند و بچگونگی آن پی برند خودش برای آنها آشکار میساخت. اندیشه‌های درست و خوب وی که در پیرامن برخی‌چیزهامیگفت‌ومانند بودن برخی‌از هنرهای اسلامی رابا هنرهای دیگران آشکار میداشت مایهٔ شگفتی همه شده و بدانش سرشار و باریک بینی و نیروی هوش وی آفرین میگفتند،

فاروق بموزهٔ مصری رفت و آنجا گردش کردوچون به تندیسه‌ئی

ازشاهان مصر میرسید پیش از آنکه دیگری سخنی گوید نام آن‌شاه و چگونگی زندگانی اورا میگفت . آری فاروق چنین است که سالمه کشور خویش را بخوبی میداند و شاهان و فرمانروایان پیشین ویرا یکان یکان میشناسد و هیچ چیزی از گذشته کشورش بروی پوشیده نیست

***

فاروق برای دیدن گنبد بزرك (هرم اکبر) رفت و چون در برابر این ساختمان باستانی بزرگ رسید نخواست ازآن بگذرد مگر برآن برآید پس باخواستی آهنین و خرّمی سرشار بر آن بالا رفت و با دشواري که دارد ازهمهٔ کس و کارو همراهان جلو میافتاد چنانکه یکی از رهنمایانی که‌با وی گفته‌بوده‌است :

« با بسیاری از بزرگان بر این گنبد بر آمده ام و هیچیك را به دلاوری وچست و چالا کی فاروق نیافته ام و همیشه بر ما جلو میافتاد و هرگاه درخواست درنگ نمودن میکردیم میگفت : «نترسید خدا نگهدار ما است » و چون بفراز گنبد برآمد و در آنجا نوشت «فاروق۱۹۵۳»

***

در هنگامی که چیزهای چیرهٔ را میدید بدیدن در آمده های (حفریات) دانشگاه مصری رفت و همه را رسیدگی کرده است دکتر سلیم بك گفته است :

« من هنگامی که فاروقرا برای دیدن در آمده‌های دانشگاها آمد خود را برابر دانشمندی کارآگاه و باریکبین یافتم وقتی بشگفت اقدام و از اینکه دیدم همه چیز را زیرو رو میکند و بخوبی بررسی مینماید و آنچه را در بارهٔ آن باید بداند میداند .

« چیزی که مرا بی اندازه خرم و خرسند ساخت مهربانی و نگهبانی او بود از دو والاحضرت که با وی بودند چه آنکه بسیار آزمند بود که همه چیز را ببینندو بدان پی برند و از اینروی از آنها آنچه را دیده بودند ازآنهامیپرسید وهرگاه‌از چیزی خوشش میآمدو آنها را برای دیدن میخواند و در پیرامن آن بر ایشان سخن میراند »

***

فاروق، برای دیدن‌مزکتهای‌نامی وبلند آوازه (مشهور) نیز رفت پلهائی را که نیایش محمد علی پاشای بزرگ ساخته نیز دید موزه راه های آهن و موزه چاپار خانه را هم گردش کرد واز آنچه در آنجا دید خوشش آمد.

از شوخیهای خوشمزه‌ای‌که فاروق درموزهٔ چاپار خانه کرده است این است که پاسنما(ساعت) بزرگی را در آنجادیدکه درسال ١٨٦٠ م ساخته شده بود پس رو کرد بسر چاپار (مدیر البرید)و گفت:

ـ این پاسنماهنوز راه میرود

ـ گفت:

ـ آری

ـ فاروق خندید و گفت:

ـ داد (انصاف) این است که بگذاریدزندگی کنند..!

آموزشگاه‌های شهزادگان در مصر

فاروق تا شانزده سالگی در آموزشگاهی که در کاخ « قبه » بس برای او و خواهرانش آماده شده بود پرورش یافت و دانش آموخت لیکن چون جوانی شد برومند اعلیحضرت فؤاد خواست پیش از اینکه فاروق باروپا برود بر زندگانی مردم کشور آگهی یابد و بسران زرگان مصر آموزش کند چنانکه نیای بزرگش محمد علی پاشا همین کار را کرد لیکن ناخوشی وی نگذاشت که این اندیشه را بانجام رساند.

محمد علی پاشای بزرگ برای شهزادگان (پسران و نوادگانش) و دسته‌ئی از بزرگزادگان از آن مردم کشور آموزشگاهی در کاخ « عینی » که بنام « آموزشگاه جنگی کاخ عینی » خوانده میشد پدید آورد و در آنجا محمد عبدالحلیم پاشا و امیر حسین بك و خدیو اسماعیل و برادرش شهزاده مصطفی فاضل بآموختن دانشهای جنگی و زبان تازی و ترکی و پارسی و دیگر دانشها پرداختند و آنها را فرا گرفتند.

هنگامی که محمد علی آموزشگاه مصریرا در پاریس پدید آورد و هفتاد تن دانشجویان مصریان بدانجا گسیل داشت سه تن از شهزادگان، محمد عبدالحلیم، شهزاده حسین، شهزاده مصطفی فاضل، نیز با آنها و در شمار آنان بودند.

اسماعیل در آن هنگام دچار درد چشم بود از اینروی او را برای درمان به وینه پایتخت نمسه فرستاد و چون بهبودی یافت بفرانسه

رفت و بدیگران پیوست .

علی مبارك پاشا که یکی از گسیل شدگان باین آموزشگاه بوده در بارهٔ آن گفته است :

« در سال ۱۲۶۰ ه از آموزشگاههای مصر چندین دانشجو بر گزیده شدند که با فرزندان و نوگان محمد علی پاشا بفرانسه بروند و دانش آموزند و من با شش تن دیگر از آموزشگاه انسان‌شناسی بولاق بودیم که همه با هم بپاریس رفتیم و با استادان و سرپرستهای خود همه در جائی که برای ما آماده شده بود زیست کردیم . . »

در جای دیگری گفته است : «همهٔ ما با هم در یك خانه دو سال در پاریس بودیم»

از گفته این مرد چنین دانسته میشود که شهزادگان مصر با دیگر دانشجویان در زندگانی دانشی خود برابر و همدوش بوده اند و فرمانروای آزادیخواه مصر باینکه فرزندان وی با پسران توده وآمیزش کنند ودرزندگاني دور از میهن خود همدوش باشند بدبین نبوده و خود را از آن دور نمیداشته است

***

محمد توفیق پاشانیز مانند نیای خود رفتار کرد وآموزشگاهی بنام « المدرسه العلیه »پدیدآورد که جانشینش با برادرش با برخی از گزیدگان پسران مصری در آنجا دانش آموزند این آموزشگاه در سال ۱۸۸۱ باز شد و احمد شفیق پاشا که یکی از استادان آنجا بوده در باره آن چنین یادداشت کرده است :

« در آغاز ژانویه سال ۱۸۸۱ م» مدرسه علیه » باز شد و این آموزشگاه در نیکوترین جاها ساخته شده و روز گشایش آن پرچمها از درو پنجره اش آویخته شده بود و سپاهیان پیاده در برابر آن برژه ایستاده بودندو سازوآوازهای خوش در میان آموزشگاه نواخته میشدو شاگردان برگزیده که پنجاه تن بودند با پدران و خویشان خویش و استادان و آموزگاران فراهم آمدند .

در پاس دهم دو شاهزاده بدانجا در آمدند و سپاهیان خوشباش سپاهی گفته و موسیقی درود فرستاده و نزدیك در آموزشگاه جلو پای آنها کشتار کردند (قربانی) و در پاس یازدهم خدیو آمد و بجای خویش نشست و استادان در دست راست و میهمانان در دست چپ و شاگردان که دو شاهزاده پیشاپیش آنان بودند درجلو رو نشستند آنگاه شیخ محمد بسیونی آموزگارزبان تازی بسخنرانی پرداخت و مردم زنده باد گفتند آنگاه دیگری بزبان ترکی سخنرانی کرد و پس از آن عثمان بك صبری و مسیو مونفان و مستر کوربت هر یکی برای کاري برگزیده شدند

این است چگونگی آموزشگاهی که برای شهزادگان مصری پیش از این فراهم آمده است اعلیحضرت فؤاد نیز اندیشه اش این بود که چنین آموزشگاهی برای فاروق در مصر فراهم آرد تا آموخته های دبیرستانی را در آنجا فراگیرد لیکن چون ناتوانی و سستی خود را دید از دیگر سو هم برجستگی و فراوانی هوش خداداد فاروق را نگریست او را از گذراندن این پایه بی نیاز دید و براي پایان کار دانش آموزی وپرا بلندن گسیل داشت .

فاروق
در لندن

« فرزندم دوری در راه دانش و میهن ، آسان است پس کوشش کن تا نام مصر را بلند کنی و خود را چنانکه شایستهٔ تو و در خور خاندانت می‌باشد بنمائی »

این سفارش درخشان‌وسخن زیبائی است که اعلیحضرت فؤاد اندکی پیش از رهسپار شدن فاروق بانگلستان بوی گفته و توشهٔ راهش ساخته است .

رروز ششم اکتبر سال ۱۹۳۵ م برای رهسپار شدن‌فاروق بلندن و رفتن بدانشکده جنگی‌ولوتش‌برگزیده‌شده بود ، در این‌روزمردم‌مصر و اعلیحضرت فؤاد و علیا حضرت ملکه او را بدرود گفته و با آرزوهای‌فراوان ودرخشانی که برای آینده از او داشتند بخدایش‌سپردند

با فاروق پنج تن همراه شدند که سر و مهتر همه احمد « بك » حسنین بود و بنشان « رائدالامیر » پیشکار والا حضرت سرافراز بود و همو بود که تندرستی و دانش آموزی فاروق‌از او باز پرس میشد و پس‌از وی « عزیز علی مصري پاشا » این کار را بدوش داشت بدین گونه که در کارها جانشین احمد حسنین بود دیگری از همراهان « دکتر عباس کفراوی » بود که پزشك والا حضرت بود و همه روزه بایستی چگونگی تندرستی فاروق را بپیشکارش بگوید چهارمی « عمر بك فتحی » که یکی

از افسران است بود و او بایستی نگهبان فاروق باشد و بهرجا برود ازاو جدا نشود پنجمین آنها « استاد صالح هاشم » بود که بایستی باز تازی و دانشهای آنرا بوی میاموخت .

برنامهٔ دانش آموزی که اعلیحضرت فؤاد برای فرزند خود آماده ساخته، دارای دو بخش بود :

بخش نخست چیزهائی بود که بایستی پیش از در آمدن بدانشکده جنگی ولوتش آنها را فراگیرد تا برای رفتن بآنجا آماده باشد . این بخش برسه گونه بود :

۱ – چیزهائی که تنها در باره آماده شدنش برای رفتن بدانشکده بود

۲ – چیزهائی را که هر جوانی باید بداند مانند دانشهای دینی و زبان و سالمه

۳ – بازیهای ورزشی مانند شمشیر بازی و شناوری و تنیس وجز اینها از بازیهای ورزشی .

بخش دوم آموخته‌های سپاهیگری که بایستی در خود دانشکده بیاموزد . اعلیحضرت فؤاد بوی دستور داده که همیشه در راه درست کردن برنامه خویش کار کند و بهیچ میهمانی یا جشنی نرود مگر شاه انگلستان او را بخواند یا یکی از خانواده اش . از اینرو فاروق در هنگامی که در انگلستان بیش از سه بار باین گونه انجمنها نرفته است :

۱ – اندکی پس از رسیدنش بلندن بود که اعلیحضرت جرج پنجم او را بمیهمانی خانوادگی خواند و در آنجا جز شاه و ملکه و فرزند شاه دوک گلوسستر بوده کسی نبود



فاروق بر فراز هرم بزرگ پیش از مسافرت بانگلستان . وخطی
که بعنوان یادگار برآن نگاشته است



پنجم او را بمیه

فرزند شاه دوک گلوسس

از مسافرت بانگلستان . و خطی

آن را نگاشته است

۲ ـ برادر ملکه ماری او را بمیهمانی خواند وی پذیرفت .

۳ ـ انجمن سوگواری مرگ جرج بود .

***

برنامهٔ روزانهٔ وی بروش زیرین بوده است :

در پاس ششم بامداد بیدار میشد و نماز بامداد میگزاشت و لختی از نُبی پاك (قرآن مقدس) میخواند و آنگاه ناشتا میکرد و در پاس هفت و نیم با یکی از افسران دانشکده و ولوتش کارهای سپاهی رامیآموخت و خود را ورزیده میساخت و چون پانزده دم از پاس هشتم میگذشت بآسایش میپرداخت .

و در پاس نهم آموخته های (دروس) روزانه آغاز میشد و تا پاس یکم دنباله داشت . پس از آن دانشهای منشی (علوم طبیعی) را از استاد دانشکده و ولوتش و زبان انگلیسی را از استاد دانشگاه لندن وجغرافی وسالمه را از استاد دیگری از دانشگاه لندن و زبان فرانسه رااز استاد زبان فرانسه وزبان تازی را از استاد محمد صالح هاشم فرا میگرفت . بهنگام پسین و خفتن هم چند آموختهٔ دیگر دردانشها و ورزش وسواری داشت که آنها را فرامیگرفت .

از پاس پنجم تا هفتم شب را بگفتگو در پیرامن آموخته های روزانه میپرداخت و بر روی هم در هرهفته چهل آموخته داشت که دوتای آن دربارهٔ اسب سواری بود .

با این برنامهٔ سنگین که برای فاروق بود گاهی هم میتوانست خود را برای رفتن بورزشگاهها آماده سازد وببازی تنیس و گلف و پوکر

و شناوری پردازد . شبهای شنبه را هم‌هرهفته بشبنما ونمایشگاه‌برفت تـا در آنجا نیز چیزهائی‌فرا گیرد .

فاروق همهٔ انگلیسیانرا از هوش سرشار وبرجستگی خویش شیفته کرده و آنها را بشگفت انداخته بود ویژه سادگی و آزادیخواهی او که در لندن بر شگفتی‌و شیفتگی‌مردم میافزود .

یکی از نمونه های این سادگی و آزادیخواهی و کمك بزیردستان که در انگلستان از فاروق دیده شد این است که روزی برای‌خریدن چیزی در دکانی ایستاده و دختر بچه‌ئي را در کنار خود دید که دیده بآوندی چوبی ـ علبه ـ در فارسی ظرف را آوند میگویند و ظرف‌چوبی را گومه) دوخته‌پس ازوری مهربانی، چنانکه‌باخواهران‌خود، سخن‌میگوید‌بآن دخترك گـفت :

آیـا از این گومه خوشت آمده است ؟

گفت : آری

گفت : پس چرا نمیخری .

پاسخ داد : که مادرم نخواست بخرد .

پس فاروق آن گومه را خرید و بدخترك بخشید :

***

فـاروق هنگامی که در انگـلستان‌بود در کاخ « کنری هاوس » ، که‌پیشتریکی از شاهزادگان ژاپن در آنجا بود ، مینشست و همهٔ مردم « ریتشموند » که این کاخ در آن کوی است فاروق را بپـاکیزگی و آزادگي

میشناختند و بنام پرنس فریدیش میخواندند و از جان ودل اورا دوست میداشتند چنانکه هنگامی که میخواست از انگلستان برگردد همه آنها که ویرا میشناختند بر دوریش گریه میکردند و شاه انگلستان و ملکه ماری و همهٔ مردم کشور انگلستان در هنگام برگشتن فاروق بمصر باو برخورد شایانی کردند .

روی نهفتن

و پدید آمدن

«مصریان مهربان: خوشبخت بودم اگر میتوانستم باشما در شادیهای این روز همایون و فرخنده همراه باشم لیکن پزشکان من که بسی بر تندرستی من آزمند و بدان دلبسته اندروا نمیدارند که من آنچه را امروز بایسته است، بآئین همیشه، انجام دهم و تن را که، سپاس خدایرا، روبه بهبودی است برنج افکنم.

«اگر پیش آمد چنین است که نمیتوانم چنانکه خواهانم از دیدار مردم درستکار و استوار کشور خود برخوردار آیم خوشدلم که میتوانم در این روز فرخنده از این راه آنچه را از آرزوهای راست و درست دربارهٔ خوشی و آسایش همیشگی برای شما میخواهم گوشزد نمایم.

«از خدا خواهانم که همهٔ ماها را یاری کند تا بتوانیم بزرگی و بزرگواری میهن را که همیشه آرزومند آن هستیم زنده و پایدار سازیم»

«فؤاد»

این نامهٔ شاهانه را اعلیحضرت فؤاد در ٢٦ ماه روزه (رمضان) از سال ١٣٥٤ هـ - ١٢ دسامبر ١٩٣٥ م - که بروز فرخندهٔ یکم ماه شوال نزدیك است فرستاده. از این نامهٔ همایونی بخوبی مهربانی و دوستی اعلیحضرت در بارهٔ مردم کشورش دانسته میشود و خواننده پی میبرد که تا چه پایه مهر پدرانه بمردم داشته و بخوشی و آسایش آنها دلبسته بوده است.

در همهٔ ۱۹ سالی که پیش از این روز بر اورنگ خسروی نشسته بود چنین نامه‌ئی که گواه دوستی و مهربانی اواست بمردم برای آنها نفرستاده بود بلکه بهمان کوشش همیشه و کار پیوسته که در راه مصر داشت و انجام میداد بسنده کرد و آنچه از خود بجای گذاشت بهترین گواهی است که در سالمه بجای ماند و برای همیشه نامش بنیکی برده شود.

با بردباری و دلاوری که اعلیحضرت فؤاد در برابر پیش آمدها و درد و رنجها داشت اندك اندك فشار ناخوشیهای پی در پی او راناتوان و فرسوده ساخت. چند سال بود که اعلیحضرت فؤاد گرفتار چندین ناخوشی بود(مانند کلفتی جگرسیاه (تضخّم کبد) ونا توانی وفر سودگی دل (ضعف قلب) و جز اینها - ویژه اینکه زندگانی وی هم بیشتر باپیش آمدهای بزرگ بر خورد داشت و او بآسایش و تندرستی خود پروا نمینمود و از آنها در راه آسایش مردم وپیشرفت میهن میگذشت از اینروی نا خوشیها زور آور شد و تن را فرسوده ولاغر کرد و چند ماه او را بستری ساخت با اینهمه میخواست روز یکم شوال را که روز شادی (عید) مردم است درخوشی با آنها انباز باشد و آنها را از دیدار خویش شادمان سازد لیکن پزشکان وی او را از اینکار باز داشته و زیان فراوان این کار را گوشزدش ساختند پس گفتهٔ آنها را پذیرفت لیکن نخواست مردم یکسره بی بهره شده باشند این بود که این نامهٔ همایونی‌را بدانها فرستاد.

چهار ماه گذشت و بنیروی روان در برابر ناتوانی تن ایستادگی کرد و بدلاوري خود رنج درد را سبك میشمرد تا ماه پایان زندگی وی رسید وآمادهٔ مرگ شد ودر رختخواب آسایش بیارمید و با اینکه

کوشش و کار برایش آسیب وآزار داشت دست از کار نکشید و خودش بهمه کار رسیدگی میکرد و سروزیران را میپذیرفت واندیشه های رسا و درست خود را در کارها بوی میگفت و فرمانها را بدست همایونی خود مهر میکرد .

مردم مصر در روزهای ناخوشی شاه مهربان خود همواره تندرستی او را از خدا میخواستند اعلیحضرت فؤاد چون دلبستگی مردم و مهربانی آنها را میدید دستور میداد که مردم را بتندرستی و زندگی وی امیدوار سازند و از این راه شاد و خرسندشان دارند . روز پنج شنبه که چند روز پس از آن در گذشت بجانشین خود که در آن هنگام درانگلستان بود تلگراف کردو او را ببهبودی خویش مژده داد و بتندرستی امیدوارش ساخت

یك ونیم گذشتهٔ ازنیمه روز(ظهر)سه‌شنبه ۲۸ آوریل‌سال ۱۹۳۶م از این جهان رخت بربست و مردم مصر بلکه همهٔ تازی زبانان بلکه بسیاری از خاوریان و باختریان را دچاراندوه وسوگواری ساخت

***

چون آفتاب شاهی فؤاد یکم نشستن گرفت بیدرنگ خورشید فرمانروائی‌فاروق درخشیدن یافت(بسی‌درخور این مقام است آنچه شاعر ایرانی ماگفته است : بیك چشم گریم بیك چشم خندم که دریا فرورفت و گوهر برآمد .)در اینجا پیش از اینکه در بارهٔ شاه نوسخن رانیم برخی از گفته‌هاي‌باختریانرا که در بارهٔ شاه‌گذشته، پس از مرگش گفته اند یاد میکنیم . لرد لوید گفته است :

« مرگ فؤاد پادشاه مصر ، مرد بزرگی را از نمایشگاه بندوبستی (سیاسی) که پیش آمدهای خاور نزدیك در آن بنمایش گذاشته شده و نمایان بود پنهان کرد و از میان برد همان مردی که توانائی بلند پایه و خرّمی‌پیوسته و دور اندیشی و باریکبینی پرمایه اش او را در رود نیل فرمانروای بزرگ ساخته بود »

نمایندهٔ انگلیسی سرباتریك هانون گفته است : « مرگ فؤاد پادشاه مصر همهٔ نمایندگان پارلمان را اندوهناك ساخته است . و همه کس میداند که بستگیهای (روابط ، علاقات) پاکی که چندین سال میان مصر و انگلستان پا بر جا بود دچار زیان بزرگی شد »

روزنامهٔ « برلیز تاگبلات » آلمانی گفته است : « .. شاید بزرگترین کاری که فؤاد انجام داده این باشد که با آنهمه پریشانی و نابسامانی که در روزگار وی رخ داده بود توانست کشتی میهن خود را از روی فرزانگی درسال ۱۹۲۲ م بسوی آزادی بکشاندو از آن پس در سال ۱۹۳۵ م دستهٔ میهنیان (جبههٔ وطنیه) را پدید آرد »

روزنامهٔ « پتی پاریزین » فرانسه نوشته است : مصر آسایشی را که در روزگار شاه گذشته داشت وامدار او است چنانکه فرانسه وامی را که از بزرگواری این پادشاه بزرگ دارد هیچگاه فراموش نخواهد کرد »

روزنامهٔ « پوپولودی رومه » ایتالیائی گفته است :

« مردم ایتالیا که بسیاری بر مردن فؤاد اندوهناکندواو را شاهی میدانند گرامی و بزرگ و نگهبان میهن و آنچه بدان بسته است شاهی بیدار که هیچگاه از کوشش در راه دور کردن دشواریها خودداری

نداشت و همیشه با دور اندیشی و بردباری در این راه کار میکرد »

« منچستر گردین » انگلیسی گفته است : « اعلیحضرت فؤاد مانند پدرش میخواست که مصر میان دیگر کشورها جای بلندی‌را داشته باشد فؤاد چنانکه باید و شاید هوشمند و زیرك بود وپی برد که کشور در تنهائی کارهای بند و بستی (سیاسی) نیازمند بپیشوانیست بلکه در کارهای کشوری و جنبشهای دانشی و هنري و مانند اینها نیز بپیشوا نیاز مند است از اینروی از سال ۱۸۹۵ م در این راه کار کرد و بسیاری از آنچه را میخواست بانجام رساند »

« دیلی میلی » گفته است : نام فؤاد یکم مانند نام فرزانه‌ئی نترس و پردل و پیشوائی دوربین و رهنمائی توانا که همهٔ مردم کشورش او را دوستدار باشند در سالمه جهان بجای خواهد ماند. نشانه‌ئی که فؤاد رسیدن بدانرا درزندگانی چشم‌دوخته داشت این بود که پایه‌ئی سخت‌واستوار بگذارد و آینده مردم کشور خود را روی آن بپا دارد و برای آنها سودهای جاویدانی آماده سازد »

« مصر در این جنبش و پیشرفت نوین خود و امدار این شاه است که بی ترس و بیم مردم کشور را براهی که میدا نست پیشرفت و آسایش آنها در آن است رهنمائی میکرد

شاه نو بتخت مینشیند

« زندگانی شاه دراز باد » . . !

هنگـامی که فؤاد یکم در گـذشت و مردم را درد و اندوه فرا گرفته بود و از خود بیخود بودند با همهٔ اینها آنچه را که بایستی در راه میهن انجام دهند فراموش نکردند بلکه همه را دلها در پیرامون نگهبانی اورنگ شاهی بسته و نگران بود از اینروی همه باهم بیك آواز گفتند :

« شاه در گـذشت . شاه زنده بماند »

در آن دم که فؤاد از این جهان رخت بر بست وزیران برای گـفتگو های کشوری گرد هم بودند چون از این پیش آمد بزرگ آگهی یافتند چنان دیدند که از آنجا پرا کنده نشوند تا آنچه را در راه میهن بایسته است انجـام دهند . نخستین کاری که کردند شاهی فاروق یکم را آگهی دادند و آگهی زیرین را در میان مردم پراکنده ساختند :

« فؤاد مُرد تا فاروق زنده شود »

« مصر دچار پیش آمدی ناگهـانی و دردناك شد ، پادشاه مهربانش اعلیحضرت همایونی فؤاد یکم ، یك و نیم از نیمه روز برآمده در کاخ «قبّه» جهان را بدرود گفت

« مردم کشور از این پیش آمد دچار زیانی بزرگ شدند و بر نخستین شاه مصر گریه میکنند و بفرزند برومند وی و همه خاندان گرامش دلداری (تسلیت) میدهند

« اعلیحضرت فواد در سالهای سخت ، برای کشور خود پیشوائی

بود بی لغزش و رهنمائی بود رهرو وسری بود بزرگوار ومهربان ، میهن دوستی بود که در راه آن جانرا بچیزی نمیانگاشت و از همه چیز میگذشت و بر خود میبالید که نخستین کارگر (خادم) میهن است

« هیچ چیز رابیشتر ازاینکه گذشتهٔ درخشان مصر رابدان برگرداند دوست نداشت و از روی نیروی هوش و کوشش خود توانست نام مصر را بلند سازد و او را در میان دیگر کشورها بزرگ نماید مردم مصر او را دوست داشتند وبزرگان وسران کشورهای دیگر اورا ببزرگی میشناختند و پاس بزرگیش را میداشتند .

« کوششهای فراوانی که در راه خوشبختی مردم وپیشرفت کشور داشت بتندرستی وی آسیب رساند تا دم آخر در این راه کار میکرد و بیاد مصر و آیندهٔ آن بود چنانکه آنهائی، که او را در روزهای بازپسین دیده اند از این دلسوزی وکوشش و کار وی بشگفتند

« بیگمان در همه جای مصر دستهای مردم بسوی خداوند توانا دراز است و همه آمرزش ویرا خواهانند

« در آینده که پیش آمدهای گذشته بخوبی روشن مینماید بزرگی روزگار وی و فراوانی کوشش وکارش بیش از آنچه امروز میدانیم دانسته خواهد شد و سپاس و ستایشش بجاخواهد آمد و نامش چنانکه در خور او است خواهد ماند

« اکنون بر ماست که دوستداری و فرمانبری پاك و بی آلایش خود را در بارهٔ فرزندش بکار افکنیم ومانند پدر بزرگوارش دوستدار باشیم

« از اینروی در همان هنگام که دلهای مصریان از شنیدن مرگ پادشاه خود شکسته و افسرده است بایستی همه بادوستی ومهربانی خود ،

بی آنکه سستی و کوتاهی روا دارند با علیحضرت فاروق نگرند و او را شاه مصر خوانند و زنده بادش گویند

«مردم مصر که اورا از کودکی دوست دارند میدانند هنگامی که بر اورنگ خسروی نشیند در کارها از پدر بزرگوار خود پیروی خواهد کرد و دنبال کار ویرا خواهد گرفت و بپایان خواهد رساند ... زنده باد شاه»

محمد علوبه . حافظ حسن . احمد علی . علی ماهر . علی صدقی . صادق وهبه . احمد عبدالوهاب . حسن صبری ۲۸ آوریل ۱۹۳۶ م

دربند(ـ مادهٔـ پارسی «ماده» مایه‌است لیکن چون«بند»بجای مادهٔ قانونی ما نوستر است استعمال‌آن دراینجا بهتر بنظر آمد.م.)پنجاه وپنجم دستور(قانون‌اساسی)چنین‌آمده است که«از روزمردن‌شاهی تاهنگامی که جانشین یا نمایندهٔ وی (وصی) سوگند نگزاشته است بایستی کارهای کشور در دست وزیران (هیئت وزراء) باشد وآنهابنام مردم وبنمایندگی از آنها کارها را بانجام رسانند» از اینروی در همانروز، آگهی زیرین از جایگاه وزیران یاوزیرانخانه (مجلس وزراء) بیرون آمد :

«بمردم مصر

«نخستین چیزی راکه، درهنگام این گونه پیش‌آمدهای ناگوار، جایگاه‌وزیران، که تا کنون بفرمان‌شاه کار گرار کشور بوده اند، بایستی بانجام رسانند این‌است که همان‌روش‌وشیوه‌ئی‌را که‌درزیرسایهٔ‌وی‌فرا گرفته دنبال کنند از اینروی از راه دوستی خاندان‌شاهی‌وپاسداری دستورپس‌از اینکه شاهی اعلیحضرت فاروق‌آگهی داده شد جایگاه وزیران بنام مردم

کشور وبنمایندگی آنان کارها را ، تا هنگامی که باید بنمایندهٔ شاهی (مجلس وصایت) بسپرد وباو وا گذار سازد ، بدست خود میگیرد .. زنده باد شاه . . . »

پس ازاینکه این کارها بپایان رسید جایگاه وزیران باعلیحضرت فاروق که در لندن بود بدینگونه شاد باش گفت :

«اعلیحضرت فاروق یکم

«بنام خود و دیگر همکارانم ازاعلیحضرت خواهانم که دوستی و فرمانبري ما را با آرزوبهای راست ودرستی که در بارهٔ بزرگی روزگارشما وآسایش مردم داریم بپذیرید و مادر این گفتار با همهٔ مصریان که باورنگ نشینی شما شادان وزنده بادگوبانند همآوازیم علی ماهر »

اعلیحضرت فاروق این شادباش راچنین پاسخ داد :

« جناب وزیران سر

«آنچه را شما و دیگر همکارانتان بمن فرستاده اید مایهٔ خرمی و خرسندی است و آرزوهای پسندیده شمارا سپاسگزارم وبر بزرگی کاربخوبی آگاهم ومیدانم چه باربزرگی بدوشم افتاده است لیکن بیاری و همراهی مردم کشور مصر ، که بدوستی آنها پرورش یافته ام وپدر بزرگوارم مرا بانچه بایستی در بارهٔ آنها انجام دهم بخوبی آشنا ساخته است ، امیدوارم و دوستی آنها را پشتیبان خود میدانم

« من نیروو کوشش زندگانی خودرا در راه پیروی از کارهای خردمندانهٔ پدرم بکار خواهم انداخت تا کشور بدان پایه که در بزرگی شایسته و درخورش هست برسد

« از خدا خواهانم که از لغزشم نگهدارد و بر آنم رهنما گردد

که خوبی کشور و خوشبختی آن در آن است» ۳۰ آوریل سال ۱۹۳۶ م
«فاروق»

در ۲۸ آوریل دو آگهی از جایگاه وزیران بسودان فرستاده شد یکی در بارهٔ اینکه شاه پیش در گذشت و دیگری در بارهٔ اینکه فاروق بر اورنگ شاهی نشست و این آگهی چنین است :

«جناب فرمانفرمای سودان

« سر افرازم که بجنابعالی آگهی دهم که اعلیحضرت فاروق جانشین پدر بزرگوارش شد و پادشاه مصر گردید خواهشمندم بمردم سودان و دیوانیان (اداریها) آگهی دهید ـ علی ماهر »

در یك چشم بهمزدن ، از گردش سپهر ، مصر دگرگون شد و فرمانروای بزرگی در آن از میان رفت و بزرگ دیگری تابان و نمایان گردید و آرزوها از پدر بپسر بر گشت و رهنمائی مردم بدرخواست و خواهش خودشان بشاه جوان برقرار شد پس از وی خواستار شدند که بمیهن برگردد تا درزیرسایه اش زندگی کنند اوهم این خواهش را پذیرفت وازلندن بیرون آمدوشاه انگلستان و مردم آن کشور با پاس بزرگی وی بدرودش گفتندپس ازراه فرانسه رهسپار شد ودر آنجانیز چنانکه شایستهٔ او بود باو برخورد کردند .

در بامداد چهارشنبه ششم مه ۱۹۳۶ م بمرز اسکندریه رسید مردم شهر از در آمدن شاه نوشاد و خرّم شدند و اورا پیشواز شایانی کردند از آنجا با راه آهن بسوی «قاهره » رهسپار شد و در همه جا از سوی مردم بگشاده روئی و خوشی و خرّمی وزنده بادپذیرائی شدتا بقاهره درآمد همانروز که بقاهره رسید دونامه

به میهن وزیر فرستاد یکی در بارهٔ سپاسگزاری از مهربانی مردم مصر و دیگری در بارهٔ سپاسگزاری از دربار یان و دیوانیان که کار خود را بخوبی انجام داده و بپایان رسانده اند نامه نخست چنین بود

« عزیزم (۱) علی ماهر پاشا سرور جایگـاه وزیران

« برخورد و مهربانی نمایانی که از مردم مصر از هنگام رسیدن به میهن دیده ام مرا بسیار خرسند ساخته است . پیش آمد ناگوار در گـذشتن پدر مهربانم که من و مردم در آن انبـازیم برتر از آن است که بتوان خود را دلداری داد باهمهٔ اینها چیزی که مرا در میان این همه اندوه خرّم دارد و دلمرا بآیندهٔ درخشانی برای مردم کشور نوید میدهد این است که در گرداگـرد خود دلهائی میبابم باهم فراهم آمده و بهم نزدیك که همهٔ آنها چنانکه من دوستدارشان هستم آنها هم مرا دوست دارند

« گرچه نتوانستم چنانکه برمن بایسته بود از تن پاك پدر بزرگوارم تا آرامگـاهش پیروی کنم (تشییع) لیکن هم اکـنون آنچه را بایسته بود که در بارهٔ آرامگـاهش بانجام رسانم انجام دادم و بدانجا شتافتم و در برابر آرامگـاه پاکـش سوگـند یاد کـردم که در زندگانی از او پیروی کنم و زندگانی و کوشش و کار خود را درراه نیکـبختی میهن بپایان برم چون از این کار بپرداختم بجنابعالی نامه نگـار شدم تا ازاین راه سپاسگزاری خود را از مهربانی مردم کـشور آشکار سازم

« زنده باد مردم بزرگوار مصر ، پاینده باد مصر »

« فاروق »

کاخ « عابدین » ۱۵ ماه دوم از سال ۱۳۵۵ هـ ـ ۶مه۱۹۳۶م

---

(۱) معنی لفظ « عزیز » بپارسی « کم مانند » و « نایاب » ومانند اینها است لیکن چون در این گونه موارد، استعمال خود لفظ « عزیز » بهتر معنی را میرساند باین جهت از استعمال پارسی آن صرف نظر شد

***

اعلیحضرت فاروق بدین گونه از مردم سپاسگـزاری کرد از آن پس خواست چنانکـه شیوهٔ جانشینان رهنما وپیشوایان آغاز اسلام بوده است که در آغازجـانشینی خود بامردم گفتگو داشته‌وسخنرانی میکرده اند خودش با مردم کـشور سخن گوید و نیکبختی آینده شانرا بآنان گوشزد نمایدوچون میخواست که همهٔ مردم‌کشو ربیکـباراز گفتارش بر خوردارآیندوهمه‌سخنان ویرابشنوند ازاینروی‌درپاس‌نهم ازشب جمعه ۷ مه سال ۱۹۳۶ با بی سیم (رادیو) با مردم کشور خودچنین گفت :

« مردم مهربـان کـشورم

« هفت‌ماه پیش ازاین از مصر بیرون رفتم و سراپا از تندرستی پدر بزرگوارم آسوده بودم و بفرمان وی بکشور دوست رهسپار شدم تـا دانش آموزم وازچیزهای نوینی که برای‌پرورش‌و آگاهی و آزادیخواهی آموختنش در بایست است فرا گیرم و اگر خدای مرگ او را بدنبال میانداخت چیزهای‌سودمند و فراوانی میآموختم

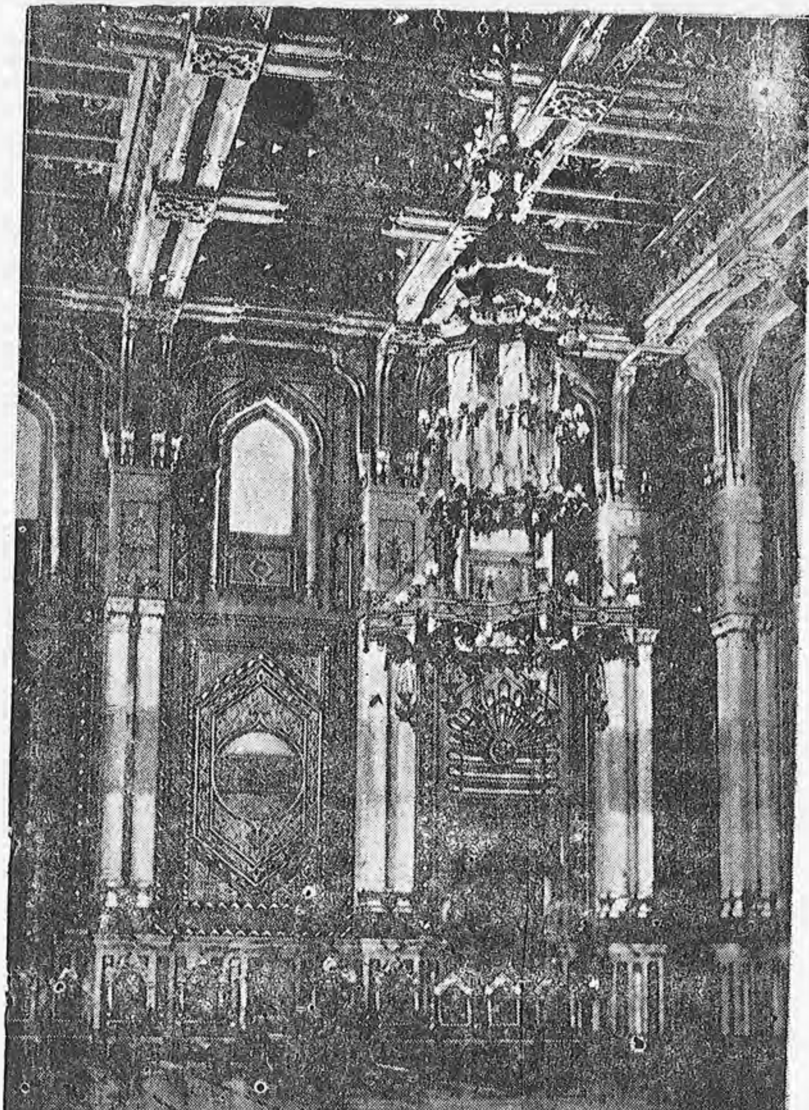
« بالا ترین امیدم این بود که بپدر و مادرم بر گردم و در زیر سایهٔ نیکی و مهرشان مانند پیش بگذرانم و دشواریها ی آیندهٔ دو ر را بیاری اند یشهٔ ر سا ی پد ر بزرگـوا ر م ا ز پیش بـر دا ر م و بر آنهـا چیره گردم

« لیکن خدا چنین خواست که بر گردم و از دیدار پدر بهره‌نبرم و از آنهمه آرزوهای بزرگ که داشتم و نویدها که در زندگانی او بخود میدادم چیزی بدست نیارم ، پس خدای او را بیامرزد و در بهشت برینش جـایگزین سازد

« من آیندهٔ خود را با خواستی نیرومند پیشواز میکنم و با شما پیمان میبندم که زندگانی خودرا در راه سود و کوشش برای نیکبختی شما بپایان برم

« من دوستی و دلبستگی شمارا بخود در یافتم و از اینروی خود را نا گزیر میدانم که بشما بگویم من میخواهم با شما در راه پیشرفت مصر دوش بدوش کار بکنم زیرا من میدانم بزرگی شاهی ببزرگی مردم کشور است

« شما مردم کشور مصر و شما میهمانان این کشور ، همه خوش وخرّم باشیدوبدانید آنان که دوستدار خاندان نیای بزرگم هستند من این دوستی‌آنهاراپاسدارم واز خداخواهانم که‌مرابرنیکبختی مردم‌این کشوریاری کنند تا بتوانم آنچه رااز بزرگی‌وخوبی برای‌شما خواستارم‌آماده سازم من جز نیکی چیزیرا نمیخواهم و جز از خدا یاری نمیجویم »



منظره داخلی جایگاه تخت سلطنتی در قصر « عابدین »

افسر و تخت

در پاس ششم از شام سه شنبه ۶ مه اعلیحضرت فاروق بخاك مصر رسید و کشور را از رسیدن خویش همایون وفرخنده ساخت ، شب چهار شنبه را در میناء اسکندریه ماند و بامداد آن روز آفتاب رخسارش در آنجا رخشیدن گرفت وشهزادگان و وزیران وبزرگان کاخ پیرامنش را فرا گرفته بودند آنگاه بکاخ « راس التین » رفت و برای نخستین بار بر اورنگ خسروی پدران و نیاکان خود نشست و خواست خدائی چنین بود که بار نخست در کاخی که نیایش محمد علی پاشا ساخته بود بر تخت بنشیند .

برای شادروان محمد علی پاشا تاج و تختی نبود زیرا مصر در روزگار وی پیرو عثمانی بود و در آن روزگار جای پذیرائی استاندار کاخ « جوهرة » بود و آیین چنین بود که در بالاي تالار تختی که اندکی از زمین بر آمده بود میگذاشتند و استاندار بر آن مینشست و از بزرگان و دیوانیان پذیرائی مینمود .

پیش از خدیو اسماعیل همهٔ جانشینان محمد علی پاشا شیوهٔ او را پیروی کردند لیکن خدیو اسماعیل کاخ «عابدین» را بساخت و در آنجا تالاری بشیوهٔ ساختمانهای فرنگی درست کرد که بنام « قاعة التشريفات» (تالار آیین) خوانده میشود ودر پهلوی آن خانهٔ دیگری برای پذیرائی بزرگان که بدیدارش سرافراز میگردند بساخت تااینکه درسال ۱۹۲۲م روزگار پیروی مصر سپری شد و هنگام آزادی آن رسید پس اعلیحضرت فؤاد بکم خواست

مصر را بآنچه شایستهٔ آزادی او ودر خور این روزگارنوین است سرافراز فرمایدوتخت وشاهی مصررا بزرگی و فزونی بخشد لیکن میخواست بزرگی مردم تازی را نیز باین کار زنده کند و زیبائی هنر آنها را بنمایاند واین بزرگی را در بزرگی شاهی خویش نمایش دهد از اینراه دستور داد دو تالار(قاعه) بشیوهٔ ساختمانهای تازی برای تخت بسازند یکی ازاین دو تالار در قاهره در کاخ عابدین و دیگری در اسکندریه درکاخ راس التین ساخته شد و دو سال در ساختمان و نگارش آنها کار کردند وزمین زیرساختمان این دو تالار باندازهٔ بزرك است که تالار تخت کاخ عابدین ازهر سوئی ۴۱۶ گزاست (۴۱۶ متر مربع)

چخت (سقف) این تالارها که بشیوهٔ تازی نگارش شده بسیار نگش آن زیبا است و بهترین روشی را که درنگش و نگار تازی پدید آمده در آنجا بکار برده اند و از چخت هر یك از این دو تالار (نجفه)که کارگران مصری بشیوهٔ تازیش ساخته و پرداخته اند آویز شده

بر دیوارهای آنها نگشهای زیبائی نگارش یافته واختی از نُبی و گفتههای پیغمبر (ص) وسخنان برجستهٔ بزرگان که خود اعلیحضرت فؤاد آنها را برگزیده نیز بر آنها بکشهٔ سه یك (خط ثلث)آشکار و روشن نوشته شده است . در بالای تالار سوی راست تخت نوشته شده : « رَبِّ اَوْزِعنی اَنْ اَشکُرَ نعمتكَ الّتی اَنْعمت علیَّ وَعلیوالدَیّ » و از سوی چپ آن : « ربّ اجعل هذا البلدَ آمناً » و در پیشانی تالار ، سالمه ساختن تالارنوشته شده بدین گونه : « انشئت فی عهد حضرة صاحب الجلالة الملك فؤاد الاول سنة ۱۳۵۰ هجریه »

بریکی ازدیوارها سخنانی از علی (ع) نوشته شده که پارسی آن

چنین است :

« آنکس که خدای فرمانروائی بدو داده و کار آفریدگان خویش را بدست وی سپرده و باو نیکی کرده و نیرو بخشیده باید در کار مردم بیدار باشد و بندگان خدایرا بپاید و چنانکه شایستهٔ بزرگی او و فراخور توانائی اوست با آنها رفتار کند و در راه نیکبختی و آسایش آنان کوشش نماید »

بر دیوار دیگری باز از سخنان آن بزرگوار نوشته شده که پارسی آن بدین گونه است : خدای بزرگ است ، اندازهٔ توانائی او را هیچ آفریده‌ئی نمیداند ، بندگانی را برگزید و بر کشورهای خود نگهبان و بر بندگان خویش جانشین ساخت ستمرا بدست آنان دور کرد و درستی (حق) را بنیروی آنها نیرومند ، و واخ (یقین) را به آنها سخت ساخت و پیروزیشان بخشید و بزرگیفروشان و خودپسندان را با آنها پست و زیر دست کرد . »

بر دیواری که برابر پیشانی دو تالار است نوشته شده : « وَ اِن تَعُدّوا نِعمةَ اللهِ لا تُحصوها » و باز : « قُل اِن کُنتم تُحبّونَ اللهَ فاتّبعونی یُحببکم الله » ونیز « اِن اُریدُ اِلاّ الاصلاحَ ما استطعتُ وما تَوفیقی اِلاّ بالله » وهم سخنی که پارسی آن این است :

« پادشاه سایهٔ خدااست در زمین ، که هرستمدیده باو پناه میبرد »

درسوی بالای پیشانی تالار اندکی در دیوار فرورفتگی بکار رفته ودرچپ و راست آن دو ستون از سنگ مرمر برپاداشته شده وتخت شاهی که رنگش زرّین و ساختش زیبا ورنگین است در میان این دوستون نهاده شده

ازسال ۱۹۲۲ م که آزادی مصر آگهی داده شد اعلیحضرت فؤاد

برای افسر شاهی ، چنانکه درهمهٔ کشورها است ، آئین وزاکانی برگذاشت که او و جانشینانش در پوشیدن افسر شاهی پیروی از آن آئین کنند لیکن ناخوشی وی نگذاشت که این آئین را بکار برد .

افسر شاهی چنانکه در فرمان همایونی گفته شده فراهم میآید از:

«چنبره ئی (دائره) از زر که رشته هائی بر آن است و گرههای آنها از زر و سیم و بهم بافته است و بدانه هائی گرانبها مانند الماس و یاقوت آرایش یافته است .

«هشت گل زرّین که بشیوهٔ کارهای تازی ساخته شده و چنبرهای کوچك رنگارنگی بالای آنها چیده شده و بر فراز همه ، ماهی با ستاره ئی از سیم که دارای پنج پرّه است نشانده شده است (پیکرهٔ این پرچم در پشت این نامه چاپ شده است)

کاخ گردشگاه

تابستانی شاهانه در اسکندریه

هیچ چیزی پندار (خیال) مردمرا بتکان نمیآوردواندیشه های آنانرا جنبش نمیدهد مانند بزرگی و زیبائی «شاهی» و هیچ چیزدر دیدهٔ مردم دوستر و خوش آیندتر نیست از اینکه شاه خود را ببینند و کارهای او را بنگرند و بداشتن چنین شاهی بر خود ببالند و بر دیگران بتوانائی و دانائی و کارهای نمایان وی سرافرازی کنند.

تا کنون از کاخ عابدین و کاخ قبّه گذشتیم واندکی از آنچه را باید بدیدهٔ دانشی و سالمی ببینیم دیدیم و چون این نامه برای گفتگوی درپیرامون این گونه چیزها نیست بآنچه گفتیم بسنده کردیم اکنون میخواهیم روشن سازیم کاخهای شاهی در روزگار اعلیحضرت فواد یکم شیوهٔ تازهٔئی یافته که بنداد آن سادگی و پایه و آسالش آزادگی و بی آلایشی است.

میخواهم با تو خواننده بکاخ گردشگاه (قصر المنتزه) برویم ودر پیرامون آن گردش کنیم چه آنکه من این کاخرا نیز دیده ودرآن گردیده‌ام:

هنگامی که بکاخ رفتم خود را در برابر یادگار گرانبهائی از یادگار های بیزنطی یافتم که بر فراز پشتهٔ ساخته شده که بلندی آن از دریا ۱۸ گز (متر) میباشد و گردا گرد آنرا بوستانی فرا گرفته که ۲۷۵ فدان زمین آن است (فدان، مقیاسی است که بیشتر در زمین های زراعتی گفته میشود نظیر مقیاسی که در برخی از نقاط خراسان میان زارعین معمول است مثلا میگویند «فلان زمین یك جفت گاورانی است» و فدان در اصل لغت بمعنی جفت گاوی است که برای زراعت، پهلوی هم بندند.م.)

با همراهان خود سواره از میان درختان خرما و گلهای

رنگارنگ دلربا گذشتیم و رهنورد از پست و بلندیها گذشت و مارا ببوستانی از گل رساند سبزه زار ها ومیوه های‌آبدار فراوان دیدیم‌و از زندگی‌رنگارنگ‌که دلرا خوش‌داشت‌وروانرا خرم وشادان بهره‌هاچیدیم.

گوئی‌دریازمین‌کاخرابخش(تقسیم) کرده واز آن کناره‌هائی‌فراهم‌ساخته‌یا اینکه زمین کاخ دریا را بخش نموده و دریاهائی در میان خود پدید آورده است و از اینرو باندازه ئی زیبا شده که بیننده را شیفته و شیدا میسازد و بشگفتی میافکند.

پشته هائی‌ازریگ پهلوی‌گودالهای‌شاهان پیشین(حفریات‌فراعنه) دیدیم از همراهان پرسیدم:«این گودالها چیست؟» گفتند اعلیحضرت فاروق از روی نشانه هائی چنین گمان برد که اینجا اگر گود شود چیزهائی باستانی پیدا خواهد شد از اینراه خودش باین‌کار پرداخت.پس پله‌هائی‌سنگین پیداشدکه کو آبی‌باستانی‌درپایان‌آن‌بود. چیزهای دیگری نیز اعلیحضرت وی پیدا کرده که از روزگار های پیشین بجا مانده است

از آنجا بکاخ رفتیم و چنانکه گفتیم این کاخ بر پشته ئی سنگی ساخته شده، فرمانروایان مصر که جانشین محمدعلی پاشا بودند تابستان بکاخ «راس‌التین» میرفتند و در آنجا بسر میبردند تا اینکه خدیو اسماعیل کاخهائی در زمین اسکندریه بساخت

در سال ۱۸۹۲ م‌خدیواسماعیل کاخ گردشگاه را بساخت و چون ساختمان آن بپایان رسید برای نامگذاری آن با نزدیکان خودگفتگو بمیان آورد شکری پاشا که در آن هنگام سر دیوان ترکی بود نام «قصرالمنتزه» را پشنهاد کرد وخدیو آنرا پسندیده وبهمان نامش خواند.

اعلیحضرت فؤاد یکم‌درسال ۱۹۲۵ فرمان‌داداین کاخرا که خوش آیندش بود از نو بسازند و آبادش سازند

تخت در دومین پایتخت

کاخ راس‌التین

کاخ راس‌التین بر سر فرو رفتگی از دریای سفید ساخته شده که پیشتر در آنجا درختهای انجیری بوده است از اینرو آنرا بنام «قصر راس‌التین» خوانده اند

محمدعلی پاشا اینجا را برای این بر گزید که بمینا نزدیك بود و پناهگاهی دراین سوی میشدو بکارخانهٔ کشتی سازی که خودش در اسکندریه پدید آورده بود نیز نزدیك بود

محمد علی پاشا چون بکار کشتی و ناوکان بسیار دلبستگی داشت همه ساله ، دمان درازیرا در این کاخ بسر میبرد و در آبادی اسکندریه واستوارداشتن دژهای (قلعه ها) آن کوششی بسزا داشت و دهانهٔ (ترعه) محمودیه را باسکندریه رساند و کاخهای دیگری، جز «راس التین» ، مانند «قصر الجوهره» و «قصر النّیل» و «قصر شبرا» و «قصرالنّزهه» در آنجا بساخت در «دژ» کتابخانه و مزکتی بزرگ (مسجد جامع) نیز ساختمان کرد خانه ئی برای بجا ماندها (موزهٔ آثار) و هم زیچخانه ئی درآنجا بساخت ، این ساختمانها پس از وی با پیشرفت مصر پیش رفته پس برخی که بیهوده مینموده از میان رفته و برخی که خوب بوده است آباد شده اعلیحضرت فؤاد بکاخ راس التین که دومین جایگاه تخت

درپایتخت دوم (اسکندریه) شد چشم داشت و آنرا بهبودی داد و آبادساخت و چنانکه با این روزگار بسازد لخت بزرگی از آنرا ویران ساخت وازروی گردهٔ کارهای ایتالیائی از نو ساختمان کرد: هزینهٔ این کار چهارصد هزار لیره شد و چندی نگذشت که این کاخ ، با سادگی که اعلیحضرت فؤاد میخواست و شیفتهٔ آن بود، آراسته و پیراسته شد.



اعلیحضرت فاروق باحال تامل وخشوع بتلاوت قرآن مقدس گوش میدهد



نمایندگی بر تخت

در ۲۸ آوریل ۱۹۳۶ م که فاروق را گل زندگانی شکفته وزادش بشانزدهیا (بسالمه تازی) نزدیك بهفده رسیده بود و مردم مصر او را شاه خود خواندند، وی در آن هنگام بفرا گرفتن هنرهای جنگی درانگلستان سر گرم بود واز آن پیش در خودمصر چیزها آموخته ودانشهای فراوانی اندوخته بود.هوش خدادادوآمادگی که در نهاد داشت، بانگهبانی که اعلیحضرت پدرش درکاردانش وپرورش از وی میکرد، اوراچنان پیشرفت داده بود که ، دردانش وهوش ، بمردان سی ساله پهلو میزد

لیکن شاهی را شیوه وآئینهائی است که از روزگارهای پیشین آنرا پیروی کرده اند ، مصریها گرچه نخستین کسانی هستند که باشاهان جوان خود همراهی کرده اند با همهٔ اینها نمایندگی بر تخت (وصایت) را نیز یك گونه همراهی دانسته و از این راه بپادشاه تازهٔ خوددرآغاز فرمانروائیش کمك و پشتیبانی میکرده اند

ازشاهانی که مصریان، درآغاز شاهیشان، نماینده برای آنهابرگزیده اند یکی بیبی دوم ودیگری آمنحتب سیم است . این نمایندگان تا هنگامی که شاه راسال کمتر از آن بوده که درخورشاهی گرفته اندفرمانروائی میکرده اند. گاهی کارهائی بنام شاه انجام میدادند بی آنکه شاه بتواند جلوگیری کنندوچون زادش بآنچه باید برسد میرسید خودش کارها را بدست میگرفت . برخی از شاهان پیشین مصر چند را نماینده و برخی دیگر را یك نماینده

بوده است چنانکه توت عنخ آمون یك نماینده داشته که نام وی «آی» بوده .

در ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۲ م مصر آزادی یافت وفاروقِ جانشین، درآغاز سال سیم از زندگی بود پس از آن زاکان (قانون) رسیدن شاهی از پدر بپسر گذشت و در این زاکان آورده شده که هنگامی شاه نو میتواند کار فرمانروائی را خود بدست گیرد که هیجده سال ماهی (قمري) داشته باشد واگر زادش در هنگام بتخت نشستن کمتر ازاین باشد فرمانروائی کشور بدست سه تن نماینده خواهد بود که کارهارا بنام شاه انجام دهند، اعلیحضرت فؤاد پیش ازمرگ خود این سه تن را برگزید لیکن نمایندگی آنهارابدین بسته ساخت که نمایندگان مردم نیز آنها را بپسندند و بپذیرند

نمایندگان شاهی بایستی مصری و مسلمان و از یکی ازدسته های زیرین باشند :

* شهزادگان خاندان شاهی، وخویشان نزدیکشان

*سروزیران کنونی یاپیشین

*سران کنونی جایباش نمایندگان یا پیشین آنها

*وزیران یا آنها که پیش وزیر بوده اند

*آنهائی که درجایگاه بزرگان بسری رسیده اندیا آنهائی که هم اکنون جایگاه از آنها فراهم آمده است (رؤسای مجلس اعیان یا اعضاء آن)

کسانی راکه اعلیحضرت فؤاد بنمایندگی شاهی برگزیده بود بدین روشند: جناب عدلی یکن پاشا جناب محمد توفیق نسیم پاشاجناب محمود فخری پاشا

برای اینکه مبادادرهنگامی که نمایندهٔ شاهی در بایست شود یکی

از این سه تن نباشند هشت تن دیگر از بزرگان را برگزیند که یکی پس از دیگری برگزیده و جاگزین گردد

این سفارش و دستور (وصایت) از آنروز تا هنگامی که اعلیحضرت فؤاد در گذشت نگهداری شده بود و چون او در گذشت و بنابهٔ (نوبه) اورنگ نشینی فاروق یکم شد وی هنوز ۱۸ ساله نبود از اینروی چنانکه در دستور (قانون اساسی) مصر آورده شده، که بایستی پیش از اینکه ده روز بگذرد جایگاه پیران و جایگاه نمایندگان فراهم آیند و در این باره گفتگو کنند؛ در ۸ مه سال ۱۹۳۶ م پارلمان مصری فراهم آمد و نخست نویسنده و دبیر آن در گذشتن شاه را، از روی نامه ئی که نوشته شده بود، آگهی داد از آن پس جناب سروزیران علی ماهر پاشا، ایستاد و پس از وی جناب نحاس پاشا و هر دو در بارهٔ مرگ شاه سخن راندند آنگاه چند تن دیگر سخنرانی کردند.

پس از آنکه آسایش داده شد و دوباره نمایندگان فراهم آمدند نویسندهٔ جایماش بایستاد و آگاهی جایگاه وزیران را در بارهٔ شاهی فاروق فرو خواند و آواز: «زندباد اعلیحضرت فاروق» از همه بلند شد آنگاه در بارهٔ برگزیدن نمایندگان شاهی گفتگو آغاز شد و پس از گفتگو و کنجکاوی جناب نحاس پاشا بایستاد و چنین آگهی داد که همهٔ نمایندگان مردم با هم همراهند در اینکه نمایندگان شاهی فراهم آید از:

* والاحضرت شهزاده محمد علی

* جناب شریف صبری پاشا

* جناب عزیز عزت پاشا

پس از آن هریك ازاین سه تن چنین سوگند یاد کردند که :

« بخدا سوگند یاد میکنم که پاس دستور (قانون اساسی) و زاکانهای مصر را بدارم و بر نگهداری آزادی مصر و از دست ندادن زمینهای آن پایدار باشم و بر دوستی شاه مصر استوار .

مژدگانی روزگار نوین

شاه جوان ، بردوستی میهن و مهربانی کشور و خواستاری بلندی و پیشرفت مردم پرورش یافته و بر این خویهای پسندیده که در نهادش بوده بار آمده و بزرگ شده است . مردم مصر او را چنان دوست دارند که وی آنها رااز اینروی هنگامی که بمصر برگشت وافسر بسر گذاشت و چوگان شاهی بدست گرفت همهٔ مردم این دوستی خود را آشکار ساخته و با خرّمی بسیار و شادمانی فراوانی او را پذیرا شدند چنانکه پادشاهان جوان و برجستهٔ پیشین که کارهائی را در راه بزرگی کشوروسرافرازی مردم انجام داده اند زنده گشت .

مصر ازپیش بدوستداری شاهان خودشناخته و بلندآوازه شده باندازه ئی که برخی از سالمه نگاران نام ستایش و پرستش بر آن نهاده اند .

چون اعلیحضرت فاروق بر اورنگ شاهی نشست خواست روزگار همایون خویش را بکار نیك آغازدو آنرا مژدگانی شاهی خود سازد از اینروی همانروزکه نمایندگان برای گفتگو در پیرامن برگزیدن نمایندهٔ شاهی فراهم آمده بودند نامه ئی بجناب سر وزیران نوشت و در آنجا یادآور شد که یك سیّم ماهیانهٔ خود را بخشیده تا در راه آبادی کشور و آسایش مردم بکار رود . پارسی آن نامه چنین است .

« عزیزم علی ماهر پاشا سرجایگاه وزیران

«چون بزودی در بارهٔ ماهیانهٔ من گفتگو بمیان خواهد آمد پیش

از آنکه زاکان آن بگذرد جنابعالی را آگاه میسازم که میخواهم برای مژدگانی شاهی خود از پنجاه هزارلیره ازصد و پنجاه هزار لیرهئی که باعلیحضرت پدرم داده میشده است چشم پوشم و بگذرم و بیش از صد هزار آنرا نگیرم

«آرزومندم که جنابعالی این خواهش را بپارلمان برسانید بسی خوشدل و خوشبخت خواهم بود که پنجاه هزار لیرهٔ نامبرده در راه آبادی کشور و آسودگی مردم بکار رود «فاروق»

سرای عابدین ۱۷ صفر ۱۳۵۵ ه

چون این نامه نا گهان خوانده شد همه خرسند شدند و از دوستی و مهربانی شاه شاد گشتند و از ته دل آواز دادند :

« زنده باد شاه‌آزادیخواه »

بیگمان چنین بخششی مژدهٔ بزرگی بود برای مردم و آنها را بآیندهٔ سراسرمهری نوید میداد و بنیکبختی جاویدی در زیر سایهٔ شاه جوان امیدوارشان میساخت و این مژده برای مردم کشور که میهن دوستی فاروق و مهربانی او رابخردشان از پیش میدانستند مایهٔ شادمانی و خرسندی فراوانی شد

روان اعلیحضرت فاروق از درستکاری و پرهیز گاری ریخته شده و هر روزی بر نیکخواهی وی گواهی تازه نمایان میگردد

وزیر در روزگار نوین

روزگار نوین شاه جوان بدین آغاز شد که مردم همه همدل و هم آواز شدند و نمایندگی ، زندگی یافت و وزیر شدن دستوری ، که مصریان آنرا برای کارهای بیرونی ودرونی کشور پسندیده و خواستارند بروی کار آمد . یکدل بودن مردم از اینجا دانسته شد که چون اورنگ نشینی فاروق یکم در پارلمان گفته شد همهٔ مردم شاد و خرّم شدند و آنرا برای کشور ، همایون و خجسته دانستند . زندگانی نمایندگی را هم که پایه‌اش بدست اعلیحضرت فؤاد یکم گذاشته شده بود خدا چنین خواست که جانشین مهربان وی در فرمانروائی آزادیخواهانهٔ خود ساختمانی بلند بر روی آن پایه بپا دارد . در ۷ مه که نمایندگان کشور دانسته شدند و وفدیان برتری وانبوهی یافتند (اکثریت) و روزگار نوین آغاز شد جناب علی ماهر پاشا در ۹ مه دست از کار کشید و جایگاه نمایندگان شاهی جناب مصطفی نحاس پاشا پیشوای وفدیانرا بسر وزیری بر گزید ودر ۱۰ مه سال ۱۹۳۶ م برای سازمان این وزیری - که بنام وزیری توده خوانده شده - فرمان داده شد و چون وزیران فراهم آمدند گشایش پارلمان را که روز ۲۳ مه همان سال برای آن بر گزیده شده بود ، آماده میشدند و در پاس دهم از بامداد روز ۲۳ مه آئین گشایش بدست نمایندگان شاهی انجام یافت و جناب نحاس پاشا نامهٔ زیرین را که بنام « خطاب العرش » خوانده شده بر خواند :

« خدا خواست - و چیزی خواست او را جلوگیر نیست - که شاه

کشور فؤاد یکم را بسوی بخشش خویش برد، رفتن او مرد بزرگی را که مردم بسی ببینائی و رهنمائی وی نیاز داشتند از دست آنها گرفت

« لیکن خداوند همیشه و در همه کار بمردم آشکار ساخته که در آنچه میکند بخشانیده و مهربان است پس برای کشور، شاهی آماده ساخت که آزادیخواهی در نهاد وی بوده و بر آن بار آمده و پرورش یافته است و او اعلیحضرت همایون فاروق یکم است که سر همایونش بدو افسر مصر آراسته شده : یکی افسر شاهی و دیگری افسر دوستداری مصر .. »

چون نحاس پاشا از خواندن بپرداخت نامه را بوالاحضرت شهزاده محمد علی داد و دست بدست شد تا بدست استاد محمود بسیونی سر جایگاه پیران (رئیس مجلس شیوخ) رسید در این هنگام سر جایگاه نمایندگان (رئیس مجلس شوری) سه بار گفت :

« زنده باد، شاه »

دیگران نیز زنده باد گفتند

چون زندگی نمایندگی آغاز شد و آیین گشایش بجا آمد و وزیر شدن، دستوری گشت وزیران در راه بر گرداندن آزادی و آبادی کشور بکار افتادند ، نحاس پاشا برنامهٔ کار خود و وزیران زیردست را بسه چیز بر گرداند

۱ ــ یگانگی مصر و انگلستان چنانکه آزادی و بخود بودن (استقلال) مصر بدست آید و بانگلستان زیانی نرسد

۲ ــ استوار داشتن پایهٔ فرمانروائی نمایندگی و نگهداری از زندگی دستوری (مشروطیت و قانون اساسی) باینگونه که همهٔ دسته ها (احزاب) با هم همراه و یار گردند



اعلیحضرت فاروق پس از آنکه نماز جمعه را در مسجد ابو العلا
« در قاهره » گذارده است



۳ ــ دادخواهی و برابری و کوشش در راه نیکی کارهای کشور بویژه کار کشت ، وانجام دادن هرکاری که مردم را (در زیر سایهٔ اعلیحضرت فاروق یکم ،که در روزگارش « پیمان زعفران » بسته شده و یگانگی میان انگلستان و مصر پدید آمده و آیندهٔ درخشانی را نوید میدهد) بنیکبختی رساند

یگانگی نامبرده پس از اینکه شش بار در بارهٔ آن انجمن شده و گفتگو بمیان آمده است بانجام رسیده بدین روش :

گفتگوی «سعدوملنر» و «عدلی و کرزن» و « سعدو مکدونالد» و « ثروت و چمبران » و « مصطفی نحاس و هندرسن » و پس از همه « گفتگوی زعفران » بوده است .

ازدستور ۱۹۲۳ م باین سوی، سازمان وزیری نحاس پاشاششمین سازمانی است که دستوری بوده است .

در اینجا یادآور میگردیم که شمارهٔ « ٦ » رادر زندگانی اعلیحضرت فاروق همراهی و گردش شگفت انگیزی است چنانکه با بسیاری از(کار های درخشان زندگی وی همراه است . روزیکه بپیشوائی پیش آهنگان بر گزیده شد ۲٦ آوریل بود ، در ۱۲ دسامبر (که شمارهٔ ٦ دوچندان شده) نشان « شهزاده و فرمانروای صعید » بوی رسید ، بانگلستان برای دانش آموزی در ٦ ۱ کتبر رفت ، بشاهی مصر در سال ۱۹۳٦ م رسید ازانگلستان بمصر در ٦ مه که ۱٦ صفر بود بر گشت ، ۱٦ سال و اندی ماه داشت که شاه شد ، ششمین کسی است که از خاندان ابراهیم پاشای دلاور بشاهی رسیده است ، در ۱۲ ۱ گوست ،که دو چندان شمارهٔ « ٦ » است ، یگانگی میان مصر و انگلیس پدید آمد و پیمان میان این دو کشور در ۲٦ ۱ گوست از سال ۱۹۳٦ بپایان رسید و مهر شد .

روزگار آزادی درست و بود (۱)

ناگزیریم که پیش آمد بزرگی را که در روزگار شاه جوان برای مصر رخ داد در آغاز ساله (تاریخ) او بیاوریم این پیش آمد پیمان زعفران است که کشمکش ۵۳ سالهٔ مصر و انگلستان را (در سپتامبر سال ۱۸۸۲ سپاه انگلیس بخاك رود نیل در آمد و از آن هنگام آزادی مصر از آن گرفته شده بود) از میان برداشت.

پیشبینی اعلیحضرت فؤاد یکم در بارهٔ نام «فاروق» که برای فرزندش برگزید راست و درست در آمد زیرا چنانکه آرزو و امید بود روزگار فرخندهٔ وی مصر و انگلستان را از هم جدا ساخت و کشمکش دور ودراز را از میان برد.

یکی از نشانه های نوید بخش این پیشبینی این بود که چون اعلیحضرت فاروق بسه سالگی رسید در ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۳ م مصر آزادی یافت و در ۱۹۲۳ م دستور، بروی کار آمد و نخستین انجمن نمایندگی (پارلمان) مصر در زیر سایهٔ نخستین شاه آزاد مصر بپا گردید. پس از آن پیش آمدهائی پیاپی رخ داد که هر دو کشور را بپیدا کردن راهی برای آسایش کشور مصر و رسیدنش بپایه ئی که شایستهٔ آن است، و بهره بردنش از آنچه کشورهای آزاد از آن بر خوردار و بهره مندند، وادار ساخت لیکن هرچه باین راه نزدیك میشدند بازاز

---

(۱) در بعضی از نقاط خراسان لفظ «بود» را بجای «تمام» و درست را بجای «کامل» بکار میبرند مثلا بجای اینکه بگویند: «پولها را بشمار بیبن تمام است» میگویند: «.. ببین بود است» گاهی بجای «بتمام» و «بتمامه» «ببود» و «ببودش» میگویند

آن دور میافتادند و گردنه ها و پشته هائی در این راه بجلو میآمد که پیمودن آن دشوار بود و از اینروی کار انجام نمییافت، گویا خدا میخواست پیشبینی اعلیحضرت فؤاد را راست سازد که کارها بدنبال افتاد یا اینکه در روزگار فاروق یکسره شد ومصر از انگلستان جدا گردید و آزادی بود و درست خود را بدست آورد.

اعلیحضرت فؤاد هنگامی که زندگانیش رو بپایان میرفت دستهٔ میهنیان (الجبهة الوطنیه) را که همهٔ پیشوایان مردم در آن میان بودند وهمه هم آواز و یکسخن شده بودند فراهم آورد. این دسته بسروری و مهتری نحاس پاشا نامه ئی (در ۱۱ دسامبر از سال ۱۹۳۵ م) بپیشگاه همایونی فرستادند ودرآن درخواست کردند که فرمان همایونی داده شود تا دستور ۱۹۲۳ م دوباره بر گردد نامهٔ دیگری (در ۱۲ دسامبر از همان سال) بسر مایلز لامپسون والانمایندهٔ انگلستان در مصر نوشتندو از وی خواهش کردند که از دربار انگلستان بخواهد که آنچه میان نحاس پاشا ومستر هندرسون در سال ۱۹۳۰ م در بارهٔ پیمان دو کشور گفتگو شده بانجام رسد

اعلیحضرت فؤاد فردای روزی که نامه بوی رسید بباز گشت دستور، فرمان همایونی داد.

در ۲۰ ژانویه از سال ۱۹۳۶ م کشور انگلستان بمصر آگهی داد که برای گفتگوی در بارهٔ مصر آماده است و هرچه زودتر باید باین کار بپردازند اعلیحضرت فؤاد دستهٔ میهنیان را بخواست و پند واندرزهای گرانبها بآنها داد و آنگاه در ۱۳ فوریه فرمانی فرستاد که جناب مصطفی نحاس پاشا، و محمد محمود پاشا، واسماعیل صدقی پاشا، و عبد الفتاح

یحیی پاشا، وواصف غالی پاشا، ودکتر احمدماهر، وعلی پاشاشمسی، وعثمان محرم پاشا، ومحمدحلمی عیسی پاشا، واستادمکرم عبید (مکرم پاشا) وحافظ عفیفی پاشا. واستادفهمی نقراشی (نقراشی پاشا) واحمدحمدی سیف النصر بك (پاشا) بشیوهٔ نمایندگی بکار پردازندو در زمینهٔ پیمان همه گونه آزاد باشند و هرچه خواهند بکنند (نحاس پاشا سر وسرور این دسته بود)

نمایندگان انگلستان هم شش تن بودند بدین روش:

سر مایلز لامپسون والا نمایندهٔ انگلستان (بر دیگران سروسرور بوده) و سرولیم فیشر دریا سالار نیروی دریائی انگلیس در دریای میانگین، وجنرال سرجرج ویر فرمانده سپاه انگلیسی در مصر، وسررو برت پروك بوبهام فیشر مارشال فرمانده نیروی هوائی انگلیسی در دریای سفید، ومستر جرج داوید کیلی، ومستر سمارت دبیر خاوری یکم در دیوان والا نماینده

در ۲ مارس از سال ۱۹۳۶ م در کاخ «زعفران» ــ درقاهره ــ میان دو دستهٔ نامبرده در گفتگو باز وسخنرانی آغاز شد

نخست درباره کارهای لشکری سخن بمیان آمد وچون در ۲٤ ژوئیه گفتگو در پیرامون آنها بپایان رسید و باهم همراه شدند در بارهٔ سودان گفتگو آغاز شد در شب یکم اوگوست این گفتگو نیز فرجام یافت آنگاه در دیگر زمینه ها (امتیازات و مسائل دیگر) بگفتگو پرداختند کاردرآنها هم یکسره شدو در ۱۲ اگوست ۱۹۳٦ م در کاخ آنطونیادس ــ در اسکندریه ــ نوشتهٔ این زمینه بمهر رسید و گفتگوها برای همیشه بپایان آمد.

انگلیستان نمایندگان مصر برابلندن خواند تا در آنجا پیمان نامه را

پانویس (امضا) و مهر کنند در روز ۱٦ اگوست نمایندگان مصری بلندن رهسپار شدند برخی هم از پیش باروپا رفته بودند ودرآنجا بهم پیوستند

در روز ۲٦ اگوست نمایندگان مصری و مستر ادن، (وزیر خارجهٔ انگلستان) ومستر مکدونالد، وسر جون سیمون، ولرد هالیفاکس، و سیر مایلز لامپسون در تالار اوکارنو گرد هم آمدند وپس از سخنرانی که مستر ادن و نحاس پاشا کردند پیمان بسته شد

جناب نحاس پاشا در این سخنرانی گفته است:

« پس از این پیمان، انگلستان ومصر دو کشور دوست وبرادرند و بآزادي ودلخواه خود باهم یار و یاور

« مصر، بمهر کردن این پیمان دست خود را در دست انگلستان میگذارد از اینروی روز کاری نوین در بستگیهای خاور و باختر آغاز میگردد »

این روزگار نوین در روزگار شاه نو « فاروق یکم » آغاز شد چه آنکه در ۲ نوامبر ۱۹۳٦ وزیرانخانه (مجلس وزرا) نمایندگان کشوری را بخواند تا گرد هم آیند و در پیرامن پیمان، گنجکاوی و کاوش کنند جناب نحاس پاشا چگونگی پیمان را با سخنان روشن خود آشکار ساخت و آنگاه انجمنی (کمیسیونی) برای رسیدگی وکاوش در آن فراهم آمد و از آن پس بجایگاه نمایندگان برده شد و در آنجا نیز خرده گیریها و باریکبینیهائی درپیرامن آن شد و در فرجام در شب ۱٤ نوامبر بیشتر نمایندگان با آن همراه شدند و گفتگو بپایان آمد و از آنجا بانجمن پیران (مجلس شیوخ) فرستاده شد و در آنجا هم بررسي و کاوش شد و در شب چهار شنبه ۱۷ نوامبر در آنجا نیز انبوه، آنرا پذیرفته و با آن همراه شدند.

از بررسی و کنجکاوی و باریك بینی که در بارهٔ پیمان در این دو جا بگاه شد بخوبی آشکار گشت که نمایندگان تا چه اند ازه بدرستی و نیکی کار کشور، در زیر سایهٔ شاه جوانش، فاروق یکم، دلبسته و آزمندند.

هر سالمه نگاری این پیش آمد بزرگرا در سالمه مصر نو ببیند بخوبی میتواند بگوید هیچ روزی بر مصر نگذشته که مانند روز هائی که در پیرامن پیمان کارش و گفتگو میشد دلها همه از روی راستی و درستی نگران خوبی وخوشی آیندهٔ مردم باشد چه آنکه پیران ونمایندگان (خواه باپیمان همراه بودند یا اینکه آنرا نمی پذیرفتند) همه با نیك اندیشی ونیکبینی برای مردم کار میکردند و جز اینکه آینده را ببینند وآزادی درست و بود مصر را بخواهند و پیشرفت آنرا چشم دوخته باشند بچیز دیگری نمینگریستند وهیچ چیز جز سود مند شدن کشور و بهره یافتن آنرا نمیدیدند

این خواست خدا بود که آنچه را مردم مصر در سالیان درازی بآن دست نیافتند بآنها روزی گردد

آری در این روزگار، روزگار آزادی بودو بخودبودن درست، فرخنده روزی ونیکبختی بهرهٔ مصر شد.

چهار شنبه ۱۱ رمضان سال ۱۳۵۵ ه ۲۵ نوامبر «۱۹۳٦» م

نوشتن این نورند، که بپارسی سره است، در شهر تهران بپایان رسید

محمود ـ شهابی

روز چهار شنبه { هفتم جمادی نخست ۱۳۵۷ ماهی ه
پانزدهم تیر ماه ۱۳۱۷ خورشیدی ه

فهرست آنچه در این نامه است

غلطهای عمده ئی که در این نامه واقع شده صحیح آن ذیلا نوشته میشود :

صفحه	سطر	صحیحش چنین است
٦	٢١	توت عنخ آمون
١٨	٢١	و ، چنانکه
٢٥	١٨	بهم زند
٤٢	١٠	و گذراند
٤٤	١٩	روضه) دژی
٤٥	٢	(مجاس الاحکام)
٥٠	١٧	بخوبی
٥٧	٩	میشود جلو
»	١٤	انبازیها(
٥٨	١	بخوبی
»	٢	شد . برین دادگاه یا
»	٩	برای
٥٩	١٠	آزادی و برتری
»	١٤	بتندی
٦٠	٨	بهره و روزی
»	١٠	درونی مصر(
»	٢٢	» را
٦١	١٢	و جز آن
٦٢	٥	و خواست
٦٣	١٥	جانشین
٦٤	١٧	و فؤاد برای
٨١	٨	جلوریز

صفحه	سطر	صحیحش چنین است
٨١	١٨	پیروز گشت
٨٢	١	دانشپایه (غرفه
١٠٦	٩	که با وی بوده گفته است
»	١٣	آمد بر آنجا
»	١٤	که چیزهای جبزه
»	١٥	کرد دکتر
»	١٧	« هنگامی که فاروق برای دیدن درآمده های دانشگاه آمد من خود را در برابر
»	١٨	وبسی بشگفت افتادم از اینکه
١٠٧	١	چیزی
»	٣	واز اینروی آنچه را
»	٤	مد آنها
١٠٨	٩	گزیدگان از مردم
»	١٥	دانشجویان مصریرا
١٠٩	١٣	توده آمیزش
١١٠	١٤	و مسیو مونتان
١١٢	٢	زبان تازی
»	١٨	انگلستان بوده
»	٢١	کلوسستر کسی
١١٤	٩	چوبی (-
»	١٠	کومه) دوخته پس ازروی
١١٩	١٠	برلینرتا